



# نُسخه‌های تشریح

شانزده گفتگو درباره تخت فولاد و مشاهیر آن با حضور:

اصغر طاهرزاده

علی رهبر

ابراهیم فیاض

حسن معلمی

محمدتقی سبحانی

محمد رضا زاده هوش

سید مهدی رجایی

علی صدرایی خوبی

سید مهدی امانی جمعه

محمد حسین ریاحی

محمد رضا ناصری

اصغر منظر القائم



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# صفهان زیبا

## شنانامه

صاحب امتیاز: شرکت فرهنگی، هنری، مطبوعاتی پیام اصفهان زیبا

مدیرمسئول: دکتر علی قاسم‌زاده

مدیرعامل: احسان تیموری سیجانی

دبیر: مجموعه محمدحسین اعتزازیان

دبیر محتوا: محمود فروزیخ

نویسنده: محمدجواد مهدیان

مدیر فنی: علیرضا مظاهری

طراحی و صفحه‌آرایی: علی نصر آزادانی

ویراستاران: عدرا دینانی، مائده رئوفی و سارا حقیقی

عکس: حمیدرضا نیکومرام

چندرسانه‌ای: سید میلاد میردامادی

## فهرست

۷ در امتداد زندگی/ ۱۵ به شرافت ذاتی زمین تخت فولاد معتقدم/ ۲۳ تولید معنا در تخت فولاد و مبادله معنا در شهر/ ۳۱ ظرفیت‌های مغفول در احیای فضای شهر/ ۳۷ تخت فولاد؛ جلوه‌گاه تاریخ سیر حکمت در تمدن اسلام/ ۴۳ نسیم بارگاه بابا رکنا/ ۴۹ کیمیاگر عصر صفوی/ ۵۲ ملا اسماعیل خواجه‌جویی، شیخ بهاییی زمان خود بود/ ۶۱ سرسلسله عرفان شیعی پس از عصر صفویه/ ۶۹ بیدآبادی؛ قدقامت صدرایی اصفهان/ ۷۹ اقل العباد، الرحیم/ ۸۷ زندگی بهتر از این نمیشه/ ۹۷ هفت وادی تاریخی تخت فولاد/ ۱۰۵ تخت فولاد فقط یک قبرستان نیست!/ ۱۱۵ وقتی همه بیدار بودند

از اواسط دهه هشتاد شمسی با فراگیر شدن رسانه‌های برخط و تحول در نظام توزیع اخبار، کارکرد مطبوعات دچار تغییرات اساسی شد. نتیجه این تغییرات اجتناب‌ناپذیر، حرکت محتوای روزنامه‌ها از اخبار روزمره به تحلیل‌ها، نقدها و گفت‌وگوهای عمیق‌تر بود. روزنامه اصفهان زیبا در همین دوران متولد شد و به اقتضای رسالتی که بر دوش خود می‌دید در سه ساحت کلان، فعالیت‌هایش را سامان داد: ساحت اول فعالیت روزنامه با تأسیس آن و تربیت نسل اول خبرنگاران مستعد شکل گرفت. در این ساحت، روزنامه اصفهان زیبا به‌عنوان رسانه‌ای حرفه‌ای دامنه فعالیت‌های خود را در گروه‌های خبری تحلیلی متنوع گستراند. روزنامه از اواسط دهه نود قدم در ساحت دوم گذاشت. در این ساحت با تخصصی‌تر شدن فعالیت‌ها، ضائم و ویژه‌نامه‌های روزنامه اصفهان زیبا متولد شدند که از آن میان می‌توان به مجله گردشگر مثبت، ویژه‌نامه بیسیم‌چی، فصل‌نامه تیمچه، ماه‌نامه فصل نو و فصل‌نامه روایت اصفهان اشاره کرد.

در ساحت سوم نیز روزنامه با حفظ و ارتقای داشته‌های دوساحت دیگر فعالیت‌های خود را در فضای مجازی گسترش داده است.

روزنامه اصفهان زیبا هم اکنون در آستانه بیست‌سالگی قرار دارد و به اذعان شاخص‌های مطبوعات، در جایگاه اول روزنامه‌های استان اصفهان قرار گرفته است. به همین مناسبت تدوین مجموعه «اصفهان نما» با دغدغه ثبت و طبقه‌بندی محتوای فاخر و ماندگار روزنامه در موضوعات مختلف در دستور کار معاونت رسانه این روزنامه قرار گرفت.

«نیمه پنهان شهر» اولین جلد از این مجموعه است که حاصل گفت‌وگوهای منتشرشده در صفحه مفاخر روزنامه اصفهان زیبا درخصوص جایگاه تاریخی و تمدنی تخت فولاد بوده و توسط محمدجواد مهدیان تدوین شده است. امیدواریم این مجموعه بتواند باریگر پژوهشگران و علاقه‌مندان به اصفهان در جهت شناخت هرچه بهتر این اسطوره‌شهر تاریخی باشد.

معاونت رسانه  
روزنامه اصفهان زیبا





# بزرگان مدفون در تخت فولاد در بیان حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای

## علامه محمد رضا نجفی

مرحوم حاج شیخ محمد رضا نجفی است (معروف به آقا رضای اصفهانی) که امام خمینی و دیگران در قم توانستند یک مدت کوتاهی از درس او استفاده کنند. امام در بحث مکاتب مجریه، مطالب مرحوم آقا رضای اصفهانی را حدود دو سه صفحه تلخیص می‌کنند و نقل می‌کنند، ایشان از لحاظ ادبی شخصیت معروفی است.

## میرفندرسکی

من خودم از بچگی به مناسبت داستانی که در «خزاین» ترفاتی خوانده بودم، مرید میرفندرسکی ام و ارادتی به آن مرحوم دارم. ایشان رساله‌ای دارد با نام «مسئله صنایع» و مردم را به صنعت، به معنای عام تشویق می‌کند؛ مثل صنعت آهن. می‌گوید صنعت واجب است. مرحوم میرفندرسکی این‌ها را در اوج شوکت صفویه نوشته، در آن زمان یک عالم دین متوجه رفتن به سمت صنعت بوده. اگر واقعا آن وقت سلاطین جانور و خایر و حقیقتاً نفهم می‌توانستند این فکر را دنبال کنند و کم‌کم در مسیر صنعتی‌سازی کام بر می‌داشت، ببینید چه اتفاقی در تاریخ ما می‌افتاد؟

## شیخ محمد تقی رازی

یکی از نکاتی که غالباً در علمای اصفهان و در محیط دینی و علمی اصفهان نظر من را جلب می‌کند، این است که خانواده‌های پرعالم در اصفهان زیاد است؛ ماکثر جاهای دیگر این را دیده‌ایم. مثل همین خانواده نجفی که در آن‌ها مرحوم حاج شیخ محمد تقی رازی معروف به «صاحب حاشیه» نویسنده «هدایة المسترشدين» است که کتاب اصولی عمیق قوی ماندگاری است و دارای حرف‌های توی.

## بی بی مریم

مادر علمیردان خان، «بی بی مریم»، ضد انگلیسی و ضد بیگانه بوده؛ و اقعا این هم نشان دهنده این است که چگونه تربیت مادر، شخصیت فرزند را شکل می‌دهد؛ یعنی این مادر توانست این بچه را این جور بار بیاورد که یک شخصیت برجسته‌ای بشود. تجلیل از شخصی مثل علمیردان خان و مادر او که با استعداد و با رضاخان مبارزه کردند، کار شایسته‌ای است.

## آقا حسین خوانساری

در عظمت و شان آقا حسین خوانساری همین بس که نام او را بزرگی همچون حیدر بهبهانی و شیخ انصاری از او با عناوین «محقق» و «استاد الکل فی الکل» و امثال آن یاد کرده‌اند. او و فرزندش حکیم و فقیه و اصولی و متکلم و ریاضی دان و محدث و ادیب بوده و سهیم و آفری در شکوفایی و درخشش حوزه فرهنگی و علمی اصفهان در دوران میانی و پایانی صفویه داشته‌اند.

## ابوالمعالی کلباسی

مرحوم آیت الله بروجردی مدت‌ها، درس ابوالمعالی کلباسی در اصفهان را شرکت کردند. من تصور می‌کنم تجر آیت الله بروجردی در رجال ناشی از نگاه این مرد است. مرحوم ابوالمعالی مجموعه رجال بسیار خوب، قوی و مفصلی دارند. من احتمال می‌دهم آقای بروجردی که به رجال اهمیت می‌داد و در این زمینه صاحب مکتب شد، ناشی از معاشرت با چنین استادی باشد.

## بانوامین

بانوی بزرگوار مرحومه سرکار حاجیه خانم امین در عصر خود اپنی از استعداد و استقامت و ظرفیت‌های بالای ذهنی زنان تحصیل کرده دینی ما بوده است.

## ملا اسماعیل خواجویی

سابقاً «ملا اسماعیل خواجویی» در اصفهان که جزو تلامذه به واسطه ملاصدرا بوده) با آن مقام علمی و عظمت، جرئت نمی‌کرده فلسفه تدریس کند. ملا اسماعیل خواجویی، هم رجالی است، هم فقیه است، هم اصولی است و هم از بزرگان فلاسفه ماست.





بایسته‌های حضور در تخت فولاد در گفت‌وگو با استاد اصغر طاهرزاده

در روزگاری که شهرهای ما دیگر جایی برای اموات و درگذشتگان ندارند و گویی نشانی از مرگ و معاد در آن‌ها دیده نمی‌شود و در زمانه‌ای که قبرستان‌ها به دور از دید مردم شهرها در فضایی دور از آن‌ها قرار گرفته، سخن از تجدیدعهد با قبرستان‌ها شاید یکی از حلقه‌های گمشده باز یافتن آرامش در جهان جدید باشد.

نعمت تخت فولاد برای ما اصفهانی‌ها را باید در راستای همین غایت نگریست. این مهم بهانه‌ای برای گفت‌وگو با استاد اصغر طاهرزاده شد. او با نگارش آثار متعددی در حوزه حکمت اسلامی به دنبال گشودن دریچه‌هایی از معنا برای انسان امروز در زمانه انقلاب اسلامی است. آنچه پیش رو دارید قسمت بزرگی از این گفت‌وگو است که این مکان مقدس را از برخی زوایا بررسی می‌کند.

### اصلا قبرستان در دنیا امروز به چه کار می‌آید و چرا خیلی‌ها دوست دارند که اسم قبرستان

#### دیگر در فضای شهری برده نشود؟

این موضوع بسیار مهمی است. یکی از راه‌هایی که بشر بتواند به خودآگاهی امروزی تاریخی‌اش برسد، این است که ببیند چرا نسبتش با قبرستان‌ها به هم خورد و چه پیش آمده که امروز دیگر نمی‌تواند آن حضوری را که سابق در قبرستان‌ها پیدا می‌کرد دیگر در خود پیدا کند. انگار برای دیروز بشر امری بود که دیگر حالا امکان تجلی آن نیست.

اولین پرسش این است که باید از خود پرسیم ما در قبرستان‌ها زندگی را تجربه می‌کردیم یا مردن را؟!

شما می‌دانید که قبرستان‌ها کنار زندگی‌ها بود؛ حتی طوری بود که مردم در مسیرشان که می‌خواستند به بقیه قسمت‌های زندگی‌شان برسند، از قبرستان عبور می‌کردند؛ به عبارتی گفت‌وگویی بین روح جمعی مردم و قبرستان‌ها پیش می‌آمد. من به یاد دارم که در سال‌های نه‌چندان دور، همین تخت فولاد محلی برای آرامش و تفریحات و جمع‌شدن‌های خانوادگی بود. در واقع این مکان در ادامه زندگی بود.

### فکر نمی‌کنم که الان دیگر در چنین وضعیتی باشیم. به نظر شما چه شد که در چنین دوره‌ای

#### قرار گرفتیم؟

اولین مرحله این بود که زندگی را طوری تعریف کردند که در این زندگی، پیری و مردن در واقع کابوس شد. چرا کابوس شد؟ به دلیل اینکه مبهم شد؛ یعنی مرگ و پیری که دومرحله از حضور

انسان است، تبدیل شد به غریبه‌هایی که اصلاً آشنای ما نبودند. همین طور شد که دیدیم آرام آرام بشر از قبرستان‌ها فاصله گرفت و به عبارت بهتر کلمه، قبرستان‌ها را از زندگی خود جدا کرد؛ چون تجربه‌های بودن خود را در واقع ضعیف و محدود کرد. در این کلام دقت کنید: تجربه‌های بودن خود را ضعیف و محدود کرد.

### من از کلام شما این‌گونه برداشت می‌کنم که بشر جدید نیاز به تجدید عهد با قبرستان‌ها دارد و این واقعا ضروری است.

عرض من این است که باب تفکر نسبت به تجدید عهد با قبرستان‌ها، بستر مناسبی برای تفکر است. قبرستان‌ها در جلوی ما صورت گسترده‌ای از ما را می‌گشود! ما الآن وجود گسترده خودمان را فراموش کرده‌ایم. چون وجود گسترده خودمان را فراموش کرده‌ایم، قبرستان‌ها که یادآور عدم زیستن بودند به خطا به حاشیه رفتند.

### خیلی بحث به جای خوبی رسید. حالا باید دقیقا چه کار کنیم؟ با این فراموشی چه کنیم؟

حالا ما اگر بخواهیم به خودآگاهی اصیل و جدیدی برسیم، باید نسبت خویشتن خود را با قبرستان‌ها تجدید کنیم. ما می‌توانیم زندگی را در آنجا تجربه کنیم. ولی من سؤال این است که ای انسان جدید! اینکه می‌بینی در یک خلأ وجودی که داری، به آزار خودت ادامه می‌دهی و در تنهایی یا خستگی دنیای خودت داری خود را اذیت می‌کنی، به هر سختی تن می‌دهی تا از خودت فرار کنی.

رازش جز این است که از حضور در قبرستان‌ها در نسبت با ادامه حیاتت، غافل شدی؟ مگر می‌شود بدون حضور در قبرستان‌ها (حتی با حضور بر سر مزار اقوام) در یک بی‌کراتگی حاضر شد و آن را تجربه کرد؟

از این روست که توصیه می‌شود در قبرستان حاضر شویم تا عبرت بگیریم. عبرت برای گشوده کردن زندگی. عبرت یعنی چه؟ یعنی از محدوده‌های جزئی عبور کنید. از ظلم کردن به مردم و تجاوز به نفس و عدول از حقوق الله، عبور کنید.

### پس یعنی شما می‌گویید که حاضرشدن در قبرستان به انسان آرامش می‌دهد؟

فراتر از آن را عرض کردم. آرامش به معنایی که در روان‌شناسی گفته می‌شود، خیر. آرامش به این معنی که خود را بیشتر حس می‌کنید و در جهان گشوده‌تری نفسستان را حاضر می‌بینید. همانی که اوحدی در جام جم به زیبایی می‌گوید:

«دوسر خط حلقه هستی/ از حقیقت به هم تو پیوستی»

برای همین هم شما آیات قرآن را می‌بینید که در مورد قیامت می‌گوید: «لا ریب فیه»؛ لا ریب فیه، یعنی بدون هیچ شکی.

این تعبیر وقتی به کار می‌رود که الان شما آن را حس کنید، دریابید؛ نه اینکه نسبت به آن دانا شوید. اینکه بگویید این مطلب در آینده رخ می‌دهد، کافی نیست. باید نحوه‌ای از حضور برایتان پیش بیاید.

پیامبر هم که می‌فرمایند: «الآن قیامتی قائم» به چه معناست؟ تا اینجا می‌رسند که آن ابدیتی را که در پیششان اکنون هست، حس می‌کنند. دقت کنید که می‌گویم اکنون هست و ما در قبرستان‌ها این را تجربه می‌کنیم.

### اگر می‌شود کمی از تجربه‌هایی که داشته‌اید یا دیده‌اید، در نسبت با پیدا کردن همان حضور گسترده در قبرستان، برایمان بگویید.

بنده خودم تجربه زیادی بحمدالله در قبرستان تخت فولاد دارم. در تمام این سال‌ها می‌دیدم که با این حضور، چقدر زندگی‌ها رونق پیدا می‌کرد. معمول بود که ظهرهای جمعه مردم اصفهان در کنار امواتشان می‌رفتند و غذای خود را در همان جا می‌خوردند؛ این یعنی زندگی را گسترده کردن. خطای بزرگی است که ما زیستن را محدود کنیم به دانایی‌های صرف دنیایی. همین‌ها خودش تجربه‌ای معنوی است. همان گشوده شدن وجود در برابر ما.

### یعنی منظورتان این است که فردی که به قبرستان می‌رود، حاضرتر از فردی است که این عادت را ندارد؟

بله؛ فراموش نکنید شما امکان گشودگی تا ابدیت دارید. حالا این گشودگی تا ابدیت را اگر صرف

محافل دنیایی کنید، طبیعی است که آن را از دست خواهید داد.

در آیه‌ای از قرآن مجید آمده که شخصی وقتی مرد، یک مرتبه می‌گوید: اینجا کجاست؟ به او می‌گویند: «فکشفنا عنک غطائک»؛ یعنی ما فقط پرده را کنار زدیم. تو در این عالم بودی؛ ولی نمی‌دید و حس نمی‌کردی. الآن می‌بینی و به درستی می‌فهمی که چقدر می‌بینی!

**پس اگر اموات حاضر هستند و قیامت برقرار است، چطور می‌توانیم بگوییم تخت فولاد از**

**قبرستان‌های دیگر حاضرتر است؟!**

به یک معنایی بله؛ حاضرتر است. برای اینکه تخت فولاد مأواست. در تخت فولاد، حال به هر علتی، روح‌ها احساس یک مأوای برتری می‌کنند. شاید این امر کلی نباشد؛ ولی این را می‌شود تجربه کرد. دقیقاً نمی‌شود آن را بیان کرد یا نشان داد. همان تجربه حضور است.

بزرگان اصرار می‌کردند که در وادی السلام دفن بشوند. به چه اعتبار؟ به اعتبار اینکه یک مأوای آرامش بخش‌تری است.

اگر زائر ظرفیتش را داشته باشد، اموات به او گزارش از عالم بالامی دهند که داستان شیخ بهایی بر سر مزار بابارکن‌الدین نمونه‌ای از آن است. مشهور است که بابارکن خبر از مرگ شیخ بهایی داد.

**پس به نظر شما می‌توان تعبیر دانشگاه را برای یک قبرستان پذیرفت؟**

بله؛ اما دانشگاه قدسی و متعالی! در صورتی که بنا باشد که جان شما در یک گشایش معنوی حاضر بشود، قبرستان حتماً با شما حرف‌ها دارد. دانش‌هایی را به روی شما می‌گشاید؛ اما اگر می‌خواهید یک چیزی، مثلاً قالی یاد بگیرید، خوب اینجا نمی‌شود و باید به مدرسه رفت. واقعاً گذشتگان ما در قبرستان زندگی می‌کردند؛ به این معنا که زندگانی را امتداد می‌بخشیدند.

این‌گونه نبود که کار را تعطیل کنند، بلکه یکی از قسمت‌های حاضرشدن خودشان در زندگی این بود که هفته‌ای یک بار آن هم با پای پیاده به تخت فولاد بروند!

۶۵ سال پیش صبح‌های جمعه سیل مردم پیاده راهی می‌شدند به سمت تخت فولاد. من خودم چیزهایی یادم هست. عده‌ای از علما هم شب‌های جمعه بیتوته می‌کردند در آنجا. بشر چون که استعداد درک معانی را از دست داد، فکر کرد که می‌تواند پارک را جایگزین تخت فولادها بکند!

تخت فولاد ادامه زندگی متعالی بود؛ ولی پارک فقط یک تفریح بود. تخت فولاد خیلی فراتر است.

**چگونه است که تخت فولاد هم در خلوت برای بشر آورده دارد و هم در اجتماع، مثل دعای کمیل های مرحوم فهامی و کرمانی یا قدیم تر از آن شیخ مرتضی ریزی؛ یعنی در هر دو حالت این حضور را برای انسان فراهم می کرد؟**

واقعا باید از خود بپرسیم که این چه بصیرتی بود که گذشتگان ما تخت فولاد را محل نیایش می دانستند. خود ما قبل از انقلاب اسلامی در دعای کمیل های مرحوم استاد پرورش در کنار همین قبرها شرکت می کردیم و به مدد روحانیت این جمع ها و اموات دیگر از حجاب های زمانه پیش رویمان کاسته می شد. خیلی جای بحث دارد که اموات چقدر حساس اند نسبت به حضور افراد در قبرستان و چقدر توانا در حل مشکلات. آن ها هستند و از این عالم کاملا منقطع نشده اند. باور به حضور آنان راهگشاست.

بیاییم به سراغ نقش خلوت در دنیای امروز برویم. بشر کمبودی در این زمینه دارد. تخت فولاد چه کمکی می تواند به افراد بکند؟ در تکیه باباارکن الدین و تکیه مادرشازده چله خانه هایی وجود دارد. حالا که دیگر اقتضای دنیای مدرن چله نشینی را بر نمی تابد چگونه می توان از این سرزمین بهره برد؟

بنده یکی از آرزوهایم این است که مسئولان شهر نگذارند تخت فولاد تبدیل به پارک شود؛ البته با تعمیر مخالف نیستیم؛ اما به گونه ای باشد که ساختار تکیه ها که با محوریت علماست، به هم نخورد. غرفه و خلوتگاه های هر تکیه نباید از بین برود. امروزه دیگر این مسائل در قبرستان ها رعایت نمی شود که انسان بتواند با معبود خود خلوت کند. این ساخت وسازها از قدیم با حساب و کتاب بوده است.

**حالا که بحث به اینجا رسید خواستم نظر شما را صادقانه بدانم. به نظرتان می شود این احساس بندگی را در مصلا داشت؟ بنایی که در قلب تخت فولاد ساخته شده است.**

اگر صادقانه بگویم، من هیچ استفاده ای نمی کنم. بهره ای از این بنا نمی برم. من در همان مصلا ی خاکی، حس گشودگی خودم را داشتم. نمی دانم چرا با همان روح حاکم بر تخت فولاد، این مصلا ساخته نشد.

کمی راجع به معماری تخت فولاد صحبت کنیم. از صحبت هایتان درمی یابم که میان حقیقت جاری در این سرزمین و معماری های آن پیوستگی می بینید. به نظر شما چرا این قدر این بناهای کمینه و کوچک زیباست؟! اصلاً چرا با وجود این همه مشکلات اقتصادی آن زمان، این اندازه هزینه می کردند؟

روحي که می خواهد در مأواي الهی باشد، نمی تواند چیزی بسازد که ادامه خودش نباشد. معماران اصیل ما روحانیت آسمان را به زمین می آوردند. آنجایی که در بناها دست معمارهای آسمانی در کار باشد، می بینیم که زمین به آسمان وصل است.

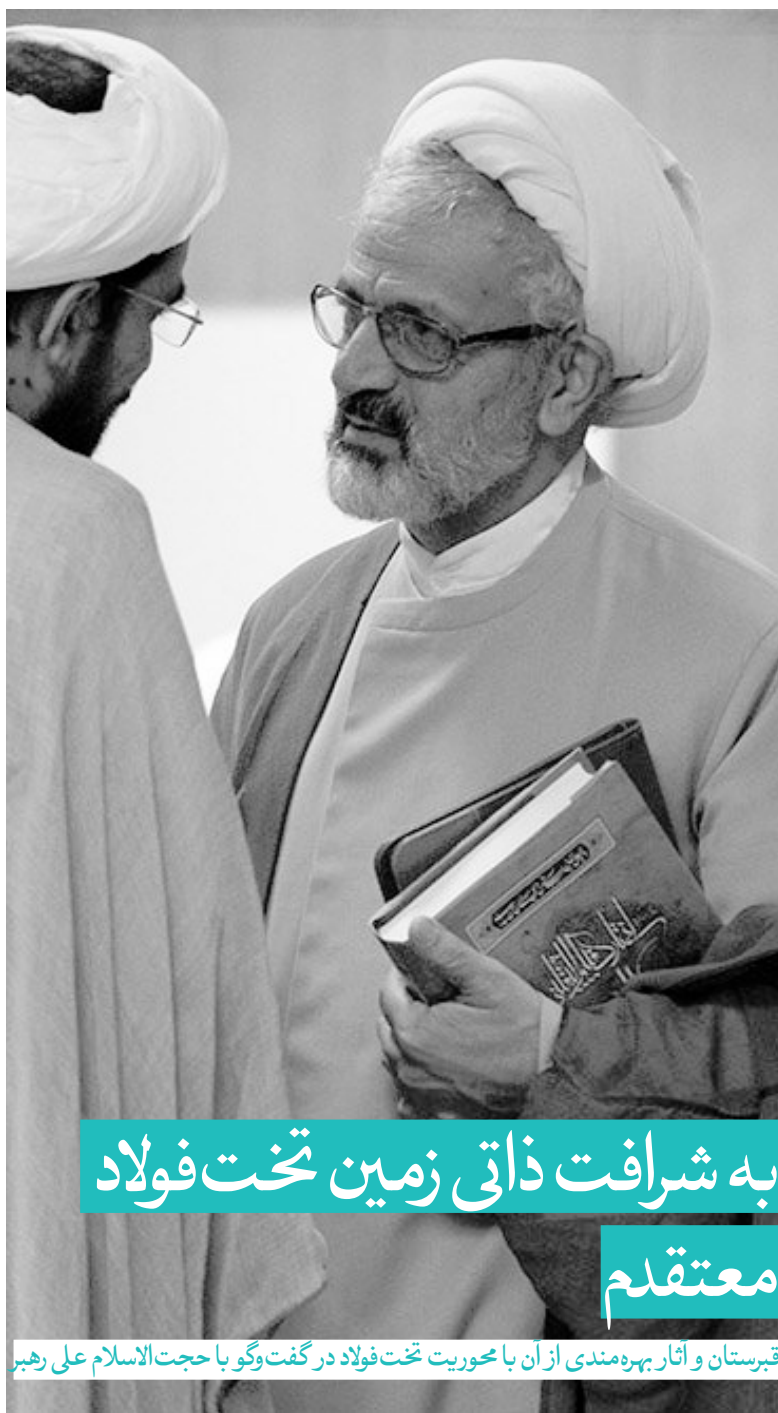
در بعضی از همین تکیه ها، وقتی پا در دالان ها می گذارید انگار دارید از تاریکی زندگی به سمت روشنایی ابدیت قدم می گذارید؛ ولی جایی که دست آسمانی در کار نباشد، همین است که الان می بیند. ما را در این ساختمان های بلند زمین گیر می کنند و ما را از زندگی و سکناي خود دور کرده اند.

**در آخر بحث می خواهیم درباره نگاه نقادانه به صنعت توریسم از شما بپرسم. آیا هشداري در این زمینه نسبت به تخت فولاد دارید؟**

بشر جدید دربه در است که در جایی مأوا پیدا کند. اینکه می بینید به آثار باستانی مراجعه می کند، برای این است که بشر سوژه شده خلأ بزرگی دارد. دیروز بشر این گونه نبود. انسان آخرالزمانی اگر خلأ خود را با هویت قدسی پر نکنند، با توهم آن را پر می کند و اتفاقاً به عهده ماست که تخت فولاد را با همان هویت قدسی معنوی به توریست ها عرضه کنیم تا وقتی برمی گردد، حالت گشودگی را یافت کرده و احیا شده باشد؛ ولی وقتی توریست را سرگردان می کنیم، دیگر احیا رخ نمی دهد.

تخت فولاد عزیز خودمان را باید این گونه به میدان آورد که توریست آنجا را مأواي ابعاد فاخر انسانی خود احساس کند. همان گونه که توریست ها وقتی به قونیه می روند، برای خود در نسبت با مولوی به دنبال پیشامدی متعالی هستند. ما هم باید برای توریست تخت فولاد را به گفت و گو بیاوریم تا آن را محل حضور برتر خود ببیند.





## به شرافت ذاتی زمین تخت فولاد

### معتقدم

قبرستان و آثار مهردمندی از آن با محوریت تخت فولاد در گفت و گو با حجت الاسلام علی رهبر



ببینید این‌ها رفته‌اند!

این استاد ما هم گفت که خودکار را از او گرفتیم و انداختیم و گفتیم: «خدا! خودکار را بده!» پس نتیجه بگیریم خدا هم مُرده است! مگر خدا نوکر ماست که خودکار را به ما بدهد؟! این دیدگاه موجب شده که بگویند چرا بر سر قبور می‌روید؟ مرده که اختیاری ندارد.

### این پاسخ جدلی است. پاسخ برهانی شما چیست؟

پاسخی که ما می‌دهیم این است که (شاید متقن‌ترین پاسخ همین باشد): «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ، فَيُمْسِكُهَا». خدا کسی است که جان‌ها را تمام و کمال در هنگامه مرگ دریافت می‌کند و همین‌طور جان‌هایی که نمرده‌اند را در خواب دریافت می‌کند. خیلی‌ها در معنی این آیه اشتباه می‌کنند و فکر می‌کنند از آیه این به دست می‌آید که امکان مرگ در خواب هست. البته این امکان وجود دارد؛ ولی در این آیه سخن از این است خدا در خواب هم روح کسانی که نمرده‌اند را تماماً دریافت می‌کند و بعد می‌گوید: «فَيُمْسِكُ التِّي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ فَيُرْسِلُ الْأَرْحَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» روح کسانی را که قضای الهی بر مرگ آن‌ها تعلق گرفته ننگه می‌دارد؛ ولی روح‌های افراد در خواب را به این دنیا پس می‌فرستد تا در اجل مشخصی بعد آن روح‌ها را دریافت کند. لذا از همین جاست که خواب «أَخِ الْمَوْتِ» است.

برداشت من که جرقه آن را علامه شهید مطهری در جلد هفتم حیات اخروی (کتاب انسان و ایمان) زدند، این است که توفی (که به معنی به تمام و کمال دریافت کردن است) با این مثال بهتر روشن می‌شود؛ بنده یک میلیون تومان از فردی طلبکارم و شما هم در جریانید. می‌روم به سراغ بدهکار و طلب خود را می‌گیرم. به شما هم می‌گویم که «قَبَضْتُ الْمَالَ / أَخَذْتُ الْمَالَ». شما حق دارید برسید که «هَلْ كُلَّهُ أَوْ بَعْضَهُ؟» اما اگر گفتیم «تَوَفَّيْتُ الْمَالَ» شما دیگر احتمال گرفتن بعض طلب را نمی‌دهید. معنی توفی همین است که چیزی تهش باقی نمی‌ماند. مقصود من از این توضیحات این است که تمام هویت انسان، همان است که خدا در هنگام مرگ می‌گیرد.

### فکر کنم کمی بحث سخت و تخصصی شد.

با یک مثال موضوع را شفاف‌تر می‌کنم. فرض کنید که شما یک کامپیوتر خریده‌اید و آنقدر ذوق

دارید که همان جا در حیاط کارتن را باز می‌کنید و محافظ‌ها را به کنار می‌اندازید و مونتور و کیس را به اتاق می‌برید. بعد اگر پدر شما آمد و دید که در حیاط چه وضعیتی است، به شما اصلاً محتمل است که بگوید چرا کامپیوتر را با کارتنش به اتاق نبردی؟! من بدنی که در قبر می‌رود را به کارتن کامپیوتر تشبیه کردم، تا اینجای بحث استفاده می‌شود که خب پس اگر بدن اینقدر بی‌اهمیت است، بی‌خودی به سر قبور نروید! ولی اتفاقاً می‌خواهم پلی بزنم به اصل مطلب. پلی که من نمی‌زنم در واقع، بلکه قرآن و روایات و عقل می‌زند. شاهد اول قرآنی ما این است که خدا راجع به منافقان به پیامبر می‌گوید که «وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» نرو بر سر قبر آن‌ها بایستی! این نهی به خاطر این است که اصلاً نباید از آن‌ها تجلیلی بشود؛ زیرا این‌ها سببی برای آرمزیده شدن و لو با هفتاد بار استغفار پیامبر را هم ندارند. مفهوم مخالف این آیه جواز و درستی ایستادن بر سر قبور خوبان است.

### این مباحث با شواهد روایی محکم‌تر هم می‌شود؟

دلایل دیگر که در ساحت روایات است، بسیار است و سلوک علمای متعدد هم مؤید این مطلب است. اگر مهم‌ترین این روایات را بخواهیم یاد کنیم، یکی سیره حضرت زهراست که از مدینه به سر قبر حمزه می‌رفتند و از خاک قبر او تسبیح می‌ساختند. امیرالمؤمنین هم بعد از دفن حضرت زهرا، مخفیانه گاهی سر قبر ایشان می‌رفته‌اند. پس این هم دسته دوم دلایل.

دسته سوم دلایل، عقلی است. دلیل عقلی بسیار مهم است که ببینیم برحسب عقل آیا جایز یا نیکوست که سر قبور برویم یا خیر. این دلیل عقلی، البته ستونی از باورهای دینی می‌خواهد؛ والا عقل به تنهایی راحت نمی‌تواند این باورها را مهیا کند. از باورهای دینی استفاده می‌شود که انسان با مرگ در برزخ، هویتی دارد و هویت او از بین نمی‌رود. حالا عقل می‌تواند ادامه کار را برود. سپس توسط عقل ملاحظه می‌شود که روحی که با این بدن سال‌ها زندگی کرده، انشس با آن از بین نمی‌رود. همان‌گونه که فرد ماشینی را بعد از چند سال می‌فروشد و احساس تعلقش به او وجود دارد. اصل دیگری که در باورهای دینی به استدلال عقلی کمک می‌کند، این است که «قیامتی هست و روح‌ها هم دوباره به ابدان بازمی‌گردند».

سپس عقل، بعد از تسلیم به حکم مذهب، پس روح پس از مرگ بدن برایش ارزشمند باقی می‌ماند؛

زیرا قرار است که دوباره به آن برگردد و بدن برای او به مثابه کالای مهمی است که در انباری گذاشته شده تا از آن بعدا استفاده شود.

از زاویه دیگر عقل برای استدلال در نیکو بودن زیارت قبور به ما می‌گوید که اگر شما فردی را دوست دارید، باید آثارش را دوست داشته باشید. در ذات بشر هست که آثار منسوب به فرد محبوبی را دوست بدارد. حتی همان فرد وهابی هم قرآن را می‌بوسد؛ زیرا به خداوند منتسب است! برای همین است که ما نباید به سادات صدقه بدهیم؛ زیرا شأن آن‌ها به علت انتساب به معصومین نباید پایین بیاید و می‌گوییم که سادات سهم دارند از وجوهات. سهم غیر از صدقه است. صدقه نوعی تبرع و دست‌گیری است.

### یعنی الان ما باید برای عامه مردم دلیل عقلی بیاوریم. با کسانی که روایات را مهم نمی‌دانند چه کنیم؟

دسته دیگر دلایل، تجربی است. انسان‌ها بدون حتی توصیه فرد یا گروهی از پزشکان یا بزرگان و نه دین، تمایل به حضور هوای لطیف در کنار طبیعت دارند. اگر به شما بگویند که این کار اشتباه است، باز هم شما قبول نمی‌کنید؛ زیرا به تجربه حس نشاط و شادی بیشتر را درک می‌کنید. تجربه بسیار اهمیت دارد. همین‌گونه است که وقتی ما عزیزی را از دست می‌دهیم، می‌رویم به جایی که آخرین اثری از او مانده است. برخی به سراغ لوازم زندگی فرد متوفی هم می‌روند. این احساس آرام‌گرفتن در هنگام مصیبت با سر قبر رفتن حاصل می‌شود. فردی برای من تعریف کرد که برادرشوهش را که شهید شده بود، هر هفته به زیارت او بر سر قبرش می‌رفته. یک هفته نتوانست برود و از بیرون گلستان شهدا فقط سلامی به او داد. بعد این فرد برای من گفت که شب خواب برادرشوهرم را دیدم که به من گفت: حالا دیگر از دور ما را زیارت می‌کنی؟ حالا اگر تمام افراد به او بگویند که به زیارت این شهید رفتن بر سر قبرش فایده‌ای ندارد، او که قبول نمی‌کند؛ زیرا می‌داند کسی نمی‌دانسته که او از دور سلامی به این شهید داده است.

آنچه بیان شد، درباره زیارت معمول اهل قبور بود. فکر نمی‌کنید ماجرا درباره زیارت قبور اولیای الهی تفاوت‌هایی داشته باشد؟

حال از بخش دلایل بگذریم و کمی مطلب را ریزتر بررسی کنیم. قبر انسان‌هایی که عالم، مجاهد یا شهید بوده‌اند، نگاه به آنان متفاوت است. آن همه دلیل برای متوفی عادی بود؛ اما حضور بر سر قبر این افراد متفاوت است. خب چه اثری دارد؟

پلی می‌زند بین ما و او که یک پیوند محبتی برقرار بشود تا به تبع آن او را الگو قرار دهیم. اگر بر سر قبر شهدا رفتیم، بعد علاقه پیدا می‌کنیم که وصیت‌نامه آنان را بخوانیم که به قول امام خمینی به‌مانند پنجاه سال عبادت است. پیوند با چنین انسان‌هایی برای تکامل و رشد معنوی ضرورت دارد و ما را به هدف خلقت نزدیک می‌کند.

### خودتان هم در این زمینه تجربه شخصی داشته‌اید؟

نزدیک به چهل سال پیش که در مراسم تشییع شهیدی شرکت داشتم، وصیت‌نامه او در هنگام تشییع از بلندگو پخش می‌شد. قسمتی از آن وصیت‌نامه این بود که «نمی‌دانید نافله شب چه مزه‌ای دارد!». هنوز که هنوز است این صدا در گوش من می‌پیچد و به لاله گوش من چسبیده.

خب من برای پیوند بیشتر باید سر قبر او بروم. امام صادق (ع) فرمودند که «إن المحب لمن یحب مطیع». پس زیارت فردی که مجاهد و شهید و عالم بوده، زیارت او خاص می‌شود و اثر می‌گذارد.

### با این حساب و این مبانی محکمی که فرمودید، برویم به تخت فولاد.

و اما تخت فولاد. طبق تعبیرهای رهبر معظم انقلاب و تصریح بزرگان، دومین قبرستان عالم اسلام است. حتی در مکه هم قبرستان به آن صورت ویژه‌ای وجود ندارد. اگر حساب حضرت ابوطالب و عبدالمطلب و خدیجه را کنار بگذاریم و این گونه نیست که بگویند بروید در قبرستان. یا مثلاً در شیخان قم، شخصیت‌های بزرگی دفن هستند. میرزا علی آقای شیرازی، میرزا جواد آقای ملکی تبریزی و زکریا بن آدم که از روایان احادیث اهل بیت بوده، در آنجا هستند؛ ولی هیچ‌وقت گفته نشده که شیخان دومین قبرستان مهم عالم اسلام است. پس بعد از وادی السلام اینجا مهم‌ترین است.

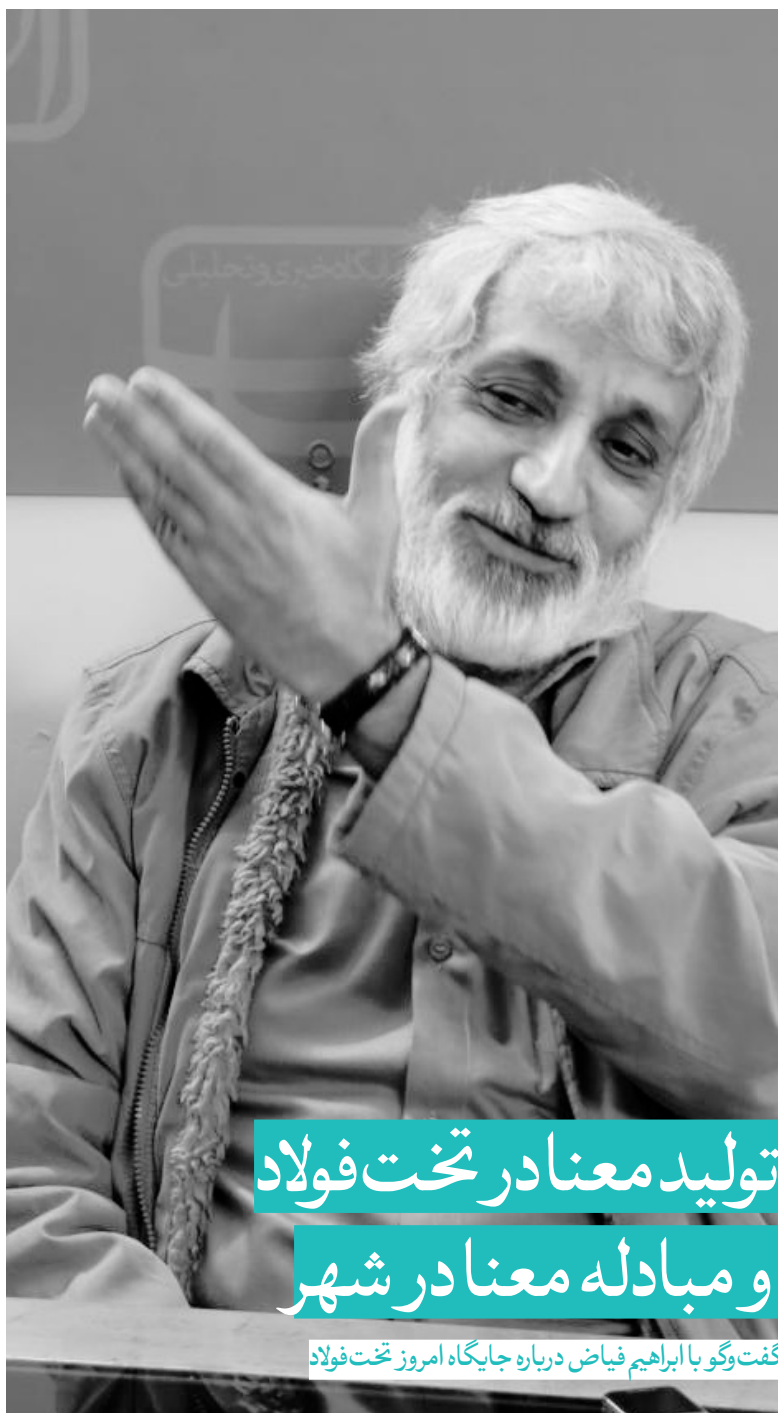
اگر اشتباه نکنم شما می‌خواهید بگویید خود زمین هم می‌تواند شرافتی داشته باشد.

گاهی به خود زمین عنایتی است، سوای اینکه چه افرادی در آن مدفون اند. شما وقتی مشهد مشرف می شوید، تا وقتی که به حرم حضرت رضا وارد نشده‌اید، پا به بهشت نگذاشته‌اید، اما شهر قم این‌گونه نیست. اهل دل به مجرد این‌که پا در قم می‌گذارند، احساس دیگری دارند و در بهشت به رویشان باز می‌شود و بحث علمای این شهر اصلا مطرح نیست. این تفاوت‌ها دلالی دارد که ما نمی‌فهمیم. با شهدا، شرافت تخت فولاد افزون شد و نه اینکه شرافت پیدا کرد. این مانند شرافت شب نیمه‌شب و استحباب احیا در آن است که عایشه می‌فرمود: رسول خدا بعد از کمی استراحت به تضرع شدید در درگاه خدا روی می‌آوردند. این شب از قبل شرافت داشت و با ولادت امام مهدی (عج) موج آن تقویت شد. شب قدر قبل از نزول قرآن هم وجود داشت و خدا بعد از آن قرآن را در آن نازل کرد. «إنا أنزلناه فی لیلة القدر»؛ از آیه برداشت می‌شود که لیلة القدر از لحاظ موضوع قبل از نزول قرآن وجود داشته، منتها در اسلام شدت و حدت بیشتری پیدا کرده است.

### تا به حال تصور من بر آن بود که عظمت تخت فولاد فقط به خاطر مدفون شدن بزرگان در آن است.

باید تحقیق کنیم که چه اتفاقی برای زمان‌ها و مکان‌ها می‌افتد که شرافت پیدا می‌کنند. پس وقتی ما درباره شرافت تخت فولاد صحبت می‌کنیم، فقط به وجود متوفیان بزرگ در آن نباید اشاره کنیم. گاهی به اعتبار حوادث قبلی، یک زمین شرافت پیدا می‌کند و گاهی هم به علت حوادث بعدی. روایت است که حضرت نوح وقتی سوار بر کشتی شدند و در مکه فرود آمدند، بدن حضرت آدم را از آنجا به نجف منتقل کردند. روایات دیگری هم هست که انبیا هنگامی که از کربلا رد می‌شدند، حالت حزن پیدا می‌کرده‌اند. این از فهم بشر دور است که چطور ممکن است فردی در آینده اتفاقات نیکویی برایش بیفتد؛ ولی الان هم شریف باشد؛ اما مثال صریح آن در قرآن آمده که حضرت یعقوب در خردسالی حضرت یوسف را تکریم می‌کرده است. این احساسات که انسان از زمان بالا می‌آید و آینده را احساس می‌کند، خدایی شدن انسان است؛ زیرا برای خداوند زمان مطرح نیست. از تطویل بحث برای این‌که نمی‌دانم ذائقه خوانندگان همراهی می‌کند یا خیر، خودداری می‌کنم و این نکته را سر بسته باقی می‌گذارم. باید انگیزه‌های انسان برای رشد و کمال و تعالی قوی بشود و یکی از راه‌های آن بر سر قبور بزرگان رفتن است.





## تولید معنادر تخت فولاد و مبادله معنادر شهر

گفت‌وگو با ابراهیم فیاض درباره جایگاه امروز تخت فولاد

دکتر ابراهیم فیاض، استاد مردم‌شناسی دانشگاه تهران هستند. ایشان را با بحث‌های همیشه متفاوتشان می‌شناسیم. هنگامی که صحبت از اصفهان به میان آمد، ایشان مشتاق صحبت بودند و در این میانه مشخص شد استاد تا چه حد به تخت فولاد علاقه‌مند هستند و در این زمینه مطالعات خوبی دارند. دکتر فیاض برایمان از عشق خود به بزرگان مدفون در آن سرزمین می‌گویند و اعتراف می‌کنند که دوست دارند از هواپیمای بر فراز اصفهان، تخت فولاد را ببینند.

### بحث را با این پرسش آغاز می‌کنیم که اساسا تخت فولاد به چه کار می‌آید؟

اصفهان حرم و امامزاده‌ای مانند قم، مشهد یا حتی عبدالعظیم تهران ندارد. آنچه از مکان‌های زیارتی به مدنیت اصفهان کمک کرده، تخت فولاد است. این سرزمین بیرون از شهر با پلی به مدینه وصل می‌شد؛ آن هم با پل معناداری به نام خواجه. اصفهانی‌ها به سبب زندگی در کنار کویر، زندگانی با عقلانیتی داشتند. عقلانیت اقتصادی داشتند که بعدها از دل آن عقلانیت صنعتی هم درآمد. از طرف دیگر، می‌دانیم که اصفهان، قلب ایران است. به تمام معنا این چنین است. از لحاظ جغرافیایی که معلوم است. از بعد اندیشه و معنا هم قلب ایران است. کسی را نداریم که در فلسفه حرفی برای گفتن داشته و فلسفه خوانده و از اصفهان رد نشده باشد. در تمام دوران را عرض می‌کنم و جای تأسف دارد که مدرس بوعلی سینا در اصفهان هنوز جایگاه مناسبی ندارد. همین نشان می‌دهد که ما باید اصفهان را برای مخاطب بیرونی بازسازی کنیم. در این بازسازی باید متوجه تخت فولاد شویم. در این رویکرد متوجه انسان‌های بزرگی می‌شویم که آنجا دفن هستند و برای اصفهان تا مدت‌ها معنا سازی کرده‌اند. معنا سازی آنان نظام کنشی اصفهانی‌ها را هم در پی تاریخ شکل داده است؛ کنشی که با عقلانیت اقتصادی و صنعتی اصفهانی هم نسبت داشته و با معنای فلسفی آمیخته بوده و از طرف دیگر بعد عبادتی داشته است.

بارها برای دانشجویها گفته‌ام آن داستانی که آقامحمد بیدآبادی از تخت فولاد به سمت شهر می‌آمده و به مریدان می‌گوید: «وای به حالتان! شما که شب تا صبح در تخت فولاد عبادت کرده‌اید، اگر به وقت عبور از پل خواجه و دیدن انسان‌های مست به خود بگویید که من برتر از این‌ها هستم. با همین یک لحظه احساس، دچار خودپسندی شده‌اید.»

تصور کنید یک پل و شراب، یک طرف، تخت فولاد و آن طرف اصفهان. لحظه‌ای را تصور کنید

که بیدآبادی می‌گوید: «وای به حالتان اگر هنگام بازگشت به شهر، یک لحظه احساس برتری کنید.» چنین افرادی وقتی وارد اصفهان می‌شوند، چگونه معنایی ایجاد می‌کنند؟ وقتی این افراد امام‌جماعت می‌شوند، چگونه با مردم رفتار می‌کنند؟

### شما خودتان تجربه مستقیمی از این فضا داشته‌اید؟

من خودم هشت سال در خدمت مرحوم آیت‌الله مهاجر در کازرون بودم. از کوچکی در مسجد تحت تأثیر ایشان بودم. من هنوز هم که بعد از سال‌ها به کازرون می‌روم، برکت ایشان را در محراب مسجد آهنگران می‌بینم. چه تفسیرهای قرآنی در دوران شاه داشت؛ با چه تحصیلاتی و چه معنویت. مسجد انقلاب کازرون، همین مسجد شد. من آقای مهاجر را که در اصفهان در مسجد قبا نماز می‌خواندند، از ثمرات همین تخت فولاد در تاریخ می‌بینم.

**چگونه می‌شود بعد گردشگری تخت فولاد را بیشتر برجسته کرد؟ دقیقاً پرسش این است: چرا برای چنین مجموعه‌ای در بعد توریستی کار جدی صورت نگرفته است؟ الان مردم از اصفهان پل خواجه را می‌شناسند؛ اما تخت فولاد را بلد نیستند. قبول دارید؟**

بله؛ باید بعد توریستی آنجا را قوی کنیم. این بدیهی است. امکانات برای مردم و مسافران فراهم کنیم. چرا کسی نمی‌تواند آنجا بیتوته کند؟ چرا ما نباید اطراف تخت فولاد هتل داشته باشیم؟ اگر می‌خواهید هویت معنوی اصفهان حفظ شود، باید به بعد گردشگری تخت فولاد توجه کنیم. وقتی حرم امام‌رضا(ع) به مشهد هویت می‌دهد، تخت فولاد هم می‌تواند چنین کارکردی داشته باشد؛ زیرا این سرزمین محور مدنی اصفهان است. مردم وقتی به اصفهان می‌آیند، کجا باید بروند که به تخت فولاد نزدیک باشد. اصفهان کلا کمبود هتل دارد.

### قبول دارید که در نگاه صرفاً توریستی به تخت فولاد، آسیب‌هایی هم وجود دارد؟

در این زمینه احساس می‌کنم اصفهان با نوعی سکولاریزاسیون مواجه شده است. وقتی به مسجد شیخ لطف‌الله می‌رویم، بعد معنوی را نمی‌بینید؛ اما وقتی وارد مسجد جامع اصفهان می‌شوید، بعد معنوی برقرار است. مناسبات برقرار است. در مسجد جامع دهلی‌نو هم دقیقاً همین‌طور است. ولی

اینجا عکس شده و مساجد را برای مقاصد توریستی سکولار کرده‌اند. تخت فولاد را نمی‌شود این‌گونه نگاه کرد؛ از مزار خرازی و کاظمی بگیر تا سرزمین‌های قدیم. خبر داریم که شهید سلیمانی شب‌هایی را در کنار قبر خرازی و کاظمی گذرانده است. برای حاج قاسم، این نقطه، جای مهمی است.

### اینکه فرمودید، نکته‌ای ناب بود.

پیشنهاد می‌کنم تخت فولاد زیارت اینترنتی هم داشته باشد. یقین دارم اصفهانی‌هایی که از این شهر مهاجرت کرده‌اند، دوست دارند با تخت فولاد به نوعی ارتباط برقرار کنند. من وقتی از طرف شمال وارد اصفهان می‌شوم و از پس یک بلندی، شهر را می‌بینم، به اصفهان تعظیم می‌کنم. وقتی هم با هواپیما وارد اصفهان می‌شوم، برای بزرگانش فاتحه می‌خوانم. قلب اصفهان است. زیارتگاه است و آرامش بخش برای مردم شهر. در شیراز آرامگاه حافظ شناخته شده است؛ اما تخت فولاد، آن قدر شناخته شده نیست. این جای تأسف دارد.

### راهکار مشخصی هم الان به ذهنتان می‌رسد؟

باید به روش‌های مختلف تخت فولاد را معرفی کرد؛ هم برای خواص و هم عوام. امکانات استراحت و پذیرایی باید وجود داشته باشد. برای شهرهای دیگر هتل نزدیک به تخت فولاد می‌خواهیم. برای زیارت بیابند، کنارش تفریح هم بروند. برنامه‌ها و جشنواره‌هایی برای تخت فولاد بگذاریم؛ همراه با معرفی محصولات خاص اصفهان؛ مثلاً اگر در اصفهان گلابی و به معروف است، در فصلش همراه با جشنواره آن‌ها، تخت فولاد را معرفی کنیم. مگر این نیست که جشنواره انار داریم؛ خب تخت فولاد را هم در کنار آن محصول خاص اصفهان بگذاریم تا همه بفهمند. اگر اقتصاد را در کنار زیارت ببینیم، گردشگر می‌آید. مشهد، نمونه موفق است.

### یعنی شما با پارک شدن فضاهای پیرامون تخت فولاد موافق‌اید؟

قطعاً. یک راه دیگر این است که می‌توانید روی قومیت‌ها کار کنید. تکیه میرفندرسکی، قسمت مشخص و زیبایی برای بختیاری‌ها دارد. بفرما. جمع‌بندی بخواهم بکنم، می‌گویم در نهایت باید بدانی که مدنیت اصفهان در نسبت با تخت فولاد تعریف شده است؛ هم زنده است و هم معنا بخش.

چرا امروز شخصیت‌های مورد رجوع در تخت فولاد، شخصیت‌هایی هستند که به اصطلاح تا

مرتب‌ه عالی درس نخوانده‌اند و از علمای برجسته به حساب نمی‌آیند؟

نکته مهم آن است که سال‌های پیش در حسینیه ارشاد بحث‌هایی ارائه شد با عنوان محمد خاتم پیامبران. آن‌ها با فطرت شروع کردند. در اوج مدرنیزاسیون شاهنشاهی، حسینیه ارشاد از فطرت شروع کرد. فعلا بچثمان این نیست که بعدها هر کدام کجا رفتند؛ الان هم مردم در اوج مدرنیسم، به دنبال همین فطرت هستند. هر جا فطرت، بیشتر بتواند متجلی شود، مردم دیگر رها نمی‌کنند. مردم دیگر کاری ندارند که طرف بی سواد یا باسواد باشد، دنبال آن معنویت هستند. جواب پرسش شما این است: اصل فطرت است.

اجازه بدهید سؤالی درباره مردی پیرسم که اصالتا شیرازی بوده است. رکن‌الملک را می‌گوییم؛ کسی که سال‌ها در کنار ظل‌السلطان بود؛ اما بدنام نشد. او مسجدی در تخت فولاد ساخت تا مردم شب‌های جمعه آنجا دعای کمیل بخوانند و بیتوته کنند؛ مسجدی که بسیار زیباست. چه تصویری در انسان آن زمان بوده که با آن همه کاستی در داخل شهر آمده و در قبرستان سرمایه‌گذاری کرده است.

وهابیت ضدمدنیت است و قبور را خراب می‌کند. این قبور مظهر مدنیت هستند و آن‌ها زیارتگاه‌ها را ویران می‌کنند. فکر کنید الان بقیع را بسازند؛ چقدر هویت به مدینه می‌دهد. به شدت چهره این شهر را تغییر می‌دهد. این مدنیت در اصفهان وجود داشته است. اگر می‌خواهید به مدنیت شهر کمک کنید، باید قبرستان‌هایتان را آباد کنید. جدای از بحث معنویت و حضور ارواح، سنت تاریخی امکانات و ابزاری را در تخت فولاد گردآوری کرده است. امامزاده‌ها و عرفایی که در شهرها به صورت پراکنده دفن هستند، منبع معنویت هستند. الان تخت فولاد منشأ حیات است؛ جنبه ملکوتی دارد. معتقدیم که معادل کعبه در عالم بالا، بیت‌المعمور است. قطعا تخت فولاد هم صورت ملکوتی در عالم بالا دارد. بیتوته‌ها در این سرزمین برای این شکل می‌گرفته که با این صورت عرفانی پیوند پیدا می‌کرده است. این‌گونه معنا تولید می‌شود.

شما مانند آن شعر معروف میرفندرسکی صحبت می‌کنید که می‌گوید: «صورتی در زیر دارد

## آنچه در بالاستی».

دقیقا؛ این همان قصه است. تخت فولاد صورت ملکوتی دارد که وصل شدن به آن به شدت معنابخش است. اعتقاد من این است که از دیرباز تولید معنا در تخت فولاد به وجود می آمده و همین معنای تولید شده در سطح شهر اصفهان مبادله می شده است. مبادله معنا در طول تاریخ و جغرافیا برقرار بوده است و واسطه اتفاق همین آدم های عادی و معمولی شهر بوده اند. همین الان مردم بر سر کدام انسان معمولی تجمع می کنند؟

### بله؛ برای مثال، شهید توریجی زاده یا کشیک چی از ملازمان امام زمان (عج) بوده است.

برخی شهدا در تاریخ می مانند؛ مانند امامزاده ها. خیلی امامزاده داریم؛ اما برخی از آن ها در تاریخ می مانند. هرچقدر هم از زمان می گذرد، برجسته تر می شوند. مردم هم بیشتر حال معنوی می برند. تولید معنا در آن مکان ها رخ می دهد و مبادله معنا به شهر می ریزد و در نظام ارتباطی اصفهان، تولید معنا در تخت فولاد شکل می گیرد و سرازیر می شود و به شهر می رسد. اینکه تخت فولاد در طرف شیراز است هم نکته دارد. شیراز واسطه تولید فرهنگ هندی بوده است. فرهنگ عرفان هندی در شیراز بازتولید ایرانی شده است. درست است که این ریشه در شیراز شکل گرفته؛ اما تنه فرهنگ ایران در اصفهان است. بابارکن اصلیتی شیرازی دارد، مزارش در اصفهان می شود ملجأ جناب شیخ بهایی. به شیخ بهایی الهام می کند؛ حتی زمان مرگش را به او می گوید. رازو نیازهای شیخ بهایی که نماد مدنیت و معنویت توأمان است، کجاست؟ در چله خانه بابارکن الدین.

### ساختن مسجد رکن الملک ۱۲۰ سال پیش کامل شده است. انگار آخرین مسجد جدی ایران

#### است و در این صد سال اخیر مسجدی در این حد نداشته ایم.

اینکه می فرمایید فقط مربوط به معماری مسجد نیست. اشتباه نکن؛ جاهایی ساخته شده است. زیبایی زیاد دارد؛ اما من معنویت را پشت این معماری احساس نمی کنم. مسجدی که درست ساخته می شود، اولش برای این است که برای خدا ساخته شده. خدا هم پشت سرش می آید. معماری خالی نیست. معنویت است. حاج قاسم سلیمانی چرا در گلستان شهدای اصفهان در شب سرد، بالای سر کاظمی و خرازی بیتوته کرده است؟

### نظرتان درباره حضور مصلا در دل تخت فولاد چیست؟

مسائل را باید منظومه وار ببینیم. اگر برای مصلاي اصفهان دنبال معنویت و هویت هستیم، همه از تخت فولاد است. منظومه وار نگرستن یعنی اینکه مردم فقط جمعه ها برای نماز آنجا نیایند؛ بلکه برای ورزش صبحگاهی نیز پیش بینی داشته باشیم. امروز در مشهد، مردم برای زیارت که می آیند، تفریح و خریدشان را هم انجام می دهند. متأسفانه برخی آقایان جنگ میان سیاحت و زیارت راه انداخته اند.

### یعنی شما با حضور هایپرمارکت در بدنه مصلا مشکلی ندارید؟

کاملاً موافقم. در گذشته هم کنار بارگاه بزرگان ما، بازار بوده است. ما در اسلام رهبانیت نداریم. من خودم وقتی می روم مشهد، فقط دوست دارم حرم باشم، نه هیچ جای دیگر. اما وقتی با خانواده و دیگران می روید، تفریح می خواهند. حتی من هم با این روحیاتم کاملاً اعتقاد دارم که زیارت و سیاحت با هم است. زیارت بروند و کیفش را هم ببرند. من که نباید روحیات خودم را به دیگران تحمیل کنم. نمی توان سلیقه های خودمان را به مردم تحمیل کنیم. نتیجه تحمیل را دیدیم. این تحمیل به نفع اسلام نیست.

اگر رونق در بعد اقتصادی است، این وجه هم باید در فضای تخت فولاد، زنده شود. اگر محیط تخت فولاد در گذشته طوری بوده که شب ها موجب ترس می شده است، خب این باید برطرف شده و امکانات در زمستان و تابستان به نحوی فراهم شود. من وقتی به صحن جامع رضوی می روم، با بزرگی آن حال می کنم. آسمان را می بینم. باید سه وعده نماز جماعت در مصلاي تخت فولاد برقرار شود. اگر بروید مساجد اهل سنت را ببینید، متوجه این موضوع می شوید. اصلاً باید جایی برای اقامه نماز دائمی و قسمتی هم برای درازکشیدن و خوابیدن باشد؛ هم نماز برقرار بوده و هم امکان خواب فراهم باشد. جنگی میان دنیا و آخرت نیست. اصلاً ازدواج ها در تخت فولاد برقرار شود.

### یعنی حتی فضا بدهیم برای آتلیه؟

بله؛ چه اشکالی دارد. اول زندگی جوان ها را تبرک کنیم. تخت فولاد در جشن ها پیشتاز باشد؛ مخصوصاً در نیمه شعبان. به هر حال سعی کنیم تخت فولاد را با زندگی امروزی بیشتر درگیر کنیم.





ظرفیت‌های مغفول در احیای

فضای شهر

حجت‌الاسلام محمد قطبی در گفت‌وگو با «اصفهان زیبا»، از الزامات هویت بخشی به

اصفهان می‌گوید.

امروزه پیشرفت فضای شهرها را عموماً با میزان توسعه یافتگی آن‌ها می‌سنجیم و طبیعتاً هنگامی که سخن از توسعه می‌رود، نظر به بیمارستان و خیابان و بازار و ترافیک شهر می‌شود؛ اما حیات شهر به احساس تعلق و آرامش و آزادی شهروندان و خروج آن‌ها از روزمرگی در فضای شهر مرتبط است. در اصفهان ما، اماکن متعددی یافت می‌شود که می‌توانند هرکدام نقطه‌ثقلی برای احیا و هویت بخشی به فضای شهر باشند؛ ولی متأسفانه به علت غرق بودن در این نعمت‌ها از آن‌ها غافلیم. به این منظور، با حجت‌الاسلام محمد قطبی، رئیس و مدیر اسبق دفتر تبلیغات اسلامی و اداره ارشاد اسلامی اصفهان به گفت‌وگو پرداختیم.

### برای درک بهتر ظرفیت‌های مغفول شهر و به خصوص قبرستان تخت فولاد در راستای احیای فضای شهری، باید از چه زوایایی به مسئله نگاه کرد؟

از چند زاویه می‌توان به تخت فولاد پرداخت؛ یکی اینکه این قبرستان، قبرستان تاریخی شیعیان است که برخی مدعی‌اند بعد از وادی السلام نجف، اینجا بزرگ‌ترین منطقه دفن مشاهیر شیعه است. از طرف دیگر، گلستان شهداست که ترکیبی از علما و شهدا را ما در تخت فولاد می‌بینیم. از دیگر سو، بخشی از تاریخ تمدن شهر اصفهان در آنجاست. وقتی می‌خواهیم اصفهان قدیم را مطالعه کنیم، می‌بینیم که محدوده کنار تخت فولاد اصفهان قدیم را شکل می‌داده است؛ از شمال به سی‌وسه پل و از جنوب به زمین‌های ارتش (قسمت مهمی از تخت فولاد آن طرف خیابان است و هنوز داخل زمین‌های ارتش قبر پیدا می‌شود) و از شرق به خیابان بزرگمهر و از غرب تا خیابان ملک. تخت فولاد در وسط و متن اصفهان قدیم است.

### تخت فولاد در چه تاریخی در وسط شهر قرار داشته است؟ با اطلاعاتی که در دست داریم، در زمان صفویه تقریباً قبرستان در حومه شهر قرار داشته است.

بله؛ اصفهان ادوار مختلفی داشته است. اصفهان قدیم در آن منطقه بوده. بعداً ابنیه‌ای که می‌خواستند بسازند، چون که دیگر در شهر جایی نبوده، محدوده شهر را گسترش می‌دادند. اگر بخواهیم دیوارهای قدیمی اصفهان را بازسازی کنیم، تقریباً همان شعاع دوسه کیلومتری تخت فولاد است. بعداً یک سری ابنیه را در حاشیه زاینده‌رود می‌سازند که الان یکی از همان ساختمان‌های قدیمی در اختیار حوزه هنری است. بعد از آن جلوتر می‌آیند تا می‌رسند به میدان امام و چهارباغ که دولت‌خانه عباسی محسوب می‌شده است. به این دلیل ناحیه دولت‌خانه عباسی در چشم است که دیرتر ساخته شده و قدیمی‌ها نبود شده است (البته آثار ابنیه قدیمی در آن‌ها وجود دارد) و دیگر اینکه، جنبه ساخت‌وسازهای صفویه، در تمدن‌سازی بسیار چشمگیر است. بسیاری از آثاری که در سمت تخت فولاد بوده، از دست رفته است و عمده آن‌ها جنبه مقبره دارد؛ به همین دلیل هم هست که کمتر بازسازی در آن نواحی شکل گرفته

است. همین ساختمان اصلی که در چهلستون هست، عین همین را ما در ادوار گذشته در حدفاصل انتهای شمالی تخت فولاد (خیابان فیض) تا نزدیک رودخانه داشتیم که چهلستون از روی آن ساخته شده است. درباره باغ‌های اصفهان هم در حال حاضر فقط محدوده دولت‌خانه باغ‌هایش باقی مانده است؛ در صورتی که قبلاً در شرق و غرب و جنوب اصفهان باغ‌های شاه‌نشین موجود بوده است. این محدوده دولت‌خانه عباسی در دوره‌های بعد مثل قاجار و حتی پهلوی اول (بانک ملی واقع در کنار میدان امام) رشد می‌کند و برای همین نقطه مرکزی شهر می‌شود.

این نکته‌ها ما را به این مسیر می‌برد که در سمت تخت فولاد علاوه بر جنبه تاریخ و شهدا و مقبره‌های معروف، میراثی داریم که حائز اهمیت است؛ البته عمده این میراث در جابه‌جایی شهر که به سمت خیابان فردوسی و چرخاب و خواجو و بعد به سمت چهارباغ و میدان امام آمده، از بین رفته است و نیاز به مطالعه دارد. بعضی از آثار را هنوز می‌شود پیدا کرد.

**به نظر شما چرا ما نتوانستیم این ظرفیت‌ها را در فضای زنده شهر وارد کنیم؟ همواره یکی از دغدغه‌های من این بوده که چرا اصفهان نتوانسته است آن‌طور که برای مثال حافظیه در شیراز نقش بازی می‌کند، پایگاه شاخصی برای مردم شهر در ادبیات و هنر یا فلسفه داشته باشد؟ چگونه باید برای تبلیغ و معرفی ظرفیت‌ها اقدام کرد؟**

سه روش به نظرم می‌رسد: ۱. یک سری نقاط را در تخت فولاد اختصاص بدهیم؛ حتی شاید نیاز به ساخت ابنیه هم باشد و بشود میعادگاه، پاتوق، گعده؛ بشود محیطی که شهروندان در آنجا تردد کنند؛ مثلاً برای دعای کمیل نیمه‌شب (مسجد رکن‌الملک) و سر شب (گلستان شهدا) مکان داریم؛ ولی گعده‌هایی که یک صبغه یادگیری و معرفتی داشته باشد و کارهای آموزشی و کلاسیک در آن شکل بگیرد، نداریم و باید بگردیم و پیدا کنیم. شاید علت اینکه ما قله‌هایی مثل مولوی و حافظ در اصفهان نداریم که در شهر نقش مهمی بازی کنند، این باشد که ما غرق در نعمتیم؛ یعنی زیاد از این اشخاص داریم؛ حکیم و فیلسوف و شاعر و هنرمند و... در همین خیابان عبدالرزاق دوسه شاعر بزرگ داریم. در خیابان صائب، مقبره صائب را داریم که بسیار شاعر بزرگی است. شاید زیاد بودن این‌ها، باعث شده است کسی کمر همت به بزرگ‌کردن یکی از این نقاط نبسته باشد. من در یک سفر به شاهرود دیدم که به‌رغم اینکه آن‌ها کلا چهار هنرمند درجه یک دارند، بسیار پررنگ تبلیغ می‌کنند و مایی که در اصفهان هفتاد هنرمند شاخص داریم،

کار بزرگی در شناساندن نکرده‌ایم. همان‌جا در هجده رشته بسیار قوی کار آموزشی انجام می‌دادند؛ ولی ما ۱۹۰ رشته صنایع‌دستی داریم که برخی از آن‌ها در حال نابودی هستند؛ مثلاً در تخت فولاد، تکیه همدانیان که ساختمان مجللی دارد و از قضا باغ شخصی این دو خیر بوده که از پدر بزرگشان به ارث رسیده است، می‌تواند پاتوق حوزه خیرین باشد یا تکیه میرفندرسکی پاتوقی بشود برای اصحاب فلسفه. خود مردم پاتوق‌های کوچکی را تشکیل داده‌اند؛ اما جایی که بشود مستمراً مورد استفاده قرار بگیرد و شهرداری کار اساسی در آنجا انجام داده باشد، کمتر است.

### **اگر قرار است همان‌طور که مدنظر تان است، نقاطی برای میعادگاه یا پاتوق در نظر گرفته شوند، طبیعتاً هر کدام مدیریت تخصصی می‌خواهند و دیگر شهرداری به آن صورت نمی‌تواند دخالت داشته باشد.**

بله؛ چه اشکالی دارد. مانند فرهنگ‌سرای پایداری که با یک تم موضوعی خاص، برنامه برگزار می‌کند؛ باقی مکان‌ها هم مدیریت تخصصی مردم‌نهاد داشته باشند. زمانی ما به این رسیدیم که طبق روایات تاریخی، مدرس فلسفه ابن‌سینا در تکیه شهشهان بوده؛ ولی الان در کوچه‌پس‌کوچه‌های خیابان ابن‌سینا آن ساختمان متروکه است. خب این‌ها می‌تواند دوباره با همان صبغه و حتی با همان نام بازسازی شود. در زمانی دیگر ما به دنبال مکانی بودیم که در اصفهان برای گفت‌وگوی ادیان باشد. کلی گشتیم تا جایی باشد که نسبتی تاریخی با گفت‌وگوی ادیان داشته باشد. در آخر، انجمن صفاخانه در محله جلفا را پیدا کردیم. در قدیم مکانی بوده است مثل زورخانه که جمع می‌شده‌اند و حول محور ادیان گفت‌وگو می‌کرده‌اند. خب به جای ساختن فرهنگ‌سرا، این اماکن احیا شود؛ هم تاریخ و تمدن شهر احیاشده و هم مکان مناسب برای پاتوق‌های تخصصی فراهم شود و چه بهتر است که مدیریت این‌ها با NGOهای تخصصی باشد. وقتی مدیریت با خود مردم باشد، دیگر نگران استمرار حیات آن مکان هم نخواهیم بود.

۲. محور دوم تبلیغ و شناساندن ظرفیت‌های فرهنگی شهر، از طریق توسعه ظرفیت گردشگری و جذب گردشگر داخلی و خارجی است. گردشگر وقتی سفر به جایی می‌کند که دو نکته را دریابد: اول اینکه، برایش آورده داشته باشد؛ چه از حیث علمی و چه سلامت و چه تفریحی و... دوم اینکه، در چرخه دیدش قرار بگیرد. ما دوهزار نقطه میراثی در اصفهان داریم؛ ولی گردشگر عالی‌قاپو و منارجنبان و سی‌وسه‌پل و چهلستون

را فقط بازدید می‌کند و بقیه برایش معرفی نشده است. همین مقبره صائب باید سایت چندزبانه داشته باشد که دائماً تبلیغ کند؛ میدان دید هم صرفاً سایت زدن نیست. من زمانی سیر توسعه گردشگری سیدنی را می‌خواندم که چگونه ساحل را به منطقه گردشگری بین‌المللی تبدیل کردند. از جمله کارهایشان این بود که در سیدنی هتلی را به مدت پنج سال اختصاص دادند به خبرنگاران خارجی. هزینه‌های این اتاق چهل نفره را سرشکن کردند روی رستوران‌ها و هتل‌های دیگر. تصمیم بر این شد که این اتاق‌ها را به مدت سه چهار روز همراه با خورد و خوراک و حمل و نقل عمومی رایگان در اختیار خبرنگاران خارجی بگذارند. از هر کدام از آن‌ها هم تضمین گرفتند که به ازای هر روزی که در سیدنی بوده، سه تا عکس در رسانه‌های کشور خودش چاپ کند. بعد از پنج سال سرهم چند هزار عکس در روزنامه‌های دنیا از سیدنی پخش شده بود. خب این کار پرهزینه‌ای بود؛ ولی دنیا را با زبان غیر خودش آشنا کرد. وقتی خبرنگاران اتریشی، برزیلی، ژاپنی و فرانسوی عکس سیدنی را پخش می‌کنند، تأثیرش چند برابر است.

اینکه ما بگوییم بازسازی کردیم، پس چرا کسی نمی‌آید؟ خب باید معرفی کرد. ما نه مشاهیر تخت فولاد را معرفی کردیم، نه میراثش را و نه تمدنش را. هیچ چیزش را به دنیا معرفی نکردیم؛ فقط بازسازی کردیم. خدا پدر شهرداری را بیامزد که تخت فولاد را از مخروبه بودن درآورد؛ پس زاویه معرفی مان باید به گونه‌ای باشد که آورده را برای گردشگر معرفی کند. متأسفانه ما اصفهانی‌ها اهل تبلیغ نیستیم. بسیار اهل احتیاطیم و داشته‌هایمان را بروز نمی‌دهیم.

۳. محور سوم به نظرم می‌رسد این است که ما باید بر اساس المان‌های تخت فولاد، محصولات رسانه‌ای مثل بازی تولید کنیم. دنیا وقتی می‌خواهد جذابیت‌هایش را به نمایش بگذارد، آن‌ها را در بازی می‌آورد. بچه‌های ما نشسته‌اند و بازی می‌کنند و درعین حال آسمان خراش می‌بینند! برای همین است که فرزندان ما از کودکی به فکر اپلای هستند. خب کودک که نه علم می‌فهمد و نه حتی پول؛ ولی چون در فضای بازی لذت برده، در ذهنش ساختار پیدا می‌کند. ما برای تخت فولاد کجا بازی درست کردیم؟ بالاتر از بازی، ما می‌توانیم از تخت فولاد و مشاهیر و ساختمان‌ها و تمدن و ادوارش، سرفصل درسی تهیه کنیم تا وقتی تمدن اصفهان را در دانشگاهی می‌خواهند تدریس کنند، فقط دولت‌خانه عباسی را تدریس نکنند؛ منطقه خواجه‌ورا هم که نقطه عزیمت شکل‌گیری شهر اصفهان در نقل‌های تاریخی است، هم تدریس کنند. ما برای تدریس تاریخ اصفهان باید کتاب داشته باشیم. اگر دژ اصفهان و ساختمان قدیمی آیین‌خانه موجود بوده است، باید عکس‌های تولید شده با هوش مصنوعی آن‌ها باشد. ما تولید

محتواهای علمی رسانه‌ای نه فقط برای تخت فولاد، بلکه برای میدان امام هم نکردیم. در همین میدان امام گاهی چیزهایی می‌بینیم که بسیار دردآور است. شما از میدان امام بیایی بیرون، بیست‌سی مغازه که در خیابان حافظ جلو بیایی، پازل سه بعدی برج ایفل فروخته می‌شود. فرانسوی‌ها چه کردند که برج ایفلشان در میدان امام ما تبلیغ می‌شود؟! ما که نتوانستیم محصولات رسانه‌ای اصفهان را در ایتالیا بفروشیم. حالا آنجا را نگوییم، در افغانستان و پاکستان که همسایه ما هستند هم این کار را نکرده‌ایم. این تبلیغات آورده‌های بسیار تمدنی و اقتصادی و امنیتی دارد. الان در دنیا ما ایرانی‌ها را آدم‌های بی‌خاصیت معرفی می‌کنند؛ در صورتی که زبان دیپلماسی ما با دنیا همین هاست. ترجمه شیعه‌شناسی علامه طباطبایی را مردم نمی‌خوانند تا بفهمند شیعه چه بوده است؛ اما اگر پازل مسجد شیخ لطف‌الله را درست کنیم، کودک مرحله به مرحله تا شناخت شیخ بهایی می‌آید.

### به عنوان پرسش پایانی، در راستای تقابلی که بین توسعه و احیای شهر مطرح کردید، اگر برای جوانان اصفهانی بخواهیم ایده‌ای بدهیم که آمالشان را فقط در توسعه نبینند و در شهر مأواهایی داشته باشند، چه ایده‌ای دارید؟

راه‌های زیادی برای ترکیب احیا و توسعه وجود دارد. یکی از آن‌ها بازسازی اماکن تاریخی است که محل تفریح باشد؛ مثلاً شهرداری برج‌های کبوتر را بازسازی و برخی ساختمان‌های دیگر را چاپخانه کرد. فقط که تفرجگاه نیست؛ می‌تواند موزه شود یا میعادگاه علمی باشد. همین الان ساختمان‌های زیادی داریم که درشان بسته است. حداقل در آن‌ها را باز نمی‌کنیم تا دیده شوند. تالار آئینه‌خانه چهلستون به گونه‌ای طراحی شده است که شما به سمت هر کدام از طاقچه‌ها بخوانی، بازتاب و پژواک آهنگ متفاوتی را احساس می‌کنی. این قدر هندسی کار شده؛ ولی متأسفانه درش بسته است. اتاق‌های بالای مدرسه ناصریه در میدان امام که تالار آئینه‌خانه میدان است، تالاری بسیار مجلل و زیباست؛ درش بسته است و حتی به مدیران هم اجازه بازدید نمی‌دهند؛ چه برسد به مردم. برای رفتن به سمت کافه، حداقل باید از این مسیرها گذشت!



## تخت فولاد؛ جلوه‌گاه

## تاریخ سیر حکمت در تمدن اسلام

اهمیت توره‌های تخصصی در گردشگری تخت فولاد در گفت‌وگو با استاد حسن معلمی

حسن معلمی، استاد حوزه و دانشگاه باقرالعلوم، پژوهشگر برجسته معرفت‌شناسی و حکمت اسلامی و صاحب تألیف‌های متعدد در این حوزه است. به بهانه حضور او در اصفهان و نشست علمی «حکمت جهانگیر» درباره ظرفیت‌های تخت فولاد در شناساندن تاریخ حکمت به‌وسیله گردشگری با هم گفت‌وگویی انجام دادیم.

## از اینجا شروع کنیم که تخت فولاد، برای انسان امروز ایرانی یا یک فرد اصفهانی چه پیامی دارد و شما چه ارتباطی با آن گرفته‌اید؟

فکر می‌کنم تاریخ مجسمی است که می‌شود از طریق آن، مردم اعم از خواص و عوام را با سیر تاریخی خودمان آشنا کنیم؛ مثلاً هر دوره‌ای حتی قبل از صفویه در این تخت فولاد نماد یا علامتی از تاریخ ایران را دارد که عموماً در بخش علمی و تاریخی بوده و حتی بعضاً تحولات سیاسی هم در آن قابل ردگیری است و اگر خوب پیگیری شود، می‌توان در یک نصفه‌روز سیر تاریخی ایران را با محوریت تخت فولاد نشان داد. تخت فولاد چنین ظرفیتی دارد.

## ما الان بحث‌هایی داریم با عنوان گردشگری تخصصی و در زمینه حکمت هم می‌توان چنین گردشگری را در نظر داشت. لطفاً ایده مد نظر خود را در این باره راجع به تخت فولاد بیان کنید.

به لحاظ ظرفیت گردشگری تخصصی می‌توان به راحتی مدعی ظرفیت فراوانی در این قبرستان شد؛ حتی به نظر بنده، ظرفیت گردشگری تخصصی تخت فولاد نسبت به گردشگری عمومی بسیار بیشتر است. گردشگری عمومی فقط جنبه تاریخی دارد؛ اما گردشگری تخصصی در تخت فولاد کمک‌رسان ما برای شناخت تحولات فعلی در فضای علمی مان است؛ مثلاً اگر شاگردان و مکتب و افکار میرفندرسکی را بشناسیم، در درک فضای فعلی حکمت در جامعه ایرانی بهتر جایگاه تاریخی مان را خواهیم فهمید؛ اما باید دقت شود که این گردشگری، جنبه هنری‌اش بسیار قوی بوده تا تأثیر لازم را داشته باشد و فقط این‌گونه نباشد که استادی در بالای قبر اندیشمندان بایستند و شرح احوال بدهد؛ بلکه با استفاده از فیلم و اینفوگرافی برای مثال، جذابیت کار را بالا ببرد.

## پس به نظر شما می‌توان برای مثال دشواری بیان فلاسفه را به روش‌هایی در تفریح

### گردشگری تبیین کرد؟

البته! منتها باید چنین کاری را با هنر خاص خودش انجام داد. مرحوم شهید مطهری در فضای خودشان چنین هنر ساده‌سازی را داشتند؛ البته ایشان به هیچ وجه سطحی‌نگری را به افکار و بیان خود راه نمی‌دادند. تبیین‌های ایشان در مسئله اصالت

وجود و ارتباط آن با تشکیک وجود و حرکت جوهری و اتحاد عقل و عاقل و معقول و تکامل نفس و مسئله صفات خدا، بسیار روشن کننده بود.

در گردشگری تخصصی هم باید ارتباط نظریات و اعتقادات یک اندیشمند به خوبی روشن شود؛ البته باید دقت شود فرض مادر گردشگری تخصصی است و مخاطبان فردی است که باید آشنایی کافی با مفاهیم مربوط داشته باشد. برای ایضاح مناسب یک دانشمند، بهتر است سیر زندگی و اعتقادهای او با تحلیل بیان شود و فقط گفته نشود که چنین بود و چنین شد.

### **با توجه به اینکه شما به سیر تاریخی حکمت و حکما و لزوم تبیین آن در گردشگری اشاره کردید، تمایل دارم که بپرسم آیا به نظر شما این سیر، لزوماً تکاملی است؟**

خیر؛ ممکن است بعضاً این سیر، تنقصی باشد؛ یعنی رو به نقص برود. ما قبول نداریم که هر حرکتی، تکاملی است. بله؛ شهید مطهری که معتقدند تاریخ در کلیت خودش رو به تکامل است و به کلیت آن نظر دارند؛ اما درون تاریخ عقب‌گرد و رکود و حتی سقوط‌هایی وجود دارد. اختلافی مطرح بوده بین علامه طباطبایی و شهید مطهری که آیا هر حرکتی رو به کمال است یا خیر. علامه معتقد بودند چون که حرکت، سیر رسیدن قوه به مرحله فعلیت است، پس حتماً تکاملی است؛ اما مرحوم شهید مطهری این نظریه را نقض می‌کنند. ایشان بیان کردند: درست است که در هر حرکتی از مقام «نداری» به «دارایی» تغییر وضعیت رخ می‌دهد؛ اما باید بررسی کرد که در این مسیر چه چیزی از بین رفته است؛ برای مثال، چوب فقط به خاکستر تبدیل می‌شود. قابلیت خاکستر شدن به فعلیت رسیده؛ اما وضعیت چوب بودن از بین رفته و بدیهی است که وضعیت قبلی از وضعیت جدید برتر بوده است.

### **این پرسش را با این غرض مطرح کردم که برخی معتقدند در گردشگری تخصصی، ما فقط باید تاریخ سفید را بیان کنیم و اقدامات اشتباه یا نظریاتی را که سبب پسرفت شده‌اند، فاکتور بگیریم.**

بله؛ همان‌طور که عرض کردم، باید دقت داشت در این توهم قرار نگیریم که در مرحله تکامل یافته پیشینیان قرار داریم و به راحتی از آن‌ها عبور کرده‌ایم و عمق نظر آنان را دریافته‌ایم و به مرحله بالاتر دست یافته‌ایم. از طرف دیگر هم باید از محیزگویی پیشینیان که باعث عدم فهم درست سیر اندیشه‌ها می‌شود، پرهیز کنیم. به نظرم برای رسیدن به تمدن اسلامی ضرورت دارد که تعارف با خود و پیشینیانمان را کنار بگذاریم.

اگر گروهی از دانشگاهیان اروپایی به تخت فولاد بیایند و مطالبی را درباره آقا رحیم ارباب و جهانگیرخان بشنوند و بعد اظهارنظر کنند که این افراد فیلسوف نیستند، واکنش شما چه خواهد بود؟

باید ببینیم منظور و تعریف آن‌ها از فیلسوف بودن چیست.

فرض کنیم آن‌ها از ما بپرسند شما چه تعریفی از فیلسوف مدنظر دارید که نام فیلسوف را بر این افراد گذاشته‌اید!

احسنت! یک فلسفه به معنای عام داریم که در یونان قدیم به معنای الهیات و طبیعیات و ریاضیات و سیاست و تدبیر منزل بوده است؛ اما وقتی منظور از فلسفه مابعدالطبیعه باشد، اینجا منظور، مباحث کلی راجع به وجود و عدم است. خب این افراد به معنای دوم فیلسوف بوده‌اند؛ اما به جامعیت تعریف اول نمی‌رسیده‌اند.

اگر آن‌ها در جواب گفتند که قبول! این‌ها فیلسوف‌اند؛ اما به مثابه گلدانی در ویتترین شما هستند و اصلاً نسبیتی با زندگانی عملی جامعه شما ندارند، شما چه خواهید گفت؟

به نظرم راجع به هر فرد باید جداگانه بررسی کرد؛ مثلاً نمی‌توان گفت که حکمت شیخ بهایی امتداد نداشته است؛ اما راجع به ملاصدرا به همین راحتی نمی‌توان نظر داد. مهم‌ترین نکته‌ای که به نظرم راجع به این‌گونه بررسی‌ها باید در نظر داشت، این است که ممکن است تأثیرگذاری افراد بر مبانی یک علم، به‌طور غیرمستقیم بر افعال افراد هم مؤثر باشد.

به نظرتان با گشتن در تخت فولاد و بررسی آن، می‌توان به نتیجه رسید که چه زمانی فلسفه از رونق می‌افتد؟ یعنی نتوان در زمانه‌های بعدی، با نگاه به آن دوره، قله‌ای را مشاهده کرد. ما در همین تخت فولاد، در دوره دوم و سوم صفویه حکمای زیادی داریم؛ مانند فاضل سراب و ملاسماعیل خواجه‌ای و خاتون‌آبادی و آقا جمال خوانساری.

فلسفه برای از رونق افتادن دلایل زیادی دارد؛ اما یکی از دلایل آن، این است که امتداد سیاسی و اخلاقی و اجتماعی نداشته باشد. بنده متخصص در بررسی نشانه‌های امتداد فلسفه در تاریخمان نیستم؛ اما گمان می‌کنم که بعضاً خلط در مصادیق، بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ فلسفی رخ می‌دهد؛ مثلاً معماری وحدت‌گرایانه بناهای تاریخی مان را به وحدت وجود ربط

می‌دهند؛ درحالی‌که این‌ها همه جلوه‌های فرهنگ اسلام و قرآن است که توحید رکن رکن آن است. تفکیک بین فضاهای مردانه و زنانه هم قطعاً مربوط به فرهنگ اسلامی است؛ اما درباره قله‌ها، مصداق قله برای خواص و عموم مردم متفاوت است. خواص بیشتر به نظریات نگاه می‌کنند؛ ولی عوام به مردمی بودن و متخلق بودن و تواضع او بیشتر نگاه می‌اندازند؛ البته قضاوت مردم قابل اعتناست؛ برای مثال در یزد به افکار آقای صدوقی نگاه نمی‌کنند؛ ولی به علت خدمات مهمش به مردم، ایشان محبوب مردم بوده است.

### چگونه می‌شود که در سرزمینی مانند اصفهان، افرادی با عقاید و نظرات مختلف درباره حکمت وجود داشته‌اند و در کنار هم همزیستی می‌کردند؟ این آشتی چگونه به وجود می‌آید؟

به نظر من اگر اندیشمندان اهل گفت‌وگو باشند و دارای سعه صدر، همه عقاید و مسلک‌ها می‌توانند در کنار هم زندگی کنند؛ حتی ادیان هم از این قاعده مستثنا نیستند. نمونه آن را در اصفهان خود داشته‌ایم که یهودی و مسیحی و مسلمان در کنار هم در یک شهر می‌زیسته‌اند. ادب نگاه داشتن و به مقدسات دیگران توهین و لعن نکردن، مؤلفه مهمی است. شما نمی‌توانید لعن بکنید و بعد سخن از وحدت بگویید. طبیعتاً اگر در خصوص دیگری و معتقداتش ادب نگه داشته نشود، نمی‌توان انتظار وجود آشتی داشت. در عین نگاه داشتن اعتقادات، اگر اهل منطق و ادب و گفت‌وگو باشیم، هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد. جنگ‌های ادیان در طول تاریخ واقعا دردآور است. جنگ‌های صلیبی و جنگ شیعه و سنی اموری هستند که اصلاً نباید به آن‌ها دامن زده می‌شد.

### به نظر شما چه اتفاقی افتاد که ما در آموزش فلسفه، چند متن اصلی را، از جمله شفا و اشارات و منظومه و اسفار، نگه داشتیم و باقی متون و نظریات را کنار گذاشتیم و به دنبال

#### شناخت شخصیت تمام فلاسفه مهم تاریخمان نرفتیم؟

البته این‌گونه که شما می‌گویید، نیست؛ اما به‌طور کلی گرایش به مکتب حکمت متعالیه بیشتر است. آقای سید حسن سعادت مصطفوی شدیداً با ملاصدرا مخالفت می‌کرده است؛ اما دلیل عمده گرایش به حکمت متعالیه، شناخته نشده بودن حکمای دیگر است. این کاری که اخیراً شهرداری اصفهان برای حکمای این دیار انجام می‌دهد، بسیار قابل تقدیر است. همایشی که بنده در آن شرکت کردم و درباره مرحوم جهانگیرخان بود، بسیار ارزشمند بود.





گفت‌وگویی «اصفهان زیبا» با سامان معصومی و سید داود بحرینیان، مدرسان

حکمت و فلسفه

۴۳

مسعود بن عبدالله بیضاوی شیرازی، ملقب به بابارکن الدین یا بابارکنا از معدود مشاهیر متعلق به دوران قبل از صفویان است که هنوز جایگاه مهمی در بین مردم اصفهان دارد. گویا مردم اصفهان در حوالی مزار او، حضور خاصی پیدا می‌کنند. برای تأمل بیشتر درباره نسبت ما اصفهانی‌ها با بابارکن با دو تن از مدرسان حکمت و فلسفه اسلامی به گفت‌وگو پرداختیم.

**در نسبت با بابارکن، می‌توان از زاویه‌های مختلف به تحلیل نشست؛ اما باید گفت که مسئله اصلی را مشاهده انضمامی رابطه خودمان با این عارف می‌تواند روشن کند. چه چیزی باعث این رابطه قوی مردم با کسی می‌شود که نه آن چنان اطلاعی از احوالات او دارند و نه به کتبی که در عرفان نظری نوشته است، نگاهی انداخته‌اند؟**

**معصومی:** همان طور که گفتید، از نکته‌های مهم در رابطه با بابارکن، کمبود منابع درباره اوست؛ برای مثال، ما می‌دانیم که حافظ و بابارکن هم دوره بوده‌اند و خیلی جالب می‌شد اگر می‌دانستیم که ارتباطی بین آن دو بوده است؛ البته یکی از منابع خوب برای شناخت او، مقدمه شرح فصوص اوست. «کمتری از هرچه هست اندر انام بنده حق "رکن شیرازی" به نام/ کز اوان کودکی تا این زمان بود و هستم عارفان را من غلام/ چون نبودم لایق خدمت از آن می‌نهم زان کامگی بر جای، گام/ چون که دیدم راهشان بر حالشان معتقد گشتم، بجستم بر دوام».

جای جای کتاب پر است از تواضع و نفی خود. در اواخر کتاب هم اشاره می‌کند که آنچه می‌خواستم و شایسته بود، به قلم نیامد. خب، چنین رویه‌ای در کتب عرفان نظری کمتر مشهود است که مؤلف خود و اثرش را نبیند؛ بالینکه می‌دانیم او شاگرد حکیمان بزرگی چون عبدالرزاق کاشانی و داود قیصری بوده است. **بحرینیان:** در بررسی نسبت ما با بابارکن، باید به این فکر کرد که چرا مردم در کنار مزار بابارکن احساس آرامش پیدا می‌کنند. به راحتی می‌توانیم متوجه شویم که طیف گسترده‌ای از مردم اصفهان و حتی از شهرهای اطراف یا حتی شیرازی‌ها، از سنین مختلف و تیپ‌های فکری متفاوت بر سر مزار او حاضر می‌شوند. آیا می‌توان گفت که فقط چون انسان متواضعی بوده این امر رخ داده است یا صرفاً به سبب اینکه مکان دنجی در زیر قبه او می‌توان یافت، این‌گونه است؟ خود من در زمستان‌ها به کرات دیده‌ام که افراد زیادی بر سر مزار او هستند. این نشان می‌دهد هرکسی بر سر مزار بابارکن می‌آید، با قصه می‌آید؛ یعنی بین او و بابارکن نسبت شخصی‌ای وجود دارد. آقای معصومی که تجربه تدریس شرح فصوص او را در کنار مقبره‌اش دارند، بهتر می‌توانند توضیح دهند!

**معصومی:** ما در جمعی که داشتیم خیلی جالب بود که تنوع فکری بسیار زیاد بود. در جلسه‌های اولی که بحث‌های مقدماتی بود، به علت تأکید خود بابارکن بر اصالت شریعت و فقه، من هم

مباحثی را مطرح کردم که با مذاق برخی از دوستانی که در کلاس حاضر می‌شدند، سازگار نبود و انتقادهایی مطرح کردند؛ باین حال همه به‌دنبال همراهی با بابارکن بودند. ما در آن روزها می‌دیدیم که مردم خاطره‌های زیادی از حاجت‌گرفتن بر سر مزار بابارکن داشتند.

معروف است که آقای کشمیری گفته بودند من در تخت فولاد بر سر قبر بابا، جاذبه خاصی را احساس می‌کنم و هر وقت مشکلی برایم پیش می‌آید، در آنجا یک یاسین می‌خوانم.

**بحرینیان:** ببینید این‌ها نقطه عزیمت ما را مشخص می‌کند. چه کسی مرده و چه کسی زنده است؟! یک وقت شما بر سر مزار فردی فاتحه‌ای می‌خوانید؛ او هم بعد از گرفتن آن تشکری می‌کند و می‌رود! اما فردی مثل بابارکن این قدر دستش باز است.

ما در سرزمین رازآمیز تخت فولاد افراد متعددی داریم که به‌مانند بابارکن یا بیشتر از او صاحب کرامت بوده‌اند؛ اما مردم به آن‌ها مانند بابارکن اقبال نشان نمی‌دهند؛ برای مثال، طیف افرادی که بر سر مزار آقای خاتون آبادی یا آقای بیدآبادی حاضر می‌شوند، مشخص است. بازهم این پرسش مطرح می‌شود که مردم با بابارکن چه حضوری را حس می‌کنند.

می‌خواهم به مسئله‌ای اشاره کنم. با اینکه مردم اصفهان بیشتر از اینکه متمایل به عرفان و عرفا باشند، اهل شریعت و تدین هستند یا با اینکه یکی از ویژگی‌های اصلی آن‌ها اهل بیته بودنشان است، بازهم چنین نسبت عمیقی را با بابارکنی پیدا می‌کنند که لااقل شواهد تسننش بیش از تشیع اوست. از طرف دیگر ما می‌توانیم از عرفای بزرگی در عرفان نظری نام ببریم که از قضا اصفهانی بوده‌اند؛ ولی امروزه مزارشان در تخت فولاد یا شهر اصفهان معلوم نیست؛ مانند خاندان آل‌ترکه.

می‌توان گفت که حضور بابارکن

در تخت فولاد خلأیی را برای مردم اصفهان پر کرده است؟

**بحرینیان:** سخن شما جای تأمل دارد؛ ولی باید دقت کنیم که مردم فرای این دوگانه‌ها با فردی مثل بابارکن الدین ارتباط برقرار می‌کنند. اینکه بابارکن سنی یا شیعه بوده است، زیاد به ما ربطی ندارد. جالب است بگویم یک روزی از شیخ جعفر ناصری پرسیدم: بالاخره بابارکن شیعه بوده یا سنی؟! ایشان بعد از کمی سکوت، پاسخی دادند که درعین حال که پاسخ بود، جواب پرسش من نبود. گفتند: مگر می‌شود فردی شیعه نباشد و این همه از قبرش کرامات ببارد؟

از طرف دیگر گفتید: مردم اصفهان آن چنان اهل تصوف و صوفی‌گری نبوده‌اند و اصفهان مهد فلسفه و

عرفان نظری است؛ پس چرا باز، اقبال به بابارکن زیاد است؟ باید بگوییم به رغم صحت مطالب اشاره شده، بازهم نمی‌توان این نقاط را محل عزیمت برای تحلیل دانست.

**به این صورت که شما بحث را پیش می‌برید، من برداشت می‌کنم که درک این نسبت بین مردم و بابارکن را به راحتی قابل تفسیر نمی‌دانید. به نظرتان برای درک واضح‌ترین نسبت، بهتر نیست به**

**این فکر کنیم که مورد مشابهی هم می‌توان برای بابارکن در بین مردم اصفهان پیدا کرد؟**

**بحرینیان:** اصولاً صحبت از اراده الهی کار سختی است. ما می‌توانیم بگوییم که جذابیت بابارکن به کنار خیابان بودن قبر اوست یا اینکه بعضاً صدایی از قبر او شنیده می‌شود! اما اراده الهی همان‌گونه که به جزئیات تعلق می‌گیرد، کلیت پدیده را از نظر بیرون نمی‌برد. شاید کمی سنگین و ثقیل باشد این‌گونه سخن‌گفتن؛ اما در جواب شما باید بگوییم تمام تخت‌فولاد تجربه‌ای نظیر بابارکن را به ما می‌دهد؛ حتی گلستان شهدا هم همین‌گونه است. اگر بخواهیم به تمایزها و تشابه‌های پدیده‌ها فکر کنیم، از کلیت مسئله بازمی‌مانیم. اصفهان در کلیت خود شهری است که تخت فولاد را درون خود دارد؛ یعنی این پدیده جزو هویت شهر است. امروزه قبرستان‌ها جزو هویت شهر محسوب نمی‌شوند. پس می‌توان گفت اصفهانی‌ها افرادی هستند که با اینجا ارتباط و نسبت دارند. ما انسان‌ها معمولاً به اندازه عمرمان زنده‌ایم! درحالی‌که برخی بیش از عمرشان زندگی می‌کنند و این راز زنده بودن قبرستانی است که افراد درون آن بیدارند!

از همین جا پلی به بازخوانی هویت عارف بودن می‌زنم. آیا عارف کسی است که دارای کشف و کرامت است یا اینکه عارف باید به کسی گفت که در عرفان نظری تبحر داشته باشد؟ شاید بتوان گفت که «عارف فردی است که واجد نحوی از حضور تاریخی است؛ آن هم وجودی که از تاریخ امروز خودش فراتر باشد!»

حضور تاریخی همان حضوری است که مردم آن را حس می‌کنند؛ البته این حس اصلاً صریح و شفاف و خودآگاه نیست؛ به لحاظ علمی هم قابلیت توضیح ندارد؛ زیرا هرچه بگوییم آن را به جلوه‌ای از آن تعریف کرده‌ایم؛ پس می‌توان اصفهان را از جلوه‌ای تعریف کرد؛ آن هم اینکه جایی است که مردم امکان درک این حضورهای تاریخی را دارند که البته مسئولیت هم به تبع این امکان می‌آید.

از طرف دیگر می‌توان درباره این حضور تاریخی گفت که برای این است که روح آن قدر در آن نشئه آزادی دارد که مجبور به انصراف کامل از عالم دنیا و یا بدن خود نیست؛ یعنی حضورش بعد از مرگ هم در دنیا ادامه دارد. نه تنها نیازمند فاتحه ما نیست؛ بلکه امکان تصرف در این دنیا را هم دارد! برای همین است که بعضاً می‌بینیم بدن اموات در قبر سالم

می‌ماند.

**معصومی:** به نظرم فهم جایگاه تاریخی عارف اهمیت زیادی دارد. چه شده که عارف واجد این نحو حضور شده است. عارف از فکر و عمل انتزاعی به دور است. به دنبال حضور و وجود می‌رود و برای همین وسعت پیدا می‌کند. برای همین است که با اذکار، عرفا حال دیگری پیدا می‌کنند. در روایات که آثار عجیبی برای ذکر مطرح شده، از همین منظر فنای ذاکر در مذکور است. بابارکن در مقام شرح حدیث «أنا جلیس من ذکرنی» اشاره کرده که اگر خدا همنشین ذاکر است، باید مشهود او هم باشد و کسی که خدا را در هنگام ذکر نبیند، ذاکر نیست. ذکر مطلوب آن باشد که بنده چنان ذاکر حق شود به دل و جان و جمیع قوی حاضر حق باشد؛ چنانچه در گفتن «لا» نفی جمیع خواطر و قطع احادیث النفس بکند، از تخوم (مرزها) اراضی دل اصل و بیخ غیر و غیرت را برکند؛ در گفتن (ألا) به جای (هریکی) جز آن یکی بی‌شکی (جز او یکی نیست) می‌نشانند، تا به مداومت بر این ذکر لسانی، ذکر او منتقل شود به دل و دل به ذکر جنانی چنان مداومت کند تا باطن ذاکر به حکم «أشرفت الأرض به نور ربها» منور شود. در ادامه و در همین راستا، برای طرح این مسئله که ذکر خدا از تمامی اجزای بدن ذاکر و حتی موجودات، شنیده می‌شود، داستانی را ذکر می‌کند:

«این فقیر حقیر را با عزیزی از اهل طریقت مدتی اتفاق مصاحبت افتاد در احیان ذکر کردن او و زمان غلبت سلطان ذکر بر وجود، من به گوش سر خود از سینه او به صریح آواز ذکر "لا اله الا الله" می‌شنودم و او بی‌خبر بودی و زبان او خاموش.

روزی وی را به‌غایت منبسط یافتم. گفتمش: ای یار، بارها از سینه آواز ذکر شنودم و زبان تو ساکت بود.

رکوه‌ای (کوزه‌ای) نزد وی نهاده بود که او وضو از آن ساختی و آب از آن آشامیدی. آن را برداشت و به من داد و گفت: از آن تعجب کنی از این بشنوا!

من گوش بیش رکوه داشتم؛ چند نوبت به صریح از آن رکوه همان شنودم که از سینه او.

گفتم: آخر سر این چیست؟ با من بازگویی.

گفت: ای یار! این سر سریان ذکر هویت الهیه است در مظاهر موجودات و کائنات،»

در ادامه کتاب توضیح می‌دهد:

«مقصود از ایراد این حکایت اظهار این استماع از مثل این فقیر نیست؛ غرض کلی آن است که یاران آشنا بدانند که فی‌الواقع این حال است و از این معنی به مشام او بویی نرسیده، جز آنکه به سخره و افسوس این رازرق و سالوس خواهد گفت، دگر چه گوید؟!»

تا تو را حالی نباشد همچو ما حال ما باشد تو را افسانه بیش.»





## کیمیاگر عصر صفوی

تکیه میرفندرسکی؛ پایگاهی معنوی برای اصفهان

محمدرضا زادهوش نویسنده پرکاری در حوزه مشاهیر ایران زمین است که در این زمینه کتب و مقالاتی دارد که از آن جمله می‌توان به کتاب «مکتب فلسفی اصفهان از نگاه دانش پژوهان» اشاره کرد. با او به گفت‌وگو نشستیم؛ درحالی‌که میرفندرسی موضوع و بهانه اصلی ما بود. پیش‌تر با کتاب «احوال و آثار میرفندرسی» زادهوش آشنا شده بودم؛ اثری که در نوع خود مورد توجه قرار گرفت. نام سید ابوالقاسم میرفندرسی با هم نشینی میرداماد و شیخ بهایی گره خورده است. از طرفی وجود مزار او در تخت فولاد، زمینه توجه اصفهانی‌ها به او را افزایش داده است؛ تا جایی که تکیه میرفندرسی به عنوان یکی از پایگاه‌های معنوی این سرزمین شناخته شده است. میر آن قدر نکات ناشناخته دارد که هنوز هم شنیدن درباره او جذاب است.

میرفندرسی یکی از علمای عصر صفوی بوده و گفته شده که حکیم، عارف، فیلسوف و کیمیاگر بوده است. تحقیقات او عمدتاً عرفانی و فلسفی بوده. مواد مهم درسی آن روزگار را هم در مدرس خود تدریس می‌کرده است. درس‌هایی مانند فلسفه را تدریس می‌کرده که شاید به علت جوی که علیه او در دوره‌های بعد بوده و یا به علت شاخص نبودن سبکش، شاگردان او، از جمله آقا حسین خوانساری از او صحبت زیادی در آثار خود نمی‌کنند. در نسبت با اساتیدی که دارای سبک شاخص نبوده‌اند، نمی‌توان به آن صورت قائل به امتداد آن‌ها در نظرات شاگردانشان شد؛ البته برخی قائل به این هستند که از مدرس جناب میر، سیصد مجتهد فلسفه بیرون آمد.

تا حدودی می‌توان میرفندرسی را محقق و مدرس فلسفه دانست و نه فیلسوف. فلاسفه شاخص را باید محدود به ملاصدرا و ابن سینا و یکی دو نفر دیگر دانست. افراد دیگری هم بوده‌اند که فقط مسائلی را به فلسفه اضافه کرده‌اند؛ مانند ابن کمونه و فخر رازی که با شبهه‌هایی که تولید کردند، موجب گسترش این علم شدند. شاید بتوان میرداماد را هم در حد ابن سینا و ملاصدرا دانست؛ زیرا مکتب فلسفی اصفهان منتسب به اوست.

میرفندرسی تلاش‌هایی برای انتقال و ترجمه عرفان هندی و ترویج آن در فضای مدرسی آن روزگار داشته که ترجمه جوگ باسشت در همین راستاست؛ البته به نظر می‌رسد بیشتر این حیطه از کارهای میر، به سوغات آوردن است و کمتر دغدغه‌های اجتماعی می‌توان در آن دید؛ نشان به آن نشان که به صورت عمیق به مبانی عرفان هندی نپرداخته است. میرگاهی هم شعر می‌سروده؛ البته شاعر شاخصی نبوده. مشهورترین شعر او قصیده «یائیه» است که در آن سخن از مطلوب و مقصودهای یک پیر درراه مانده است و گلایه و اعتراض به ابن سینا و فارابی را در آن می‌شود دید.

این سخن را درنیابد هیچ فهم ظاهری گرابونصرستی و گربوعلی سیناستی

گفته شده که میرفندرسکی به مانند میرداماد، در راستای مطرح کردن خود به عنوان بدیل حکمای بزرگ بوده. در «ریاض العلماء» نقل شده که میرفندرسکی در حین تدریس نجوم و مجستی، درحالی که تکیه بر متکای خود زده بوده، برهان‌هایی را مطرح می‌کرده و پس از هر کدام از شاگردان سؤال می‌پرسیده که آیا این را هم خواجه طوسی مطرح کرده بوده یا نه؟! البته در آن نقل، مفاد و محتوای براهین مطرح شده، ذکر نشده است؛ برای همین هم می‌توان حدس زد که چرا در کتب بعدی مانند «ریحانة الادب» از این روحیه میر، سخنی به میان نیامده است. این نقل‌ها نشان می‌دهد که میرفندرسکی کمی نسبت به اسلاف خود هم دیدگاه انتقادی داشته است. قصیده «پائیه» را به خاطر حالت انتقادی و نظرات فلسفی خاص و گاه سنگینی که در آن مطرح شده، چندین نفر شرح کرده‌اند.

هر یکی بر دیگری دارد دلیل از گفته‌ای/ در میان، بحث و نزاع و شورش و غوغاستی/ کاش دانایان پیشین می‌بگفتندی تمام/ تا خلاف ناتمامان از میان برخاستی

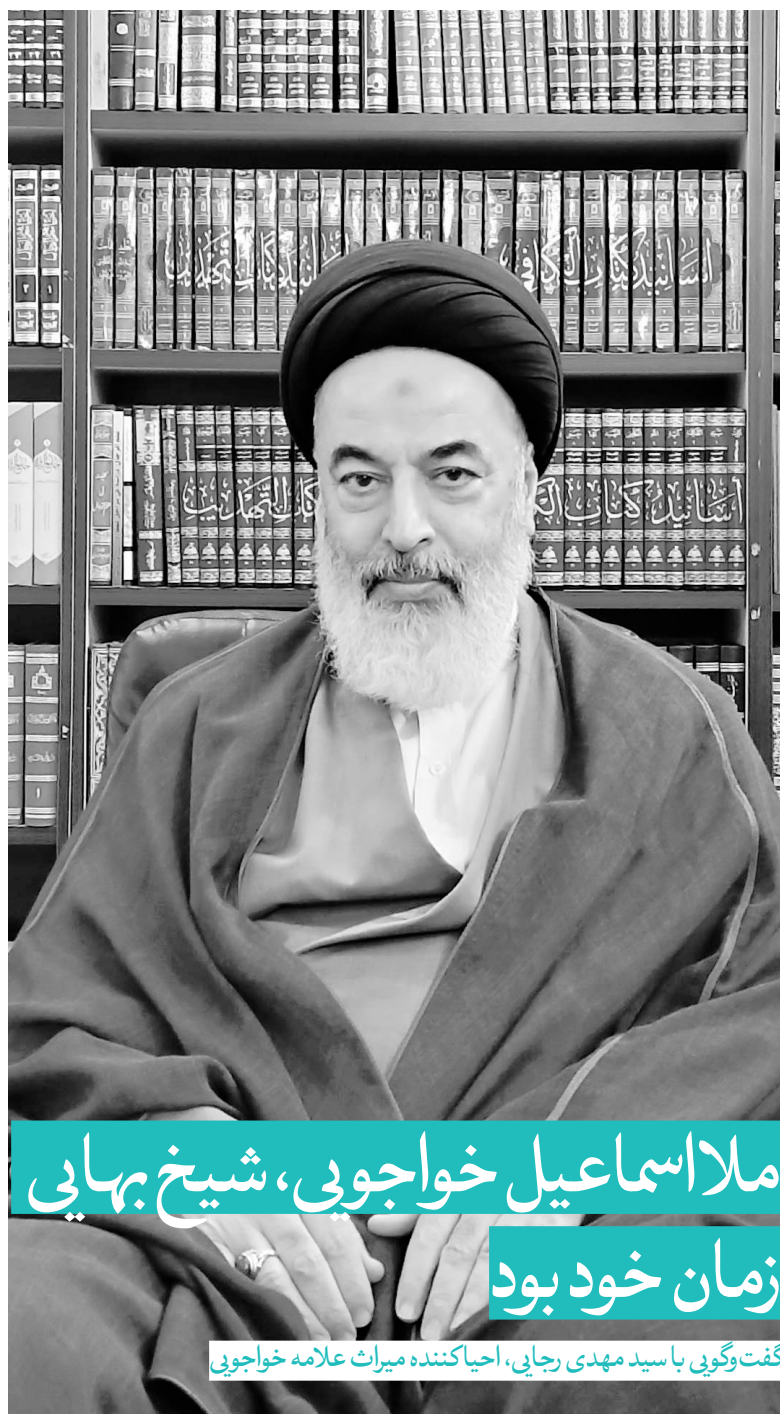
از دیگر آثار مشهور میر، می‌توان از رساله «صناعیه» نام برد که رساله‌ای است درباره مشاغل. روش و مسلکی در قدیم بوده به نام آیین فتوت (آیین جوانمردی) که این اسم را هم از احادیث بر رویش گذاشته‌اند. در قدیم مردم از مشاغل مختلف دور هم جمع می‌شده‌اند و در کتب آیین فتوت عنوان می‌شده که جایگاه هر شغل و حرفه و صنعت در مجموعه حرف، کجاست و طبق همان هم محل نشستن هر فرد از یک شغل مشخص می‌شده.

برای مثال در همین رساله عنوان شده که نانوا را در پایین می‌نشانده‌اند؛ چون عرفا معتقد بودند به آن علت که نانوا دستش را برای گرفتن پول دراز می‌کند، در نفسش اثر می‌گذارد یا آهنگر را در صدر می‌نشانند. چون وسایل کشاورزی و جنگی و دفاعی می‌ساخته، بسیار اهمیت داشته است. میرفندرسکی در اهمیت شغل آهنگری به آیه «و انزلنا الحديد فيه بأس شديد» استناد می‌کند. اگر کسی می‌خواست در یکی از این حلقه‌هایی که فتوت نامه داشتند وارد بشود، با مراجعه به رئیس حلقه، شغل خود را عنوان می‌کرده؛ بعد بازرسی می‌شده که مثلاً آیا فرد جدید در حرفه خودش اهل سوگند دروغ یا تبلیغ بیش از اندازه بوده یا نه و اگر می‌بود، اصلاً قبولش نمی‌کردند. جالب است که این حلقه‌های جوانمردی نقش خیریه‌های آن زمان را بازی می‌کرده‌اند. در این رساله‌های صنایعیه، هر شغل و حرفه‌ای به فرد مهمی نسبت داده می‌شده؛ برای مثال داود نبی را آهنگر می‌دانسته‌اند. نکته آخری که مهم است راجع به این کتاب بدانیم، این است که این اثر فقط درباره صنعت و

صنعتگری نیست، بلکه در باب همه مشاغل است.

جناب میرفندرسکی، چنین دابی نداشته که آثار و کتب خود را به شاه و سلاطین آن زمان تقدیم کند؛ برای مثال برعکس ملاصدرا که یکی از کتاب‌هایش را به حاکم آن زمان شیراز تقدیم کرده بود. بیشتر آثار حکیم استرآبادی، جنبه تحقیقی داشته و کمتر برای تدریس استفاده می‌شده. در کتاب «احوال و آثار میرفندرسکی»، تمام آثار میر را تا آنجایی که پیدا کردم، نام برده‌ام که البته تعدادی از آن آثار به دست ما نرسیده. طبق استقصای بنده، هیچ‌کدام از آثار میرفندرسکی به دست خودش در حال حاضر موجود نیست و این امر، احتمال نسبت دادن اشتباه برخی آثار را به او، تقویت می‌کند. از ویژگی‌های شخصیتی میر، گوشه‌گیری یکی از شاخص‌ترین هاست؛ به همین دلیل هم سفر به هند را تجربه می‌کند. همین گوشه‌گیری باعث شده تمایلی به اشغال مقام دولتی نداشته باشد؛ در عین حالی که با دربار در ارتباط بوده است. در آن زمان که هند همسایه ایران محسوب می‌شده، معمولاً شعرا به دلایل اجتماعی و سیاسی به آن دیار می‌رفتند و سوغاتی که می‌بردند سبک اصفهانی بود که بعدها به سبک هندی مشهور شد. میر هم سوغاتی که از آن دیار آورد، عرفان هندو و آیین جوکیان بود. داستان‌هایی از حضور میر در هندوستان هم باقی مانده که عموماً در افواه مردم انتقال یافته است. همان داستان معروفی که ملاحمد نراقی نقل کرده که میر با عرفای هند محاجه کرد و با الله اکبر اذانش، ستون معبد هندوها را لرزاند؛ البته به نظر بنده نمی‌توان زیاد به این داستان‌ها اعتماد کرد و به نظر می‌رسد که چون ایشان با مردم حشرونشر زیادی داشته است، مردم نسبت به ایشان اسطوره‌سازی کرده باشند.

در یکی از نقل‌هایی که نسبت به ایشان به ما رسیده و نشان‌دهنده مردمی بودن شخصیت میر است، آمده: «جامع معقول و منقول و فروع و اصول بود و با وجود فضل و کمال، اغلب اوقات مجالس و مؤانس فقرا و اهل حال بود و از مصاحبت و معاشرت اهل جاه و جلال احتراز می‌فرمود و بیشتر لباس فرومایه و پشمینه می‌پوشید و به تحلیه و تصفیه نفس نفیس خویش می‌کوشید. همواره از مجالست اعزه و اعیان مجانب و با اجامره و اوپاش مصاحب بود. این معنی را به سمع شاه عباس صفوی رسانیدند. روزی در اثنای صحبت، شاه به میر گفت که شنیده‌ام بعضی از طلبه علوم در سلک اوپاش حاضر و به مزخرفات ایشان ناظر می‌شوند. جناب میر مطلب را دریافته، گفت: من هرروزه در کنار معرکه‌ها حاضر، کسی را از طلاب در آنجا نمی‌بینم. شاه شرمسار شده، دم درکشید.»



ملا اسماعیل خواجویی، شیخ بهایی

زمان خود بود

گفت وگویی با سید مهدی رجایی، احیاکننده میراث علامه خواجویی

ملا اسماعیل خواجویی را اصفهانی‌ها نشناختند؛ کسی که شهر و دین مردم شهر را در روزگار سراسر ویرانی حفظ کرد؛ درست زمانی که افغان‌ها بر ما تاختند و قساوت را به نهایت رساندند. در آن روزگار یک مرد بود که پناه بی پناهان بود. نامش ملا اسماعیل خواجویی و آرمیده در تخت فولاد است. در میان بزرگان این سرزمین نورانی دارای بیشترین تعداد تألیفات است.

زمان گذشت و در روزگار ما سید مهدی رجایی بود که خواجویی را قدر شناخت؛ پژوهشگر سترگی که بیش از صد جلد کتاب او تا به امروز منتشر شده و جلد‌های فراوان دیگر در انتظار تولد است. به سراغ آیت‌الله سید مهدی رجایی در مؤسسه انساب قم رفتیم. صحبت درباره ملا اسماعیل خواجویی بود. زودتر از این باید به خدمت کسی می‌رسیدیم که مزار خواجویی را در شهرمان دوباره برپا کرده است.

آنان که تراث شیعه را احیا می‌کنند، شایسته صد ستایش‌اند؛ به خصوص آنکه فراوان آثار ملا اسماعیل خواجویی را تصحیح کرده و به خاطر زحمات او این فاصله سیصدساله بین ما و آن حکیم الهی کوتاه شده است.

### در آغاز، ملا اسماعیل خواجویی را به‌طور کلی معرفی کنید.

نام شریف ایشان بنا بر آنچه نقل شده، محمد بوده و معروف به ملا محمد اسماعیل است. پدر ایشان، محمدرضا، از بزرگان بوده‌اند؛ ولی در تاریخ ذکری از ایشان با جزئیات نشده و پدر بزرگ ملا خواجویی به نام علاء‌الدین محمد هستند.

علامه خواجویی اصالتاً مازندرانی هستند. بنده با بررسی‌های بسیاری که در آثار ایشان کردم، متأسفانه نتوانستم بیابم اهل کدام شهر مازندران بوده‌اند. شاید این لقب مازندرانی به علت ولادت ایشان در آن ناحیه یا مازندرانی بودن پدرانشان است. در هر صورت ایشان را اصفهانی می‌شناسیم و تمام مراحل رشد و نمو علمی ایشان در اصفهان بوده است.

علت شهرت ایشان به خواجویی این بوده که در زمان حمله افغان‌ها به اصفهان، علمای این شهر در معرض اذیت و قتل و غارت قرار گرفتند. ایشان برای حفظ اهل و عیال خود، به محله خواجو منتقل شدند. این محله ظاهراً در آن زمان در کنار شهر بوده؛ با این حال ایشان در همین مسئله حمله افغان‌ها بسیار اذیت شدند و در برخی از آثارشان عنوان کرده‌اند که «خدا را شکر می‌کنم در این حمله فقط در حد ضرب و شتم آسیب دیدم و به جانم آسیب نرسید.» در برخی آثار، این

درددل را با شدت عنوان کرده‌اند.

## چه شد که به شخصیت و آثار ایشان جذب شدید و به تحقیق و نشر آثار ملا اسماعیل

### خواجویی پرداختید؟

از زمان جوانی و قبل از انقلاب اسلامی، علاقه شدیدی به ایشان و بارگاهشان پیدا کردم. بعد از انقلاب، روزی داشتم در شرح حال ایشان تحقیق می‌کردم، دیدم آثار بسیار زیادی از خواجویی در تراجم ذکر می‌شود؛ اما اثری از ایشان به غیر از رساله «ابطال زمان موهوم» چاپ نشده است. همه آثار ایشان به صورت خطی وجود داشت. این علاقه در وجود من ایجاد شد که به سراغ آثارشان بروم. بسیاری از این نسخ را در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی به خط خودشان که بسیار خوانا و زیبا هم بود، پیدا کردم. پس از جمع‌آوری، شروع به تحقیق و نشر این آثار کردم. در حال حاضر حدود صد اثر از ایشان چاپ و نشر شده. شخص علامه خواجویی حقیقتاً جامع در علوم بودند. من در ابتدا تصورم این بود که فقط ایشان در فلسفه سرآمد بوده‌اند؛ اما متوجه شدم که در تمام علوم زمان خودشان تبحر داشتند. در فقه، کلام، حدیث، رجال، اصول و تفسیر آثار ارزشمندی به جا گذاشتند.

## آیا ملا اسماعیل از پیشینیان خود عنایت ویژه‌ای به شخص خاصی داشته است؟

ملا اسماعیل خواجویی عنایت خاصی به آثار شیخ بهایی داشتند و حواشی و تعلیقه‌هایی در شرح آثار شیخ بهایی از جمله شرح کتاب «مشرق الشمسین» و «اربعین» شیخ بهایی از ایشان موجود است. زمانی که یکی از آثار ایشان را احیا و چاپ کردم و به آیت‌الله العظمی مرعشی هدیه دادم، ایشان بسیار خوشحال شدند و گفتند که ملا اسماعیل خواجویی، شیخ بهایی زمان خودشان بوده و حق بزرگی به شیعه دارد و حقیقتاً هم از لحاظ جامعیت آثار این‌گونه است.

## جایگاه تاریخی خواجویی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در برخی از کتبی که از ایشان موجود است، خود ملای خواجویی ذکر کرده‌اند که من این کتاب را به پایان رساندم؛ در حالی که هر لحظه امکان قتل من وجود داشت. چه کوشش و سعی و نشاطی! در زمانی که علما همه فرار کرده بودند و در خفا بودند، ایشان توانستند حلقه وصلی برای خلأ علمی دوران بین صفویه و افشاریه باشند.

حق بزرگی که ایشان به گردن شیعه دارد، همین است. حتی ولادت و اساتید و شاگردان ایشان به صورت تفصیلی مشخص نیست. در آن زمان چنین اختناقی وجود داشته. انسان اگر می‌خواهد در این دنیا خودش را بسازد و اهل عبرت باشد، مطالعه شرح حال و زندگی‌نامه چنین علمایی برایش بسیار مفید است.

### از احوالات شخصی ایشان بگویید.

نقل شده که ملا اسماعیل خواجه‌بوی در مرحله بالای علم و زهد بوده‌اند. در رساله‌ای که راجع به احوالات ملا اسماعیل خواجه‌بوی نوشتم، ذکر کرده‌ام که مرحوم قزوینی در تکمله «امل‌الآمل» چه تجلیلی از ایشان کرده‌اند. در این کتاب آمده که ملا اسماعیل خواجه‌بوی یکی از دانشمندان و فرزانه‌گانی است که به عمق علوم و معارف رسید و میان علما مشهور به فضل گشت. هر عالم و جاهلی شخصیت والای او را شناخت. او زمام تحقیق کامل را به دست گرفته؛ به طوری که هر فاضلی بدان اعتراف نموده است. همه علمای هم‌عصر و بعد از ایشان با تجلیل از ایشان یاد کرده‌اند. او یکی از پهلوانان کلام و فحول علم است و زیادی فضلش گویای امواج دریاهاست و کوه‌های سر به فلک کشیده در مقابل علم و فهمش همچون نقطه‌ای است.

### ایشان در دوران بعد از دفع فتنه افغان هم حضور داشته‌اند؟

بله؛ مرحوم قزوینی در ذکر احوالات ایشان در زمان نادرشاه هم نکات جالبی را ذکر کرده است. نادرشاه با صولت و قدرت و شوکتی که داشت، از هیچ‌کسی حساب نمی‌برد. نادر برخی از علمایی را که با او مخالفت می‌کردند، برای وحدت اسلامی که یکی از اهداف او بود، به شهادت رساند. قزوینی ذکر می‌کند که نادرشاه با آن سطوت و صولتی که داشت، به کسی از علمای عصر خود اعتنایی نمی‌کرد؛ اما در مقابل شخصیت والای علامه خواجه‌بوی خاضع بود و دستورات و اوامر او را بی‌چون و چرا اجرا می‌نمود. این خود نتیجه زهد او بود. از خوراک و نوشیدنی و لباس به اندکی بسنده می‌کرد و از غیر خدا قطع نظر داشت و در آنچه می‌کرد قصد قربت می‌نمود.

### می‌توانیم بگوییم ملا اسماعیل خواجه‌بوی به نوعی پرچمدار بوده است.

ملا اسماعیل خواجه‌بوی در اوج علم و تقوا و زهد و اعراض از دنیا بود. اگر کسی زندگی ایشان را

مطالعه بکند، یک دوره سیر و سلوک الی الله است. انسان مطلع می‌شود که شیعه چه علمایی در فترت‌های بحران و آشوب داشته. در حمله افغان خیلی از علما و مدارس و آثار از بین رفت. برخی گمان می‌کردند و که علم و حوزه دیگر تمام شد. خب ملا اسماعیل خواجویی یک‌تنه به میدان آمد و توانست علم و دانش را از قبلی‌ها به بعدی‌ها برساند. پرداختن به فتنه افغان‌ها از این مجال خارج است و آسیبی که در آن زمان به بالاترین حوزه علمیه شیعه که در اصفهان بود، رسید، دردآور است. با حمله محمود افغان و انقراض صفویه، حوزه‌ها از بین رفت و برخی از آن‌ها تخریب شدند و کتابخانه‌ها به آتش کشیده شدند؛ حتی نوشته‌اند که سوخت حمام‌ها برای گرم ماندن، همین کتاب‌های علما بوده. با چنین مشکلاتی ملا اسماعیل خواجویی میدان را خالی نکردند و مشغول تألیف و تحقیق شدند. حتما هم شاگردانی را پرورش داده‌اند؛ اما به خاطر آن جو و فضای اختناق ذکر کامل از آن‌ها نرفته؛ چون که برای ادامه زندگی، علما حتما باید در خفا کار خود را دنبال می‌کردند.

### این منش و روش را مدیون چه کسانی است؟

درمورد اساتید ایشان هم در آثار خودشان و هم در آثار دیگران افرادی ذکر شده‌اند. یکی از آن‌ها شیخ حسین ماحوزی بحرانی است که از مفاخر شیعه بوده‌اند و ملا اسماعیل خواجویی از ایشان اجازه روایت دارد. استاد دیگر هم شیخ محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی اصفهانی صاحب کتاب «الاکلیل» است که کتاب ارزشمندی در رجال است و اخیراً هم چاپ شده. سوم علامه فاضل بهاء‌الدین محمد اصفهانی معروف به فاضل هندی است که مزارشان هم در کنار مزار ملا اسماعیل خواجویی است.

در همان ایام بحران حمله افغان‌ها به اصفهان در ۱۱۳۷ قمری ایشان وفات پیدا می‌کند. چهارم حکیم مثاله ملامحمدصادق اردستانی و پنجم ملاحمره اصفهانی است. ملا اسماعیل خواجویی از دو استاد اخیر در معقول و فلسفه استفاده برده است. حتما اساتید دیگری هم ایشان داشته‌اند و در محضر آن‌ها حاضر شده‌اند؛ ولی هیچ اطلاعاتی در دسترس ما نیست. خود مرحوم فاضل هندی که یکی از شخصیت‌های اثرگذار در زمان خودشان بوده‌اند و کتاب «کشف اللثام» محور کتاب جواهر مرحوم شیخ محمد حسن نجفی بوده که در کتاب جواهر از کتاب «کشف اللثام» بسیار استفاده شده است. این کتاب بسیار عمیق و علمی است.

### طبیعتا چنین شخصی برای انتقال حقایق شیعه، شاگردان بزرگی نیز تربیت کرده است.

در مورد شاگردان ایشان هم متأسفانه اطلاعات زیادی در دست نیست و همان مقداری هم که موجود است نشان‌دهنده این است که چه شاگردان ارزشمندی را ملا اسماعیل خواجویی به حوزه‌های علمیه تحویل داده‌اند. اولین شاگرد، ملا محمد مهدی نراقی است که پدر ملا احمد است و در تمام مدارج علمی سرآمد بوده‌اند و کتب ایشان هم که معروف است. «جامع السعادات» ایشان زبانزد است. آیت‌الله بهجت زمانی در پاسخ بنده که از ایشان کتاب اخلاقی مناسبی را برای معرفی خواسته بودم، عنوان کردند که کتاب «جامع السعادات» و «معراج السعاده» بهترین کتاب در اخلاق است.

مرحوم ملا محمد مهدی نراقی سی سال از محضر ملا اسماعیل خواجویی استفاده کرده و تا هنگام وفات ایشان هم شاگردی ایشان را می‌کرده و بعد از وفات استاد خود به نراق کاشان می‌آید و در سال ۱۲۰۹ در همان جا وفات می‌کنند.

دومین شاگرد ایشان عالم عارف و سالک مدارج علم و معنا، مرحوم آقا محمد بن مولانا محمد رفیع گیلانی مشهور به بیدآبادی اصفهانی است که در زمان خودشان اثرگذار بوده. رساله‌ای که ایشان در سیر و سلوک نوشته‌اند، کلمه به کلمه‌اش برای فضلا و اهل سلوک دارای معناست. آقا محمد بیدآبادی ۱۱۹۷ در اصفهان فوت کرده و در جنب تکیه خوانساری در اتاقی دفن می‌شوند. درباره ایشان خیلی می‌شود صحبت کرد که چه مقام علمی رفیعی داشتند؛ چه در معقول و چه در منقول. شاگردانی که ایشان در حوزه اصفهان تربیت می‌کنند، هرکدام مؤثر در نشر معارف دین بوده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها سید صدرالدین کاشف دزفولی، حاجی محمد ابراهیم کلباسی و ملا علی نوری هستند.

سومین شاگرد عارف کامل مولی محراب گیلانی است؛ حکیم مشهوری که در سال ۱۲۱۷ وفات می‌کنند. چهارم هم مرحوم میرزا ابوالقاسم مدرس اصفهانی خاتون‌آبادی است.

فقط در همین حد از شاگردان ایشان نقل شده و آنچه به‌طور خلاصه می‌شود درباره ملا اسماعیل خواجویی گفت، خدمات ارزنده ایشان به عالم تشیع است. در هر علمی ایشان اثری از خود به جای گذاشته‌اند. در رجال، کتاب «فوائد الرجالیه» از ایشان موجود است. در معقول و کلام، مجموعه رسائل اعتقادی ایشان است که در دو جلد بنده به چاپ رساندم که البته آثار ایشان در این حیطه به این دو جلد محدود نمی‌شود. در فقه آثار بسیاری از ایشان به جای مانده است. شرحی دارند

بر «مدارک الافهام» مرحوم عاملی که در ده جلد توسط بنده تحقیق و چاپ شده. در هر زمینه، ملا اسماعیل خواجویی بهترین اثر را در آن زمینه تألیف کرده‌اند. آثار تفسیری ایشان را بنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری کردم و به صورت یک کتاب چاپ شده است و نام کتاب را هم «الدرر الملتقطه» گذاشتم.

### آیا در مورد عنایت علما به مزار و مدفن ایشان نکته جالب توجهی نقل شده است؟

مرحوم گزی در کتاب «تذکره القبور» نوشته‌اند که بسیاری از علمای بزرگ اصفهان از وفات ایشان که در ۱۱۷۳ قمری بوده، به سر مزار ایشان می‌رفته‌اند و معروف است که ایشان حاجت زوار قبر خودشان را هم می‌داده‌اند و این نکته در زندگی خود بنده هم رخ داده است. عنایتی که علما به مزار ایشان داشته‌اند، در آثار و تراجم منعکس شده است که بزرگان برای استفاده معنوی به مزار ایشان در تخت فولاد می‌آمده‌اند.

بنده با هر عالمی که درباره ملا اسماعیل خواجویی صحبت کرده‌ام، فقط تجلیل شنیدم. اینکه آیت‌الله العظمی مرعشی فرمودند که ایشان شیخ بهایی زمان خودشان هستند، نکته کمی نیست؛ البته با این تفاوت که شیخ بهایی در زمان خود، معروف بود و به مرتبه شیخ‌الاسلامی رسید؛ اما مرحوم خواجویی شخصیتی کاملاً گمنام بودند. با اینکه از ایشان در تراجم احوالاتی ذکر شده؛ اما به هیچ عنوان در زمان حیات خودشان در مرئی و منظر جامعه علمی نبودند. بحمدالله این توفیق نصیب بنده شد که توانستم آثار ایشان را به مرحله ظهور برسانم و ایشان را بهتر معرفی کنم که چه مقامی داشته‌اند.





سرسلسله عرفان شیعی پس از

عصر صفویه

آشنایی با اقدامات آقا محمد بیدآبادی در زمانه بجران عرفان و حکمت در اصفهان

دانشمند ذوفنون، عارف وارسته، آقامحمد بیدآبادی از عالمان ممتاز و سرشناس سده دوازدهم هجری است. بیدآبادی در علوم مختلف عصر خود صاحب نظر بود؛ ولی امتیاز ویژه او، سرآمدبودن او در خلق و خوی اخلاقی بود و همین شاخصه، او را دارای نفسی تأثیرگذار نموده و شاگردان زیادی در محضر او معرفت‌اندوزی نموده و از حضيض عالم خاکی به ذروه عالم ملکوت رهنمون گشتند. بیدآبادی در شیوه تربیتی خود از سرچشمه‌های زلال، باده‌نوشی نموده که قرآن و روایات نبوی و ولوی دو بحر موج آبشخور فکری اوست. این مصاحبه با حجت‌الاسلام علی صدرايي خویی، نظری دارد بر منش زندگی، شیوه تربیتی، محتوای آثار و تأثیر آقا محمد بیدآبادی بر حوزه‌های علمیه اصفهان آن زمانه.

علی صدرايي خویی، کتاب‌شناس و محقق برجسته نسخ خطی، تابه حال سه اثر مهم در رابطه با آقامحمد بیدآبادی نگارش و تصحیح کرده است.

اولین اثر، تصحیح «رساله حسن دل» آقا محمد بیدآبادی است که در سال ۱۳۸۰ منتشر شد. دومین پژوهش، گردآوری نامه‌های عرفانی آقا محمد بیدآبادی است که با عنوان «تذکره السالکین» در سال ۱۳۹۰ چاپ شد و سومین تحقیق، کتاب «آشنای حق» است که در رابطه با اندیشه‌ها و رفتارهای سلوکی عارف عصر زندیه نوشته شده است.

**از شروع آشنایی شما با آقا محمد بیدآبادی و جذب شخصیت ایشان شدن آغاز کنیم.  
عمده آثاری که از بیدآبادی به چاپ رسیده، توسط کتاب‌های شما بوده. انگیزه شما برای این**

**تلاش‌ها چه بود؟**

آشنایی بنده با آقامحمد بیدآبادی به سال ۱۳۶۴ برمی‌گردد. آن سال که وارد حوزه علمیه قم شدم، کتابی منتشر شد با نام «تذکره المتقین» که در آن نامه‌های عرفانی علمای بزرگ مثل شیخ محمد بهاری، آخوند ملاحسین قلی همدانی و سید احمد کربلایی جمع‌آوری شده بود. در آخر کتاب، نویسنده یعنی اسماعیل طائب تبریزی، یک نامه هم از آقا محمد بیدآبادی آورده بود؛ البته بدون هیچ توضیحی. وقتی مضمون نامه را خواندم، دیدم هم از لحاظ عرفانی جامع و هم از لحاظ قلم و ادبیات، نامه آگاهی بالایی نویسنده را می‌رساند. از آنجا بود که جذب ایشان شدم. بعداً که کتاب‌های عرفانی و فلسفی را می‌خواندیم، دیدم که محقق بزرگ، سید جلال آشتیانی، در مقدمه کتاب‌هایی که تصحیح یا چاپ می‌کنند، علی‌الخصوص در کتاب «منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران»، از آقا محمد بیدآبادی بسیار با عظمت یاد می‌کنند.

این دو اتفاق باعث شد که بنده به سراغ نامه‌های اخلاقی و عرفانی دیگر ایشان بروم و چون که دیدم این نامه‌ها در جایی چاپ نشده، از آن‌رو که کارم نسخه‌شناسی بود، هر جا که نامه‌ای از ایشان می‌دیدم، یادداشت و استنساخ می‌کردم و عکس آن را می‌گرفتم.

تا اینکه شنیدم رساله «حسن دل» نامه مفصلی از آقا محمد بیدآبادی است و در آن زمان نسخه این رساله فقط در کتابخانه مجلس بود و چون امکانات نبود، به راحتی نمی‌شد از رساله عکس تهیه کرد.

بعد از مدتی که از بنده برای فهرست‌نویسی نسخ خطی مجلس در زمان کتاب‌شناس برجسته، مرحوم عبدالحسین حائری که نوه دختری آشیش عبدالکریم حائری بود، دعوت شد، در همان روزهای اول، قصد خودم برای تصحیح این کتاب را با ایشان در میان گذاشتم و ایشان با گشاده‌رویی بسیار، نسخه را به من تحویل دادند و بنده به محض تهیه آن شروع به تصحیح و تنقیح آن کردم. تا اینکه اولین کارم برای ایشان که رساله «حسن دل» بود، چاپ شد.

بعدا که حجم تحقیقاتم درباره ایشان افزوده شد، هرچه درباره با احوالات و آثار ایشان پیش‌نویسی کرده بودم، در کتاب «آشنای حق» منتشر کردم.

بعد از آن درصدد بودم که نامه‌ها و جنگ‌هایی که از ایشان جمع‌آوری می‌کردم، به شکل کتابی دربیاید؛ منتها چون که نامه‌ها به مرور زمان جمع می‌شد، به اندازه حجم یک کتاب نمی‌رسید. بعد از مدتی که تعداد به بیست نامه رسید، آن‌ها را در مجموعه‌ای با عنوان «تذکره السالکین» چاپ کردم که الآن هم الحمدلله با استقبال خوبی روبه‌رو شده و تا چاپ سوم نیز منتشر شده است. البته در چاپ بعدی باید بازنگری کنم و اضافاتی را که درباره احوال و آثار ایشان به دست آورده‌ام، به کتاب ضمیمه کنم.

### با توجه به اشاره شما به تعظیم آقا محمد بیدآبادی توسط سید جلال آشتیانی، آیا موارد

#### دیگری از ابراز ارادت بزرگان نسبت به آقا محمد بیدآبادی سراغ دارید؟

درواقع به علت فاصله زمانی زیاد ما با ایشان، فرد به خصوصی که ارادت خاصی به ایشان داشته باشند ندیده‌ام؛ اما آقای آشتیانی در مقدمه کتابشان اشاره به احیای حکمت متعالیه توسط آقا محمد بیدآبادی کرده‌اند.

بعد از اینکه این مطلب برایم جالب توجه شد، به دنبال اسناد تاریخی آن رفتم تا به کتاب «ریاض

الجنة» مرحوم سید محمدحسن زنوزی خوبی رسیدم. این کتاب دائرةالمعارفی در قرن سیزدهم است و خود نویسنده متوفی ۱۲۲۳ قمری است. این کتاب هشت بخش (روضه) دارد که روضه چهارم در احوالات علماست. شرح حالی که ایشان از آقا محمد بیدآبادی نوشته جالب است. نوشته که من در سال ۱۲۰۳ قمری وارد اصفهان شدم و یکی از آرزوهایی که داشتم، این بود که آقا محمد بیدآبادی را ملاقات کنم؛ ولی متوجه شدم که قبل از ورود من پنج سال است که آقا محمد بیدآبادی به رحمت خدا رفته. بعد نویسنده از شاگردان آقا محمد بیدآبادی علی الخصوص از ملاعلی نوری و ملا محراب گیلانی نام می‌برد و اشاره به مصاحبتش با آن‌ها می‌کند.

در کتاب دیگر زنوزی خوبی که نامش «بحرالعلوم» است و قبل از کتاب «ریاض الجنة» نوشته شده، از آقا محمد بیدآبادی بسیار با عظمت یاد می‌کند و دوسه نامه از ایشان را در آنجا می‌آورد. در کتاب «تجزیة الاحرار» عبدالرزاق دنبلی خوبی، ملقب به «مفتون»، هم ذکری از ملاقات نویسنده با آقا محمد بیدآبادی رفته.

عبدالرزاق دنبلی که از خوی به شیراز و سپس به اصفهان آمده، از دیدارش با ایشان نوشته و با تجلیل از ایشان یاد کرده.

این‌گونه بود که هرچه مطلب درباره آقا محمد بیدآبادی مطالعه می‌کردم، ولو به اندازه یک خط در کتب پیشینیان، یادداشت می‌کردم و بعد که به سراغ تحقیقات روی شخصیت ایشان رفتم، متوجه شدم که چرا هرکس ایشان را دیده یا معاصر با ایشان بوده، از آقا محمد بیدآبادی با تجلیل بسیار یاد کرده است.

این تطبعاتی که داشتم را در کتاب «آشنای حق» آوردم. در دیوان «رفیق اصفهانی» هم که اول دیوان افتادگی داشت، ماده تاریخی از وفات آقا محمد بیدآبادی سروده شده بود که من آن را یادداشت کردم و در کتاب آوردم؛ منتها دیگر آن کتاب را جایی ندیدم و سند من همان تک نسخه‌ای بود که دیدم. بعد الآن تنها مأخذ آن ماده تاریخ همان کتاب «آشنای حق» شده.

عجیب آنکه این کتاب «آشنای حق» رسیده بود به دست مجتهد بزرگ و افتخار عصر ما، حضرت آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی. ایشان همراه با مطالعه چاپ اول این کتاب، از اول تا آخر این کتاب را حاشیه زده بودند.

بعداً خدمت ایشان رسیدم و اجازه گرفتم که تعلیقات ایشان را به چاپ جدید اضافه کنم. ایشان هم با بزرگواری بسیار، کتابشان را به بنده امانت دادند. دوستان دیگری هم بودند که نکاتی راجع به مطالب

کتاب برای بنده ارسال کردند که آن حواشی را هم به کتاب در چاپ جدید اضافه کردیم. استقبالی که از این کتاب شد، به خاطر نفس حق و آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی خوب آقا محمد بیدآبادی بود.

ایشان در عرفان، بنیان‌گذار عرفان اصیل شیعی بود که همان مشی و طریق شیخ بهایی را دنبال می‌کرده. در حکمت و فلسفه، اهل مکتب حکمت متعالیه و آموزه‌های ملاصدرا بوده که این را زنوزی هم در احوال آقا محمد بیدآبادی تأیید می‌کند و می‌گوید که احیای فن حکمت و تفسیر در قرن دوازدهم به دست آقا محمد بیدآبادی صورت گرفته.

با توجه به اوضاع نابسامان اجتماعی پس از سقوط صفویه و شرایط ناآرام دوران زندیه، به آثار ملاصدرا توجه مناسبی صورت نگرفته بود؛ تا آنکه آقا محمد بیدآبادی حکمت متعالیه را احیا کرد. هم سید جلال آشتیانی و هم مرحوم ملاعبدالله زنوزی این مطلب را تأیید می‌کنند که کسی که باعث شد «اسفار» و «مشاعر» و «شواهد الربوبیه» ملاصدرا به عناوین کتاب درسی در حوزه‌ها رواج پیدا کند، آقا محمد بیدآبادی بوده است. بعد از ایشان، شاگردشان ملاعلی نوری مشعل این تلاش را روشن نگه داشت و با پنجاه سال تدریس آثار ملاصدرا، باعث تحول و ترویج حکمت متعالیه در حوزه اصفهان شد. از این جهت آقا محمد بیدآبادی حق بسیاری بر گردن حکما دارند.

علاوه بر حکمت، ایشان به احیای تفسیر هم مشغول بودند. متأسفانه تفسیر ایشان که به زبان عربی است هنوز چاپ نشده؛ اما به امید خدا پنج‌شش سال است که ما داریم روی نسخه خطی آن کار می‌کنیم و در سال‌های آینده چاپ می‌شود. تفسیر ایشان عرفانی است و به گونه منتخب دیگر تفاسیر این حوزه است.

ایشان در تفسیر همان هدفی را داشتند که مرحوم علامه طباطبایی در حوزه علمیه قم به دنبال آن بودند. علامه پس از عزیمت به قم، رسالت خود را این‌گونه اعلام کردند که ما آمده‌ایم در اینجا تفسیر و حکمت را تدریس کنیم تا طلبه‌ها با این دو حوزه آشنا بشوند.

به برکت ایشان هم در حوزه علمیه قم تا به الآن این دو درس رواج دارند. به نظر علامه طباطبایی از آقا محمد بیدآبادی الگوگیری کرده و موفق بودند. احساس نیازی که این دو بزرگوار در جامعه علمی زمان خودشان یافتند، مهم و راهگشا بوده است.

آیا به نظر شما همان‌طور که استاد آشتیانی هم عنوان کرده‌اند، صحیح است که آقا محمد

## بیدآبادی را سرسلسله عرفان شیعی بدانیم؟

اگر منظور از سرسلسله، بنیان‌گذار است، باید این لقب را به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) داد؛ چراکه ایشان اند که دعای کمیل و خطبه متقین دارند و شاگردانی مانند کمیل و میثم را پرورش داده‌اند. بعد از آن در قرن هشتم سید حیدر آملی است که علم عرفان شیعی را در دست دارد. در قرن یازدهم هم شیخ بهایی و شاگردانش این نقش را داشتند.

اما دلیل گفته استاد آشتیانی به این علت است که پس از سقوط اصفهان به دست افغان‌ها، جامعه علمی اصفهان پراکنده شد و خیلی از اساتید هم کشته شدند. تا اینکه افشاریه به قدرت برسد و امنیت و حاکمیت ایرانی برقرار بشود، مدارس بازگشایی نشده بودند.

از افشاریه بود که دوباره حوزه‌ها، درس‌ها را از صفر شروع کردند. آقا محمد بیدآبادی از این جهت که در آن زمان و قرن دوازدهم باعث فتح باب عرفان بودند، سرسلسله هستند.

ایشان در تعلیمات عرفانی خود ناظر به آثار ادهم واعظ خلخالی هستند که ایشان شاگرد مستقیم شیخ بهایی بودند. برای همین نمی‌توان گفت که آقا محمد بیدآبادی از آثار پیشینیان استفاده نکرده‌اند؛ ولی سرسلسله بودن ایشان در آن زمانه، سخن درستی است که باعث شروع دوباره عرفان شدند؛ پس از فقر و فاقه شدیدی که مردم ایران گرفتار آن شدند.

## پس می‌توان گفت که ایشان دارای اساتیدی در عرفان نبوده‌اند؟

ایشان استاد دیده بودند و از محضر اساتید عرفان بهره برده بودند؛ منتها به آموزه‌های اخلاقی و عرفانی دیگران بیشتر توجه داشتند.

استاد عرفان آقا محمد بیدآبادی، قطب‌الدین نیریزی است که از اقطاب سلسله ذهبیه بوده؛ اما آقای بیدآبادی جزو سلسله ذهبیه نیست. ایشان به مانند شیخ بهایی بنا داشتند که عرفان شیعی را خارج از سلسله‌های رسمی عرفان‌های شیعی (ذهبیه و نعمت‌اللهیه) و سلسله‌های صوفیه اهل تسنن، ارائه بدهند و فقط مبنای آن را از آموزه‌های شیعی و ائمه اطهار بگیرند.

آقا محمد بیدآبادی در آثارشان با اینکه از استاد خود، قطب‌الدین نیریزی، با عظمت یاد می‌کند، تعمد دارد که از آموزه‌های شیخ بهایی استفاده کند و عرفانی مستقل از تعلیمات سلسله‌های رایج ارائه دهد.

آیا اطلاعاتی در دست دارید که چه مقدار از آثار ایشان شناخته نشده باقی مانده؟ و دلیل

اینکه عمده آثار ایشان به صورت کتاب مستقل نیست و به شکل نامه نوشته شده چیست؟

از آثار چاپ نشده ایشان، تفسیر عربی ایشان است که ان شاء الله تا دوسه سال آینده چاپ می شود. اما باید بگویم که ایشان اصلاً آثار محور نبوده و بیشتر به دنبال تربیت و تدریس بوده و اصل کار ایشان رواج شیوه اخلاقی و تربیتی مخصوص خودشان بوده است.

ایشان در ظلم ستیزی و اصطکاک با حاکمان هم فعالیت داشته و نقل است که برای اعتراض به ظلم های حاکم شیراز به مردم آن منطقه، از اصفهان به شیراز رفته است. به فقرا عنایت خاصی داشتند.

از سوی دیگر منقول است که ایشان برای برپایی نماز جمعه، به خاطر اینکه ائمه جمعه منصوبان والیان اصفهان بودند و ایشان آن ها را قبول نداشته، به اطراف شهر می رفته.

در شرح حال ایشان هست که علی مرادخان زند مبلغ کلانی را نزد ایشان می آورد و عنوان می کند که این ها از اموال شخصی خودم است و از مالیات و وجوهات نیست و درخواست می کند که اگر آقا محمد بیدآبادی فقیری را می شناسند، از این پول ها انفاق کنند. ایشان در جواب عنوان می کنند که «فقیرشناس خداست» و خودت برو این کار را انجام بده و اگر فقیری پیش من آمد، من شمارا معرفی می کنم. پس ایشان به شدت در گریز از ارتباط نزدیک با حاکمان بوده تا مبادا انتظاری از او داشته باشند و این مشی و طریق ایشان باعث شد که توجه به شاگردانشان هم پایدار بماند. اما به طور کلی آثار محور نبوده اند.

از لحاظ ادبی هم قلم ایشان به گونه ای بود که مطالب را برای عموم مردم می نوشت. البته آثار عربی ایشان و برخی نامه های عرفانی ایشان مانند نامه به میرزای قمی، مخاطب خاص دارد و برای همین از لحاظ ادبی بسیار وزین و ادیبانه نگاشته شده؛ اما باقی نامه ها باینکه در آن ها سعی شده که مضامین بلند در آن حفظ بشود، عبارات مغلق و پیچیده اصلاً ندارد. در همان زمان منشیان درباری، بسیار مغلق و پیچیده کتابت می کرده اند؛ ولی آقا محمد بیدآبادی سعی داشتند که نامه هایشان همه فهم باشد و یکی از دلایل استقبال از این نامه ها همین است که حتی جوان امروزی هم متوجه مطالب آن می شود.





## بیدآبادی؛ قد قامت صدرایی

### اصفهان

گفت‌وگو با دکتر سید مهدی امامی جمعه، مدرس حکمت متعالیه، در خصوص تأثیرات آقا محمد بیدآبادی از فلسفه ملاصدرا

دکتر سید مهدی امامی جمعه، پژوهشگر، نویسنده و مدرس برجسته حکمت متعالیه است؛ کسی که تدریس متون فلسفه صدرایی را از دانشگاه اصفهان بیرون آورده تا حقیقت‌دوستان بیشتری در سطح شهر بتوانند از او بهره ببرند. او در زمینه فلسفه اسلامی چندین تألیف داشته که «سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا» از جمله این آثار است. در این سال‌ها تلاش‌های استاد در راستای فهم هر چه بیشتر ابعاد اجتماعی فلسفه صدرا قابل تحسین بوده است. او در عین حال نوشتارهای ارزشمندی هم در راستای تبیین و تشریح نگاه‌های زیبایی‌شناسانه در حکمت متعالیه داشته است. امامی جمعه را بی‌شک برترین استاد ترویج فلسفه صدرایی در شهر اصفهان در این سال‌ها می‌توان نامید. با او درباره حکیم آقا محمد بیدآبادی به گفت‌وگو نشستیم. بیدآبادی را به سرسلسه بودن می‌شناسیم؛ سرسلسله حکمای صدرایی و عرفای اصیل شیعه. گفت‌وگو با این استاد دانشگاه به ما نشان داد می‌توان خود را به اصطلاحات دشوار فلسفی محدود نکنیم و فراتر از آن، نگاهی جامع و چندبعدی به یک حکیم داشته باشیم. پیش‌تر، «اصفهان‌زیبا» گفت‌وگویی درباره شخصیت آقا محمد بیدآبادی با حجت‌الاسلام علی صدرایی خوبی انجام داد که در تاریخ یازدهم دی ماه منتشر شد. تأمل در نظرات آقایان صدرایی خوبی و امامی جمعه، تا حدود زیادی از چهره ناشناخته این حکیم متأله غبار می‌زداید.

### استاد شهید مرتضی مطهری معتقد است آقا محمد بیدآبادی احیاگر فلسفه صدراست. این

در حالی است که فاصله زمانی بیدآبادی و ملاصدرا بیش از یک قرن است.

ملاصدرا بنیان‌گذار حکمت متعالیه است که در سال ۱۰۵۰ هجری قمری فوت می‌کند. شخصیت ملاصدرا و فلسفه او در زمان حیات خودش بایکوت می‌شود. حتی بعد از وفاتش هم این فلسفه پیگیری نمی‌شود. تقریباً دو قرن بعد است که این فلسفه به یک گفتمان فلسفی در ایران تبدیل می‌شود. در دوره صفویه بیشتر فلسفه ابن سینا در اصفهان مورد توجه بوده است. از واژه فلسفه متأله استفاده نمی‌کنم. شخصیت مطرح دوران حیات ملاصدرا، حکیم رجب‌علی تبریزی بود که فلسفه‌ای متفاوت و حتی در تقابل با جناب صدرا داشت.

اولین کسی که اهتمام داشت فلسفه ملاصدرا در شهر اصفهان مطرح شود، علامه محمدباقر مجلسی بود. او در «مرآت‌العقول» که در شرح «اصول کافی» نوشته، به خصوص در کتاب «عقل و الجهل» و کتاب «التوحید» از دیدگاه‌های وجودشناسی صدرایی بهره برده است. او این نگاه صدرایی را برای تبیین عقلانی روایات به کار گرفته است؛ مثلاً در قسمت توحید «اصول کافی» باب دومی وجود دارد با هفت روایت که نفی تشبیه و تنزیه می‌کند. در آنجا می‌بینیم که علامه مجلسی مبانی صدرایی را

برای تحلیل حدیث به کار می‌گیرد؛ البته اسم نمی‌برد؛ اما جاهایی هم هست که نقل قول مستقیم دارد. در آنجا هم اسمی از صاحب آن عبارات نمی‌آورد و فقط دو جا از ملاصدرا نام می‌برد. جایی از ملاصدرا به عنوان محقق یاد کرده و جای دیگر با عنوان بعضی الافاضل یاد کرده است.

### بسیار جالب! خصوصاً که به علامه مجلسی بعضاً انگ اخباریگری می‌زنند و گفته می‌شود ایشان ضد عقل بوده! بیان شما بسیار بدیع بود.

در هر صورت، همچنان بعد از علامه مجلسی هم به ملاصدرا چندان پرداخت نمی‌شود تا آنکه صفویه در سال ۱۱۳۵ هجری قمری منقرض می‌شود. وقتی صفویه منقرض می‌شود، خلأ عظیمی ایجاد می‌شود. تمامی دست‌اندرکاران امور فرهنگی و دینی و اجتماعی که قبلاً بودند، دیگر از بین رفته‌اند.

پس از سقوط اصفهان و دوره هفت‌ساله حضور افغان‌ها، در دوره افشاریه و زندیه دوران رشد حکیم بیدآبادی است. تولد او را حدود سال ۱۱۱۷ ذکر کرده‌اند. در زمان حمله محمود افغان، او ساکن اصفهان بوده و بیش از بیست سال سن نداشته است. سال فوت ایشان هم ۱۱۹۸ بوده است. پس دوران شکوفایی او در صفویه نبوده؛ بلکه در فقدان آن بوده است.

بیدآبادی از زمانی شروع به تدریس کتب ملاصدرا می‌کند. از طرف دیگر تدریس متون ابن عربی را هم آغاز می‌کند. او بیشتر از آنکه تألیف داشته باشد، شاگردپروری کرده است. ما بر اساس شاگردان او بیشتر می‌توانیم تحلیلی از ایشان داشته باشیم؛ هرچند مکتوبات عرفانی و اخلاقی هم از بیدآبادی موجود است.

برای مثال، می‌توانید به کتاب «تذکره‌السالکین» مراجعه کنید؛ جایی که آقای علی صدراپی خوبی، نامه‌های آقا محمد بیدآبادی را جمع‌آوری کرده است. آن نامه‌ها گویاست؛ اما آنچه بیشتر از نامه‌ها گویاست، شاگردان ایشان است و به واسطه شاگردان ایشان است که فلسفه ملاصدرا به یک رسانه فلسفی تبدیلی می‌شود که می‌توان از آن به گفتمان فلسفی هم تعبیر کنیم.

### این واژه گفتمان فلسفه که شما به کار بردید، ادعای بزرگی است و نیازمند ارائه شواهد تاریخی است.

در حوزه‌های متعدد، مباحث آقا محمد بیدآبادی منشعب می‌شود؛ از جمله حوزه مدرسه صالحیه

قزوین. این مدرسه توسط ملا محمد صالح برغانی و برادرش محمد تقی برغانی یا همان شهید ثالث و ملا آقا حکمی قزوینی به حوزه آقا محمد بیدآبادی پیوند می خورد؛ زیرا این بزرگان هر سه در اصفهان از شاگردان ملا علی نوری بودند. ملا علی نوری یکی از اصلی ترین چهره های فلسفی است که از حوزه فلسفی حکیم بیدآبادی منشعب می شود؛ به عبارتی، ملا علی نوری معروف ترین شاگرد آقا محمد بیدآبادی است. او مشخصا استاد خود را در علوم الهی آقا محمد بیدآبادی معرفی می کند. از اوست که حوزه های متعددی در حکمت صدرایی منشعب می شود که یکی از آن ها را عرض کردیم، حوزه قزوین است.

ملا علی مدرس زنوزی و ملا عبدالله زنوزی از بنیان گذاران مدرسه تهران و از شاگردان عالی ملا علی نوری هستند. از طرف دیگر، ملاهادی سبزواری ابتدا مدرسه مشهد را راه اندازی کرد و بعد مدرسه سبزواری را تأسیس کرد. این حوزه ها، حوزه هایی حکمی بودند که بر مدار فلسفه ملاصدرا می چرخیدند و البته درس اخلاق و عرفان و فقه و اصول هم دایر بود.

حوزه اصفهان هم ابتدا توسط ملا علی نوری و بعد از آن پسرش، ملا حسن نوری تداوم داشت. ملا علی نوری چیزی در حدود ۷۰ سال استاد فلسفه بود و چندین دوره شاگرد پرورش داد که هر کدام از آن ها حوزه ای تشکیل دادند و زنجیره های استاد شاگردی شکل گرفت. این زنجیره ها تا زمان ما ادامه یافت. این چنین بود که فلسفه ملاصدرا فلسفه رسمی در حوزه های ایران شد. حال، دیگر در کنارش فلسفه ابن سینا هم خوانده می شود.

### پس این گفتمان فلسفی در حوزه های تهران، قزوین، سبزواری و اصفهان خودش را بسط داد.

نکته ای که بسیار مهم است این است که از حوزه حکیم بیدآبادی شاخه ای در ایران منشعب شد و شاخه دیگری منشعب شد که به نجف رسید. این جریان پایه گذار حرکت اخلاقی فکری در نجف شد. طی این جریان زنجیره های استاد شاگردی شکل گرفت که تا زمان معاصر ما هم ادامه یافته است. یکی از مهم ترین دستاوردهای این زنجیره شخصیت علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمت الله علیه بود.

فاصله زمانی زیادی میان فوت ملاصدرا و زمان حیات بیدآبادی وجود دارد. آیا می توان

اینجا از نوعی فطرت فلسفی سخن بگوییم یا حتی ادعا کنیم که میان آقا محمد بیدآبادی و

ملاصدرا واسطه‌ای نبوده و او بنا به دغدغه‌هایی که داشته خودش مستقیماً به سراغ متون

ملاصدرا رفته است؟

بین ملاصدرا و حکیم بیدآبادی فطرت فلسفی وجود نداشته است. فلاسفه‌ای بوده‌اند؛ اما مشرب آن‌ها عمدتاً گرایش به ابن‌سینا داشته است. حکمای بزرگی هم در دوران پایانی صفویه وجود داشته و هرکدام هم شاگردانی داشته‌اند؛ مثل آقا جمال خوانساری، فاضل سراب و میرمحمد اسماعیل خاتون‌آبادی. اما در دوره افشاریه حکمای دیگری هم بودند که مطرح‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از حکیم ملا اسماعیل خواجویی و حکیم محمدتقی الماسی و قطب‌الدین نیریزی.

از این بزرگان به عنوان معلمان حکمت بیدآبادی یاد می‌شوند. هرکدام از این‌ها با دو یا سه واسطه به ملاصدرا می‌رسیدند. در واقع آب‌باریکه‌ای در جریان بوده است؛ اما همان‌طور که گفتم، فلسفه ملاصدرا مورد توجه در حوزه‌های رسمی نبوده است. اما در هر صورت توسط این بزرگان به خصوص محمدتقی الماسی فلسفه صدرایی به نوعی به آقا محمد بیدآبادی می‌رسد. اما آقا محمد بیدآبادی به صورت رسمی به تدریس کتاب‌های صدرا می‌پردازد و به برخی آثار هم حاشیه می‌زند. آنجایی هم که کار دیگر کاملاً رسمی می‌شود و شخص به شرح و حاشیه آثار صدرا معروف می‌شود، همان ملا علی نوری است.

آیا این فاصله زمانی که شما از آن دوران به عنوان آب‌باریکه یاد می‌کنید، باعث نشد که

بیدآبادی و جریان بعد از آن به نحوی خاص با ملاصدرا مواجه شوند؟ یعنی در هر صورت با

نگاه‌ها و دیدگاه‌های خاص خودشان حکمت متعالیه را ترویج کنند، نه با آن عمق نگاه اصلی

صدرا.

این مطلب اتفاقی است که شایع است و می‌توان گفت اتفاقی است که برای فلاسفه در ایران افتاده است. اینکه به برخی از آثار فیلسوف توجه می‌شود و مابقی آثار مورد توجه قرار نگیرد. اینکه خوانشی خاص از فلسفه فیلسوف رایج شود، به کرات اتفاق افتاده است. در مورد فارابی و سهروردی و خواجه نصیر و میرداماد هم چنین چیزی وجود داشته است. همین الان هم می‌بینید که از فیلسوفی یک یا دو اثر برگزیده شده و تدریس می‌شود. مثلاً فرض کنید برای ابن‌سینا همواره شفا و اشارات مدنظر حاشیه و مباحثه بوده است؛ ولی روی رسائل او و آثار دیگرش توجه خاصی نشده است. اگر کسی «اسرار الصلوات» ابن‌سینا را ببیند، اصلاً دیدگاه دیگری به او پیدا می‌کند. جالب است

بدانید که بعد از این سیناست که علمای دیگر اسرار الصلات می نویسند. در مورد ملاصدرا هم این چنین است. «اسفار» کتاب مورد توجه است و گاهی هم «شواهد الربوبیه»؛ ولی آثار فراوان دیگری هم هست که البته اخیرا دارد مطرح می شود مثل «کسر اصنام الجاهلیه». ولی معمولا این کتابها مورد غفلت بوده و فیلسوف را تک بعدی دیده اند.

### چه شد که برای بیدآبادی مشخصا ملاصدرا مورد توجه قرار گرفت؟ چه رابطه ای میان بیدآبادی و ملاصدرا بوده است که چنین التفاتی صورت گرفته است؟

میان زمانه این دو رابطه و نسبتی می توان دید. ملاصدرا کاملا به زمانه خود دقت کرده و آن را تحلیل کرده است. در زمان ملاصدرا نوعی نابسامانی سیاسی و اجتماعی وجود داشته است. این نابسامانی ناشی از حاکمیت ظاهرگرای دینی و قشری گرای مذهبی بوده است. نوعی از زوال عقل گرایی را ملاصدرا می دیده است. در آن زمان دین به فقه فروکاسته می شده و این مطلب به آشکار در دوره ملاصدرا مشهود بود. اضافه کنید به آن زوال اخلاق را. ضرورت احیای اخلاق و عرفان اصیل احساس می شد.

خرافی گرایی و مرید و مرادی بسیار شایع بود و باید معنویت اصیل احیا می شد. این مطالب تازه بعد از ملاصدرا تشدید هم می شود. این فرایند با زوال و سقوط صغویه رابطه دارد. ملاصدرا کاملا به این جنبه ها نظر داشته و نظراتش را هم در این زمینه در کتاب «کسر اصنام الجاهلیه» بیان می کند. در رساله سه اصل و تفسیر القرآن الکریم هم به این جنبه ها توجه شده است.

درست است که ملاصدرا مکتبی فلسفی است؛ اما روینای آن مباحث اخلاقی و اجتماعی است. این نگاه اخلاقی بر وجودشناسی صدرایی استوار است. وجودشناسی، انسان شناسی و زیبایی شناسی، ارکان نگاه و فلسفه صدرا هستند. از نظر ملاصدرا اخلاق امتحان فلسفه است. اگر کسی می خواهد ببیند راه فلسفه را درست آمده، باید ببیند که به اخلاق رسیده است یا نه؟

در یک کلام باید بگوییم وجودشناسی صدرایی به نظریه ای خاص در اخلاق می رسد؛ همان متخلق شدن به اخلاق الهی. حکیم بیدآبادی نیز این اوضاع نابسامان را دارد با چشم می بیند و دارد می بیند که این اوضاع نابسامان فرهنگی و دینی، ثمره همان ادامه یافتن نگاهی است که دین را به فقه فروکاست. نتیجه، ظاهرگرایی و قشری گرایی و زوال عقل گرایی است. از طرفی دیگر متوجه می شود که فلسفه ملاصدرا با تمامی این آسیبها مقابله جدی می کند.

اینجاست که حکیم بیدآبادی، فلسفه ملاصدرا را بستری برای شاگردپروری قرار می‌دهد و کاملاً هم موفق می‌شود. این همان احساس ضرورتی است که حکیم را به سمت رویارویی همه‌جانبه با این عوامل منفی می‌برد.

### تفاوت نگاه فلسفی بزرگانی مانند ملاصدرا و آقا محمد بیدآبادی را با آنچه سال‌ها بعد به

#### عنوان فلسفه رسمی مورد توجه قرار گرفت، عمدتاً در چه می‌بینید؟

در حوزه آقا محمد بیدآبادی و شاگردانی که از او منشعب شدند، باز می‌بینیم که خوانش خاصی جلو می‌رود. دیده شده که فلسفه ملاصدرا بیشتر از زاویه عرفان محی‌الدین ابن عربی نگاه می‌شود. در واقع حکمت صدرایی ذیل عرفان ابن عربی تفسیر داده می‌شود. برای همین هر چقدر جلوتر می‌آییم، آن جنبه‌هایی که ملاصدرا در کتاب‌های مختلفش مدنظر بود، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

به دوره علامه طباطبایی و استاد مطهری می‌رسیم، اینجا باز آن توجه ملاصدرا مدنظر قرار می‌گیرد و این دو بزرگوار فلسفه ملاصدرا را در جنبه‌های مختلف مورد نظر قرار می‌دهند.

### بیدآبادی در علوم مختلفی سرآمد دوران خود است. عقل و علوم عقلی چگونه جایگاهی در

#### منظومه علوم حکیم بیدآبادی دارند؟

جایگاهی که اینان برای فلسفه قائل هستند، جایگاه بسیار مهمی است که به نظر من مغفول مانده است. از نظر ملاصدرا فلسفه یک علم راهبردی است. علمی است که مبنای همه علوم، نهادها و سازمان‌هایی است که در اداره جامعه، مشارکت دارند. بر اساس فلسفه است که ما به نگاهی کلان می‌رسیم. بر اساس نگاه‌های کلان است که سیاست‌گذاری‌های کلان شکل گرفته و بر اساس آن برنامه‌ریزی‌ها صورت می‌گیرد. سپس وارد برنامه‌ریزی‌های جزئی‌تر می‌شویم. در واقع ملاصدرا و پیش از او فارابی برای فلسفه نوعی جنبه مدنی و تمدنی قائل هستند. این بعداً مورد غفلت قرار گرفت.

### این رویکرد عقل‌گرایی در این گفتمان فلسفی، چه تأثیرات اجتماعی در پی داشت؟

این نگاه ملاصدرا وقتی تبدیل به یک گفتمان شد، تأثیر کم‌رنگی بر جامعه ایران گذاشت. یعنی

وقتی حوزه‌ها و مدرسه‌های فلسفی که آغازشان از بیدآبادی و ملاعلی نوری بود، تبدیل به گفتمان فلسفی ایران شدند، موجب نوعی بیداری اجتماعی در ایران شدند.

مثلا مدرسه صالحیه قزوین منشأ برکات زیادی بود. یکی از برکاتش شکل‌گیری پایه‌های فکری سید جمال‌الدین اسدآبادی بود که چند وقتی در این مدرسه شاگردی کرد. دقت کنید که این مدرسه مربوط به اوایل عصر ناصری است؛ در عین حال توجه ویژه‌ای به بانوان دارند و خانم‌های خانواده برغانی عمدتاً تحصیل کرده این مدرسه بودند. آن‌ها حتی حکمت را نزد ملا آقا حکمی می‌خواندند؛ در حالی که ملا آقا حکمی در فلسفه صدرایی بسیار شخصیت برجسته و شاخصی است. این خانم‌ها به درجه استادی هم می‌رسیدند. این برای اولین بار است.

نتیجه این حرکت‌ها را در اواخر دوران ناصری و بعد از آن، در انقلاب مشروطه ایران می‌بینیم. در عراق هم شاگردان ملاحسین قلی همدانی جنبه‌های اجتماعی داشتند؛ مانند سید محمدسعید حبوبی که از رهبران جهاد علیه انگلیس‌ها بوده است.

### از یک شاخه شاگردان در ایران و شاخه‌ای دیگر در نجف نام بردید. مکتب اخلاقی

### نجف شخصیت‌های معروف و سرشناسی دارد. آن‌ها چگونه با آقا محمد بیدآبادی پیوند

#### می‌خورند؟

این زنجیره استادشاگردی از آقا محمد بیدآبادی به ملا حسین قلی همدانی منجر می‌شود که پایه‌گذار مکتبی اخلاقی عرفانی در نجف است. حکیم بیدآبادی شاگردی به نام سید صدرالدین کاشف دزفولی دارد. او نیز شاگردی به نام سید محمدرضا دزفولی دارد و او شاگردی به نام سید علی شوشتری دارد. سید علی شوشتری استاد ملا حسین قلی همدانی است. با این واسطه‌ها ملا حسین قلی همدانی هم به آقا محمد بیدآبادی می‌رسد.

بیان دیگری هم هست که بیدآبادی استاد ملاعلی نوری بوده و او استاد حاجی سبزواری بوده و حاجی سبزواری، استاد مستقیم ملا حسین قلی همدانی بوده است. از این زنجیره هم ملا حسین قلی به بیدآبادی می‌رسد.

جالب آنجاست که معمول کسانی که از حوزه ملاحسین قلی همدانی بیرون آمده‌اند، نظر خاصی به فلسفه ملاصدرا داشتند. یکی از زنجیره‌ها که خیلی معروف است، سید احمد کرلایی و سید علی قاضی است. وقتی ما به نام سید علی قاضی می‌رسیم، متوجه می‌شویم که اکثر شاگردان

ایشان متوجه حکمت صدرایی شده‌اند؛ مانند محمدتقی آملی، علامه طباطبایی و برادر ایشان، سید محمدحسن الهی طباطبایی.

از دیگر شاگردان برجسته ملاحسین قلی همدانی، مرحوم میرزا جوادآقا ملکی تبریزی است. اگر آثار ایشان را مانند کتاب «سرالصلات» ببینید، اثری کاملاً صدرایی است. در این کتاب کاملاً یک انسان‌شناسی بر اساس وجودشناسی صدرایی ارائه می‌شود؛ تفسیری که از صراط مستقیم بیان می‌شود دقیقاً تفسیری صدرایی است.

این‌ها نشان می‌دهد که حوزه ملاحسین قلی همدانی حوزه‌ای اخلاقی، حکمی، عرفانی و فقهی بوده است. این نکته قابل توجه است که عمده کسانی که از حوزه و امتداد بیدآبادی متوجه فلسفه شدند هم عارف بزرگی بودند و هم فقیه بزرگی. این مطلب بی‌سابقه است. قبل از بیدآبادی چنین جمعی را به این صورت نمی‌بینیم. این بسیار مهم است. جریانی که شخصیت‌هایی پرورش داد که جامع شریعت، حکمت، عرفان و اخلاق بودند.





## اقل العباد، الرحيم

سیری در زندگی اخلاقی حاج آقا رحیم اریاب و کتاب «اریاب معرفت»

تبدیل شنیده‌ها به نوشته‌ها و نگهداری آن برای آیندگان و وسعت دادن دایره مخاطبان خاطرات از شخصیت‌های بزرگ، باعث مجهول‌نماندن ابعاد این شخصیت‌ها در گذشت تاریخ می‌شوند؛ علی‌الخصوص هنگامی که مجموعه گردآوری شده از افراد و اسناد زیادی باشد که از زمان خود فرد به یادگار باشند. دکتر محمدحسین ریاحی چنین تلاشی را که طی بیش از ۲۴ سال جمع‌آوری شده، نسبت به شخصیت حاج‌آقا رحیم ارباب می‌دول داشته‌اند. به بهانه سالروز وفات این عالم متواضع حوزه علمیه اصفهان، درباره شخصیت ایشان با دکتر ریاحی گفت‌وگو کردم.

### اولین سؤال بنده راجع به شروع آشنایی شما با حاج‌آقا رحیم ارباب است. مسیر جذب شما به شناخت ایشان چگونه بود؟

همیشه یکی از نکاتی که برایم جالب توجه بوده، این است که برخی شخصیت‌ها در تاریخ تأثیرات ارزشمندی گذاشته‌اند و علاوه بر اینکه خودشان انسان‌های شایسته و موفقی بوده‌اند، در بین مردم و اهل دانش و فرهیختگان نیز تأثیرات مهمی گذاشته‌اند. مرحوم علامه حاج‌آقا رحیم ارباب که انصافاً یک شخصیت کم‌نظیری بوده‌اند، همواره در میان محافل مردم اصفهان در دهه‌های گذشته موردتوجه بوده‌اند.

من به خاطر اینکه علاقه خاصی از سنین کودکی و نوجوانی به شخصیت‌ها و درواقع فرهیختگان ایران و تمدن اسلامی و به‌ویژه اصفهان داشته‌ام و اینکه در یک محله قدیمی نزدیک به منزل مرحوم حاج‌آقا رحیم ارباب، خانه قدیمی اجداد من بود، این موضوع به‌رحال برای بنده جالب و قابل‌اعتنا بود که یک‌زمانی بتوانم از این شخصیت، به‌عنوان الگوی شاخصی برای معرفی به دیگران بهره ببرم. خب الحمدلله توانستم در زمانی که بسیاری از شاگردان ایشان در قید حیات بودند، مجموعه‌ای را درخصوص شخصیت ایشان گردآوری کنم. تقریباً این کار نزدیک به سی سال پیش که برخی از دست‌پروردگان آن علامه بزرگ در دسترس بودند، برای من امکان‌پذیر شد که حاصل آن کتاب «ارباب معرفت» بود.

حقیقتاً اثر شما را می‌توان مهم‌ترین مجموعه‌ای دانست که درباره حاج‌آقا رحیم ارباب کار شده است. مشوق شما برای گردآوری این اثر چه کسی بود و در این کتاب طی چه مراحل به شخصیت ایشان پرداخته شده؟

یک کتاب یا یک اثر درباره شخصی، اگر بتواند در زمانی شکل بگیرد که کسانی که شخصیت پرداخته شده در اثر را حضورا درک کرده باشند و یا اسناد دست‌اولی راجع به او وجود داشته باشد، قابل توجه و مورد عنایت زیادی خواهد بود. من یادم هست که در سال ۱۳۷۲ که انجمن مفاخر فرهنگی اصفهان شکل گرفت و من از جوانی این افتخار را دارم که در این مجموعه عضو باشم، مرحوم استاد آقای دکتر محمدباقر کتابی که از مفاخر این شهر بودند، در جلسه شورای انجمن آثار مطرح کردند که جا دارد در مورد برخی از شخصیت‌ها از جمله آقای ارباب کار بشود. خب این انجمن در جلسات گذشته‌اش در آن زمان حول محور بانو امین و میرزا جهانگیرخان قشقایی و میرزا علی‌آقای شیرازی، طبیب مثاله، کار کرده بود و بنده هم مقالاتی تقدیم کردم. اما حاج آقا رحیم با توجه با ویژگی‌ها و خلقیاتی که داشتند، لازم بود با دقت و وسواس خاصی راجع به ایشان کار می‌شد. تقریباً از سال ۷۳ این حرکت شروع و در اوایل سال ۷۵، محصول کار به صورت جزوه منتشر شد. مرحوم آقای کتابی راهنمای خوبی برای ما بودند. شخصیت‌های بزرگی در این کار به بنده کمک کردند که از بین آن‌ها می‌توانم آیت‌الله شیخ اسدالله جوادی گورتانی و مرحوم دکتر حمید ارباب را نام ببرم.

**حالا که صحبت از آیت‌الله جوادی شد، در خصوص سیره ایشان در تربیت شاگرد و دایره**

**شاگردانشان، به خصوص شاگردان اخلاقی و تأثیرات ایشان در حوزه علمیه اصفهان، اگر**

**نکته‌ای هست بفرمایید.**

شما می‌دانید که حوزه اصفهان پیشینه هزار و چندده ساله دارد. استادان مبرز و ممتازی در حوزه اصفهان بودند. بعد از حمله افغان‌ها که حوزه اصفهان رو به رکود رفت، با آمدن مرحوم شفقی و علامه کلباسی، رونق خاصی دوباره در آن پیدا شد. در آن زمان حوزه قم پایین‌تر از اصفهان بود و حوزه اصفهان در تراز حوزه نجف مطرح می‌شد. مرحوم ارباب استادان بزرگی از جمله آیت‌الله سید محمدباقر درجه‌ای، آخوند کاشی، میرزا جهانگیرخان قشقایی، حاج میرزا بدیع موسوی درب امامی، آقای حاج سید ابوالقاسم دهکردی و دیگران را دیده بودند و از آن‌ها بهره‌ها بردند. حاج آقا رحیم شاگردان فراوانی را تربیت کردند؛ البته همه آن‌ها جزو روحانیون نبودند. شما می‌دانید خیلی‌ها که به اصفهان می‌آمدند، خدمت ایشان می‌رسیدند؛ مثل مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر و مرحوم آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی و مرحوم شهید مطهری. برخی مستمرا شاگرد

ایشان بودند و برخی در مقاطعی از ایشان بهره می‌بردند.

از شاگردان شاخص حاج‌آقا رحیم ارباب می‌توان به حاج سید مرتضی پسندیده که برادر امام بودند یا استاد جلال‌الدین همایی که بارها و بارها از استاد خود در آثارش نام برده یا مرحوم آیت‌الله سید محمد رضا خراسانی که ریاست حوزه اصفهان را بر عهده داشتند، مرحوم آقای سید مصطفی بهشتی نژاد، آقای سید مصطفی مهدوی هرستانی، آقای آشیخ رمضانعلی املایی، آقای سهیلیان، شیخ محمد کلباسی، آیت‌الله شیخ اسدالله جوادی، شیخ مرتضی اردکانی، دکتر سید محمد باقر کتابی، شیخ محمد رضا جرقویه‌ای، حاج‌آقای یحیی فقیه‌ایمانی، شیخ نورالدین اشنی، حاج‌آقا صدر کلباسی، جناب میرزا علی مشفق که اهل دانش بودند، شیخ محمود کفعمی، شیخ محمد تقی نجفی، سید بهاء‌الدین مهدوی و بسیاری دیگر که برخی شخصیت‌هایی مثل دکتر بهشتی به ایشان علاقه‌مند بودند و از محضر ایشان استفاده کردند.

برخی از صاحبان ایشان هم مثل دکتر محمد ریاحی که پزشک بودند را هم باید از گروه شاگردان خاص ایشان دانست.

خدا را شاکرم که در سه دهه گذشته توانستم با بسیاری از این افراد مصاحبه‌ای داشته باشم و از فضائل و مناقب و تدریس و خصایل اخلاقی ممتاز ایشان شناخت پیدا کنم.

این راه هم عرض کنم که مرحوم آیت‌الله العظمی سید حسین بروجردی در زمانی که در حوزه اصفهان بودند، از دوستان ایشان بودند و نقل می‌کنند که حاج‌آقا رحیم ارباب وقتی به قم آمده و خبر داده بودند که می‌خواهند به دیدار آقای بروجردی بروند و گفته بودند که بگویید «رحیم آمده!»، وقتی مطلب به ایشان رسیده بود، آقای بروجردی فرموده بودند که بگویید «ارباب آمده!»

به هر حال حاج‌آقا رحیم ارباب اخلاقی داشتند که روی شاگردانشان اثر عمیق و نافذی گذاشت. من هیچ وقت فراموش نمی‌کنم در نوجوانی ام بود که شهید مطهری به شهادت رسیدند. عکسی از اتاق ایشان منتشر شد که تصویر حاج‌آقا رحیم ارباب بود. این موضوع برایم خیلی جالب بود؛ البته افرادی مثل مرحوم مطهری ویژگی‌های ایشان را درک می‌کرد. این‌ها حقیقتاً تک‌ستارگان باقی‌مانده از پیشینه درخشان علمی حوزه اصفهان بودند.

**صحبت از دیدار افرادی مثل شهید مطهری و مرحوم فروزانفر با حاج‌آقا رحیم ارباب شد. آیا**

**درباره محتوای آن دیدارها روایتی وجود دارد؟**

بله؛ همان طور که در کتاب «ارباب معرفت» هم نقل کرده‌ام، آقای حسین جندقیان که از فرهنگیان برجسته اصفهان بودند، در سال ۷۴ که برای مصاحبه خدمتشان رفته بودم، برایم گفتند که مرحوم فروزانفر زمانی برای تدریس، گاهی تک‌روزهایی را به دانشگاه اصفهان می‌آمدند. گفته بودند من دو قبله در اصفهان دارم که یکی از آن‌ها مرحوم حاج‌آقا رحیم ارباب است. مرحوم فروزانفر فوق‌العاده علاقه‌مند به ایشان بودند.

همچنین حاج‌آقا رحیم زمانی به مشهد سفر کرده بودند و اشخاصی مانند محمود شهبازی که از دانشمندان و از اساتید مبرز بود، به دیدار ایشان رفته بودند.

مهم‌تر از همه این‌ها ما برای شناخت شخصیت حاج‌آقا رحیم می‌توانیم از تعریفاتی که آقای همایی از استاد بزرگ خودش کرده، استفاده کنیم. به دیدار استاد رفتن، جزو اولین کارهای ایشان هنگام آمدن به اصفهان بود. کتابی نوشتند و آن را به استادشان تقدیم کردند؛ با این عبارت که «هدیه می‌کنم این کتاب را به حضرت استادی المعظم، علامة العلماء العالمین، جامع المرتبتین، حاوی الفضیلتین، آیت‌الله العظمی و عطیة الكبرى و قدوة المشایخ الاطیاب، الحاج‌آقا رحیم آدم الله أيام برکاته العالیه و أنا تلمیذه و غلامه الحقییر.» چه تعظیمی نسبت به استادشان دارند!

مطلب دیگری را هم از آقای همایی نقل کنم که گفته بودند: «تا آنجا که من اطلاع دارم، حضرت استادی (حاج‌آقا رحیم ارباب) در فضیلت، زهد و تقوا و اعمال دقیق و لطایف اخلاقی و جامعیت علوم و فنون عقلی و نقلی، امروز در سراسر ایران یگانه و بی‌همتاست.» مرحوم همایی خودش شخصیت کمی نبوده و نقش فوق‌العاده‌ای در تبیین علوم اسلامی و تمدن اسلامی، تاریخ ایران و ادبیات داشته؛ بنابراین باید این مطالب را دید و شخصیت حاج‌آقا رحیم ارباب را بیشتر موردتأمل قرار داد.

### اگر تمایل داشته باشید کمی روی خصایص اخلاقی ایشان تمرکز کنیم.

یک دهان خواهیم به پهنای فلک      تا بگویم شرح رشک این ملک

هرچه بگویم کم گفته‌ام! حاج‌آقا رحیم بی‌اعتنای به دنیا بود؛ به معنی واقعی کلمه. حاج‌آقا رحیم تأکید بسیاری روی حق ضعفا داشتند. خیلی چیزهایی که به نزد ایشان به‌عنوان هدیه و... آورده می‌شد، می‌گفتند بروید به فقرای محله‌تان بدهید. حاج‌آقا رحیم به سادات احترام زیادی می‌گذاشتند. یک آقایی که ایشان را دیده بود، به ایشان گفته بودند که شما برای رفت‌وآمد که

وسیله ندارید و پیاده می‌روید، خستگی اذیتتان می‌کند؛ تاکسی بگیرید. در جواب گفته بودند که: نخیر؛ بگذارید در این کوچه‌ها چشم من به شماها بیفتد تا احوالتان را بپرسم! ساده‌زیستی ایشان عجیب بود.

در نظر داشته باشید که این حوزه‌ها، جده بزرگ و کوچک و مدرسه صدر و نیماورد و... مرکز معنویت بوده. علامه مجلسی در این شهر «بحارالانوار» را تدوین می‌کنند. خب این حوزه اساتیدش بسیار تأثیرگذار بودند.

آقای بروجردی ازشان نقل شده که: آنچه دارم، بیشتر از حوزه اصفهان است تا حوزه نجف! ایشان این‌گونه به این حوزه علاقه‌مند بودند.

در نوشته‌های خودشان این‌گونه خود را معرفی می‌کنند: «اقل العباد، الرحیم». این اثرگذاری‌ها به خاطر عمل بوده است. سنت رسول‌الله و معارف علوی و عظمت آیات و روایات به خاطر عمل صاحبان آن‌ها بوده. خب ببینید که این‌گونه ایشان شاگردپروری کرده‌اند.

ایشان بسیار علاقه‌مند به ولایت امیرالمؤمنین (ع) و صدیقه کبری (س) بودند. به اشعار مرحوم کمپانی در مورد معصومین فوق‌العاده علاقه داشتند.

آقای دکتر کتابی نقل کردند برایم که یک‌بار مسائلی را درباره دانشگاه و غیره نزد ایشان مطرح می‌کردم و ایشان خطاب به من گفته بودند که «آقای کتابی! دین خدا محکمه! دین خدا شکی نباید درش کرد!» این هم از ایمان محکم ایشان بود. خیلی امکانات و فرصت‌ها می‌توانستند داشته باشند؛ ولی با سادگی تمام زندگی کردند. مردم که به خانه ایشان رفت‌وآمد می‌کردند با تواضع و اخلاصشان آشنا می‌شدند.

من شایسته دیدم که در زمان دانشجویی که در تهران بودم، درمورد ایشان در روزنامه‌های کثیرالانتشار بنویسم. بسیار خودم مجذوب ایشان بودم. حتی در زمانی خوابشان را دیدم که دستشان را گرفته‌ام و با هم به مدرسه صدر بازار می‌رویم.

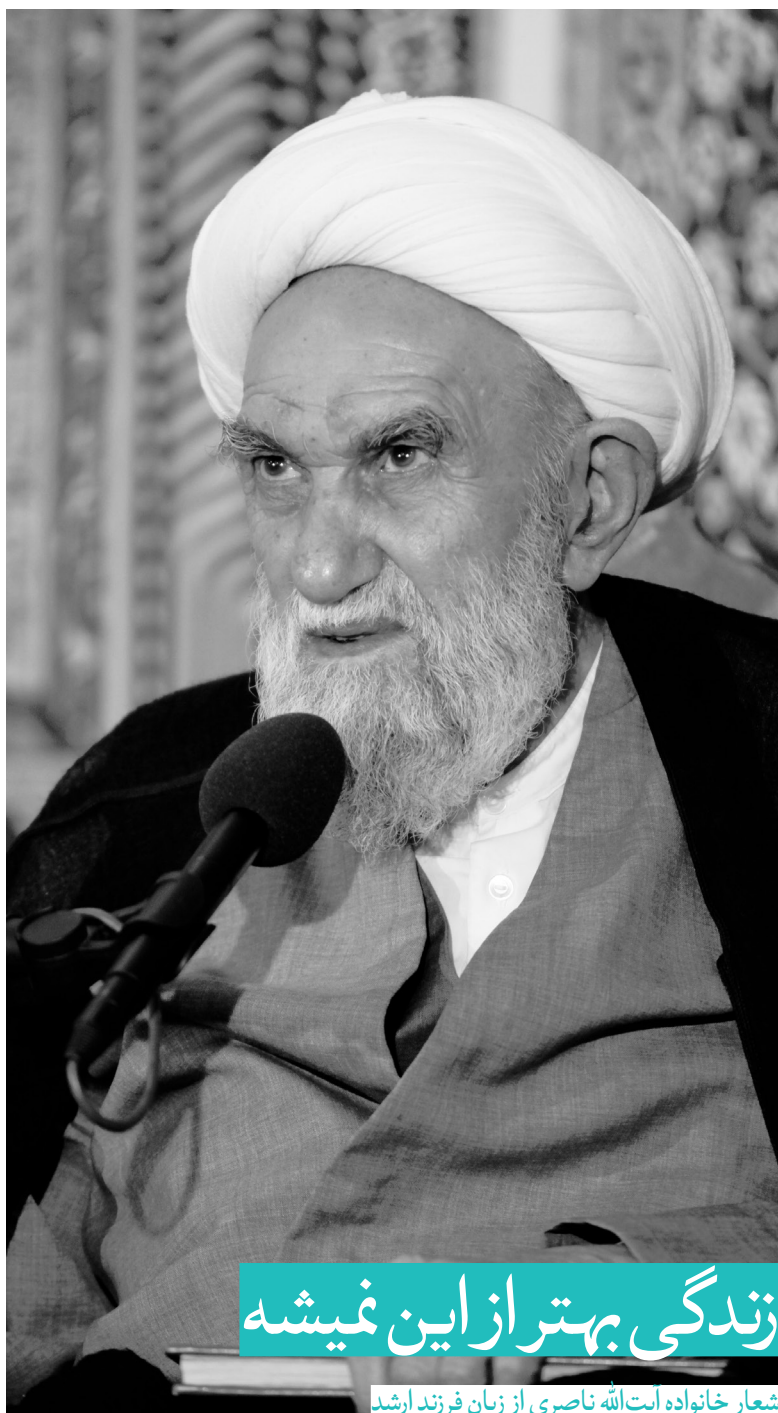
**کمی درباره قسمت‌های کتاب «آریاب معرفت» توضیح دهید. در چه بخش‌هایی به شخصیت ایشان پرداخته‌اید؟ درباره اهمیت و ارزش تاریخ شفاهی و ضرورت تبدیل آن به تاریخ کتبی توضیح دهید.**

چاپ شد، دنبال بودم که حکایات و مطالب و مصاحبه‌ها و اسناد را جمع‌آوری کنم. خوشبختانه این کتاب در همان سال ۹۶ سه بار چاپ شد. عنوانش را هم «ارباب معرفت، زندگی‌نامه، اندیشه‌ها و سیره عملی علامه فقید حاج آقا رحیم ارباب» گذاشتم. در ابعاد مختلف این کتاب تألیف شده. بخش اول حکایات که در گفت‌وگو با افراد متعدد است. تازه این حکایات هم در چند قسمت است. قسمت اول پیشینه خانوادگی، قسمت دوم درباره مکارم اخلاقی و سیره تربیتی و عملی است. قسمت بعدی راجع به شخصیت علمی ایشان است.

حدوداً ۲۰۰ صفحه حکایت از ایشان در کتاب آمده. بخش دوم مقالاتی است که از افراد و اسناد جمع‌آوری شده که با کمک دکتر حمید ارباب (برادرزاده ایشان) و مرحوم دکتر دامادی و حاج آقا حسین شفیعی و مرحوم آقای دکتر کتابی و مرحوم همایی گردآوری شده. بخش سوم هم درباره اشعاری است که از زمان وفات ایشان به بعد درباره آقای ارباب گفته شده و تعدادش هم قابل توجه است. بخش چهارم ضمائم است که تصاویر و اسناد مربوط به آن است.

در پایان خدا را شاکرم که توفیق تألیف چنین اثری را درباب معرفی چنین شخصیت کم‌نظیر در فضایی معنوی را یافتم.





## زندگی بهتر از این نمیشه

شعار خانواده آیت الله ناصری از زبان فرزند ارشد

آیت‌الله ناصری چهار پسر دارند به ترتیب سن محمدرضا، جعفر، احمد و مهدی. با بزرگ‌ترین آن‌ها در منزل آیت‌الله در دولت‌آباد وعده کردیم؛ منزلی که برای او یادآور خاطرات روزگار جوانی، سال‌های ابتدایی زندگی مشترک، مراجعات پرتعداد مردمی، روضه‌های فاطمیه و از همه مهم‌ترین مناجات‌های پدر بود. با هم در ضلعی که پدر سجاده‌اش را پهن می‌کرد، نشستیم و جای خالی‌اش را با ذکر او پر کردیم.

حجت‌الاسلام محمدرضا ناصری که سابقه نمایندگی مجلس را هم دارد، مشتاقانه دعوت ما را پذیرفت و با سخنان نابی ابعاد پنهانی از شخصیت پدر را برابمان باز کرد. او می‌گفت حاج‌آقا طوری فرزندانشان را تربیت کرد که حتی در اوج مشکلات هم شعار اهل خانه این بود: «زندگی بهتر از این همیشه.»

### با توجه به اینکه اکنون در منزل حاج‌آقا در دولت‌آباد هستیم، می‌خواهم بپرسم ایشان در

#### خانه‌ای که زندگی می‌کردند فقط یک خانواده سکونت داشته است؟

وقتی از عراق آمدند، اینجا نبودند و منزل مرحوم پدرشان مستقر شدند. ما بودیم و پدر بزرگم مرحوم ملامحمد باقر و مرحوم عمو عباس و مرحوم رجب. همه ما در یک خانه بودیم.

هر کدام یک اتاق. آنجا ما مستقر بودیم. حاج‌آقا همان اوایل دوجا نماز می‌رفتند؛ یکی شب‌ها مسجد آقا و ظهرها مسجد علی ابن ابیطالب.

### از چه زمانی منبر را شروع کردند؟

از همان اول؛ البته منبری نبودند. همان منبرهای اخلاقی را از همان اول داشتند. عجیب هم استقبال می‌شد. ایشان نزدیک سی سال در نجف تحصیل کردند؛ اما اصلاً با لهجه عربی صحبت نمی‌کردند. بله؛ به لهجه مردم خودمان صحبت می‌کردند؛ البته در عراق هم فارسی صحبت می‌کردیم و من را هم در مدرسه فارسی‌زبان‌ها گذاشته بودند.

### برنامه حرم رفتنشان در نجف چگونه بود؟

در تمام سال‌ها مقید بودند نماز ظهر و نماز مغرب را در حرم بخوانند. گاهی اوقات هم می‌شد که روزی سه مرتبه حرم بروند. بعضی اوقات هم در این ۲۸ سال به ایران می‌آمدند. مردم دولت‌آباد هم استقبال می‌آمدند و وقت رفتن چاوشی می‌کردند.

## ماجرای آمدن حاج آقا به این خانه چیست؟

وقتی این تنگنا را مردم دولت‌آباد دیدند، خودشان محبت کردند و این منزل را برای اسکان ایشان تهیه کردند. بعدها این خانه مقداری هم به آن اضافه شد. من و اخوی شیخ جعفر، در یک شب ازدواج کردیم. بعد در همین منزل یک اتاق این طرف داشتیم و یک اتاق هم اخوی آن طرف؛ یعنی سه خانواده چندسالی اینجا زندگی کردیم تا آنکه شیخ جعفر به قم رفتند.

## آیت‌الله ناصری نسبت به طلبه‌های دیگر دیر ازدواج کردند. آیا برنامه سلوکی ایشان علت این تأخیر بود؟

نه؛ به خاطر مباحث سلوکی و طریقی نبوده است. اسبابش فراهم نشده بود. حاج آقا بعضی وقت‌ها تعریف می‌کردند که خیلی در استضعاف بودند. یک سال در نجف حاج آقا به همراه والده من سه‌خانه استیجاری را عوض کردند؛ در آن گرمای نجف و اکثر خانه‌های ما، یک اتاق بیشتر داشت.

## اینکه گفته می‌شود آیت‌الله شمس‌آبادی برای آیت‌الله ناصری پدری کرده است تا چه حد صحت دارد؟

وقتی مرحوم ملامحمدباقر به ایران می‌آمدند، حاج آقا را که یک جوانی کم‌سن و سال بودند به مرحوم آیت‌الله شمس‌آبادی سپردند. حاج آقا در همان مدرسه صدر بازار نجف سکونت داشتند که مکان علمای بزرگ نجف بود و ایشان به خاطر حجب و حیایی که نسبت به پدر داشتند در همان حجره ماندند. بعدها هم مرحوم آیت‌الله حسن صافی، مثل یک برادر بزرگ حاج آقا را مراقبت کردند. خیلی این دونفر با هم رفیق بودند.

## پس مصائبی که بر شهید شمس‌آبادی رفته، به دامن آقای ناصری هم کشیده شده است!

بله؛ خواه یا ناخواه در آن مدتی که این پیشامدها رخ داد خیلی منقلب بودند. همان گروهی که با مرحوم شمس‌آبادی چنین کردند، ایادی‌شان در این منطقه شروع به اذیت حاج آقا کردند. خیلی اذیت کردند؛ تا جایی که حتی شایعه کرده بودند ما می‌خواهیم ایشان را خلع‌لباس کنیم. خیلی در برخورد این‌ها قوی بودند. حاج آقا تحمل کردند و بعد هم انتقام نگرفتند.

همه‌شان را گذشت کردند و فرمودند ما صاحب داریم. آن‌ها هم بدانتقامی پس دادند. همه آن‌ها هر کدامشان بدانتقامی پس دادند.

### پس آیت‌الله ناصری فعالانه وارد این دعواها نشدند. به واسطه وصل بودنشان به آیت‌الله شمس‌آبادی دچار این مشکلات شدند؟

بله؛ در ثانی سبک آقای شمس‌آبادی را قبول داشتند. سیاق ولایی بودن را قبول داشتند. آن‌ها می‌گفتند شمس‌آبادی در ذهن خودشان مانع حرکت‌های انقلابی است. به هر تقدیر انتقام سختی پس از آن‌ها گرفته شد. حاج‌آقا با آنکه توان داشتند از آن‌ها گذشتند.

### به جز مشکلات جسمی آخر عمر، حاج‌آقا در طول عمرشان بیماری مزمنی هم داشتند؟

بله؛ ایشان در نجف در رنج بیمی و فقر بودند و از نجف مریضی‌هایی با ایشان همراه شد؛ مثلاً دیسک کمر. دکتر به ایشان گفته بود شما با این کمر چگونه راه می‌روید؟ هر کس که چنین انحنایی درستون فقراتش باشد، رو به فلجی می‌رود؛ اما وقتی در برابر مراجعات مردم قرار می‌گرفتند اصلاً مریضی‌ها را لحاظ نمی‌کردند. حاج‌آقا گاهی خیلی کمرشان درد می‌کرد. از پیش از انقلاب مردم دولت‌آباد زکات گندمشان را می‌آوردند و در این خانه انبار می‌شد. چندین تن می‌شد. حاج‌آقا بعد از برگشتن از مسجد کمرزین می‌آمد منزل و فقراً زیر سایه دالان ورودی خانه می‌نشستند و شاید نصف حیاط هم پر می‌شد. حاج‌آقا ناهار نخورده سراغ مردم می‌رفتند. کمرشان هم به درد می‌افتاد. ترازویی داشتند که سنگین بود و کار با آن سخت. با همان کمر درد آن را بلند می‌کردند؛ مثلاً چهار من این طرف، چهار من آن طرف. هشت من را بلند می‌کرد. ما هم که بودیم کمک می‌کردیم و گندم‌ها را داخل کیسه‌هایی که آورده بودند می‌ریختیم؛ ولی حاج‌آقا خودشان می‌کشیدند؛ یعنی در قبال مردم درد برایش مفهومی نداشت.

### چگونه آقای ناصری که با دعایشان مردم شفا می‌یافتند برای خودشان دعا نمی‌کردند تا کمرشان خوب شود؟!

بعضی اوقات این دردها، درجه است؛ می‌خواهند به مؤمن ترفیع بدهند. در اهل بیت هم

چنین حالتی بوده؛ در حالی که عالم در نزد امام معصوم است، امام هادی برای بیماری شخصی می‌خواهند که یک نفر از سامرا برود کربلا و زیر قبه امام حسین برای شفای آن درد، دعا کند؛ یعنی امام معصوم و اولیا هم گاهی قرار نیست دعایشان بلا را رفع کند. حاج آقا در سنین چهل و پنجاه سالگی هم در موقعیتی پیش مردم بودند که آن‌ها نذرشان می‌کردند. در همین منزل ما در ایام انگور، فراوان باغ‌دارها انگور می‌آوردند. بعضی‌ها پیشنهاد می‌دادند که این همه انگور را سرکه بیندازید. حاج آقا می‌گفتند حیف است؛ بدهید به همسایه‌هایی که باغ ندارند. در کل می‌خواهم بگویم مریضی مانع خدمت به مردم نمی‌شد. خیلی وقت‌ها مثل همه مردم برای خوب شدن دکتر می‌رفتند و گاهی اوقات هم با دعا و تربت سیدالشهدا.

### با این کسالت چقدر معمولاً در راه دولت‌آباد و اصفهان بودند؟

یک مدت زمانی ایشان صبح شنبه می‌رفتند و چهارشنبه عصر از اصفهان می‌آمدند و شبانه‌روز در حجره خودشان بودند که قبل‌تر حجره پدر بزرگم بود. یک مدتی هم بلافاصله بعد از مسجد کمرزین می‌آمدند دولت‌آباد. من هم طلبه مدرسه نیم‌آورد بودم و با هم از سبزه‌میدان سوار مینی‌بوس یا اتوبوس واحد می‌شدیم. ساعت ۳ در منزل را برای مراجعات بازمی‌کردند.

### اگر یک زمانی می‌گفتید من دوست ندارم طلبگی را ادامه دهم، واکنش حاج آقا چه بود؟

در انتخاب ما و ادامه مسیر هیچ‌وقت نظرشان را تحمیل نکردند؛ اما زندگی را طوری هدایت کردند که سه تا از فرزندان‌شان معمم هستند و یکی دیگر درس طلبگی تا سطح خوانده و فقط معمم نشدند. دختران هم در کار حوزه بودند. یکی از بچه‌ها، نوه‌ها و نتیجه‌های حاج آقا در خارج مستقر نیستند و زندگی خودشان را دارند و هیچ‌کدام از آقا‌زادگی استفاده نکردند. حتماً شیوه‌های خاصی در تربیت داشتند.

بچه‌های سه چهارساله را کسی چادر سرشان نمی‌کند. بعضی وقت‌ها بچه لباسی که به نشان می‌پوشاندند، آستین کوتاه بود. حاج آقا نوه را که روی پایشان می‌نشانند با محبت می‌گفتند بابا، می‌خواهی فردا با هم برویم مغازه و من از این پارچه لباسی که دارم برای تو هم بخرم و برای تو آستین درست کنم؟

بچه خوشحال می‌شد؛ اما پدر و مادرش خجالت می‌کشید و می‌فهمید که لباس آستین کوتاه

تن این بچه نکند.

### اسرار را چگونه از شما پنهان می‌داشتند؟

خیلی کتوم بودند. در نجف و اینجا بزرگانی را دیده بودند. برای حاج‌آقا تعریف کرده بودند یا خودشان دیده بودند؛ اما حاج‌آقا خودشان را از جنس مردم نشان می‌دادند. کار خلاف قاعده انجام نمی‌دادند؛ اما از همان کوچکی ما دیده بودیم که مریش‌ها برای التماس دعا به این خانه می‌آمدند و خوب هم می‌شدند؛ البته بعد هم می‌گفتند که این تأثیر از من نیست. این از ابا عبدالله و تربت است.

ما هم آن چیزهایی که حاج‌آقا نظرشان نبود، بیرون نمی‌گفتم. بعضی از مطالب حاج‌آقا همین الان هم مگوست. اگر می‌خواستند خودشان می‌گفتند.

### روحیات الهی تا چه حد به مرحوم مادرتان منتقل شده بود؟

ایشان هم خوب بودند. برای اداره این مجموعه فشار روحی زیادی متحمل شده بودند. حاج‌آقای من تنها نبودند. زندگی ایشان کف زندگی محرومین منطقه بود. والده من خیلی صدمه دید. ایشان در مراسم زانه عروسی، خودشان شرکت نمی‌کردند؛ چون باید لباس نو می‌خریدند و این باعث می‌شد به حاج‌آقا هزینه وارد شود. قبلاً در اصفهان دوشنبه و چهارشنبه بازار بود. والده من برای اینکه خرید مقدار کمی ارزان‌تر شود، از آن بازارها خرید می‌کردند و من می‌دیدم ارزان‌ترین جنس‌ها را می‌خریدند. برای آنکه خانواده معنوی شکل بگیرد، دوطرف باید مکمل هم باشند.

### پس این کلیدواژه «خیلی وضعمان خوبه» از کجا می‌آید؟

حاج‌آقا بحثی را در خانه فرهنگ‌سازی کرده بودند. می‌فرمودند در امور معنوی به بالادست خودت نگاه کن ببین فلانی نماز شب می‌خواند و شما نمی‌خوانید. در امور مادی به پایین دست خودتان نگاه کنید. همسایه را ببینید که وضعش از شما بدتر است؛ لذا زندگی اهل این خانه این‌گونه بود که می‌گفتم زندگی بهتر از این همیشه. در مورد نسبت ایشان با آیت‌الله العظمی مظاهری مقداری برایمان بگویید.

از همان درس های اخلاق ایشان در قم، به آیت الله مظاهری علاقه داشتند. بعد از فوت آیت الله صافی هم برای حوزه علمیه اصفهان از ایشان دعوت کردند و وقتی آیت الله مظاهری اصفهان هم آمدند حاج آقا مسجد خودشان را در اختیار ایشان قرار دادند.

این مسئله گفتنش آسان است؛ ولی... حاج آقا از این حرف ها گذشته بودند. نماز رفتنشان هم از سر تکلیف بود. آقای ناصری کاری را قبول نمی کردند یا اگر قبول می کردند تا انتها ادامه می دادند.

خذ بقوه، شعار ایشان بود. شخصی را فرض کنید ۶۰ ساله در ماه رمضان وسیله نقلیه شخصی ندارد. خوراکش هم در حد پایین ترین سطح جامعه است. نماز و منبر در مسجد کمرزین دارد. باز زبان روزه می آید مسجد علی ابن ابیطالب در دولت آباد که شلوغ ترین مسجد برخوردار است. تا ساعت سه و نیم بعد از ظهر مشغول بودند؛ حتی در گرما و روزه تابستان.

به یاد دارم در زمانی که ایشان در مدرسه نیم آورد می خوابیدند، از صبح تا عصر، هشت تا درس می دادند. خیلی سخت است. از کفایه گرفته تا عصر که معراج السعاده درس می دادند. علمایی که کفایه درس می دهند دیگر معراج السعاده درس نمی دهند. کسی که در این سطح است دیگر برای طلبه ورودی آداب المتعلمین درس نمی دهد؛ اما حاج آقا درس می داد. فقط در درس این گونه نبودند؛ در دیالیز هم همین طور. دیالیز میمه، برخوار، شاهین شهر. اورژانس و بهداری دولت آباد را ببیند. حاج آقا زمین این اورژانس را از ارشادشان دادند و زمین بهداری هم از خودشان بود. از خودشان برای مردم می گذاشتند. مردم هم به ایشان اعتقاد داشتند.

تعریف می کردند قبل از انقلاب شهریه طلاب را می دادم. بنا بود مقسم بعد از ظهر بیاید و پول را برای تقسیم ببرد؛ دیدم پول کم است. از هر گوشه خانه پول جمع کردم. دیدم سرجمع ۲۷ هزار و ۷۵۰ تومان شد. با خودم گفتم اگر این پول را بدهم دیگر چیزی برای خرج خانه ندارم. بدهم ندهم؟ بدهم ندهم؟ بالاخره گفتم می دهم. مقسم آمد و پول ها را همه دادم و رفت.

خانه بودم که دیدم درمی زنند. دم در مردی بود خوش سیما. پاکتی به من داد و گفت: این را آقا برای شما دادند. من هم بدون توجه پاکت را گرفتم و با خود گفتم این شخص کی بود و آقا کیست که این پاکت را داده است. در را باز کردم دیدم کسی نیست. مقداری جلوتر رفتم کسی

آن شخص را ندیدم. در پاکت را باز کردم و دیدم ۲۷ هزار و ۷۵۰ تومان است.

آیا لحظاتی دیده بودیم که غم محبوب به ایشان فشار وارد کند.

با آن وضع مالی هر شب شنبه، اینجا آل یس برقرار بود. اتاق‌ها پر می‌شد. آخر سر هم آب گوشت به حاضرین می‌دادند. اینکه می‌گویید را خیلی‌ها دیده بودند؛ اما من دیده بودم که چند باری اشک از چشمشان به بیرون پاشید! با منقلب شدن ایشان، اطرافیان هم منقلب می‌شدند.

### ایشان در جوانی هیجانانگیزان را چگونه تخلیه می‌کردند؟

در پیاده‌روی. بسیار پیاده به مسجد سهله می‌رفتند. پیاده از نجف به کربلا می‌رفتند. بسیار با سرعت این مسیر را می‌رفتند. انرژی را آنجا تخلیه می‌کردند. من را هم در کودکی با خودشان به کربلا بردند با نان خشک و ماست کیسه‌انداخته. در طول سال چندین مرتبه در مناسبت‌های گوناگون پیاده به سمت کربلا می‌رفتند.

در گفت‌وگو با آقای پیرزاد متوجه شدیم که آقای ناصری برخی افراد را که تحصیلات دینی هم ندارند، به عنوان بنده خاص خدا می‌پذیرند و با آن‌ها رفت‌وآمد دارند.

وقتی می‌دیدند که شخصی بنده خوب خداست، می‌گفتند فلانی بنده خوب خداست؛ کاری به لباس و درجه علمی او نداشتند. ما یک حاج ابوالقاسم در شهرضا داشتیم و افرادی بودند غیرسرشناس در دولت‌آباد. حاج‌آقا تیزآبی با خود داشتند که به فلز وجود هر شخصی می‌زدند وقتی می‌دیدند آن فلز طلاست، دیگر ره‌ایش نمی‌کردند. کاری به ظاهر و جایگاه طرف نداشتند. برخی از این افراد هم خودشان سراغ حاج‌آقا می‌آمدند؛ البته کتوم هم بودند. اگر عالم دینی اهل می‌دیدند برای بهره‌به در خانه‌اش می‌رفتند و اگر فرد عادی هم اهل خدا بود، او را پیدا می‌کردند. خود من هم شاهد بودم که فردی را از مناطق مستضعف قم پیدا کرده بود و سراغش می‌رفت. هرچا سنخیتی می‌دید، با آن شخص انس می‌گرفت و صحبت می‌کرد و کاری به مقام ظاهری آن شخص نداشت.

### خاطره ای هم از آقای بهلول دارید؟

من شاید چهارسالم بود. در بازار یک پیرمرد را دیدم. حاج‌آقا با او صحبت کردند و به خانه‌مان

در نجف برای نهار دعوت کردند. حاج آقا شروع به خواندن اشعاری از مرحوم آیت‌الله کمپانی کردند. آقای بهلول گفتند من هم دیوان شعر دارم و شروع کرد به خواندن اشعار. بهلول گریه می‌کرد و حاج‌قا گریه می‌کرد. با اشعار بهلول گریه می‌کرد و از همان جوانی با مردان خدا مراده داشت.

در بیان اساتید اخلاق آیت‌الله ناصری مقداری اختلاف نظر وجود دارد.

حاج آقا به تمام کسانی که در مسیر خدا بودند، ارادت داشت.





## هفت وادی تاریخی تخت فولاد

مقاطع تاریخی علمای تخت فولاد در گفت و گو با محمود فروزبخش

ستاره‌ها نقطه‌های نورانی پراکنده در آسمان نیستند. ستاره‌ها همه متعلق به یک آسمان هستند. این کلامی است که خبر از یک وحدت می‌دهد. بزرگان مدفون در تخت فولاد اگرچه متعلق به زمان‌های گوناگونی هستند، انگار خط ربطی به هم دارند. برای درک این ربط ابتدا باید پیوستگی ادوار مشخص تاریخی را درک کرد. برای درک این اشتراک‌ها با محمود فروزیخس، کارشناس مشاهیر تخت فولاد به صحبت نشستیم. او معتقد است، علمای مدفون در تخت فولاد را در هفت دوره تاریخی می‌توان دسته‌بندی کرد.

## آیا علمای مدفون در تخت فولاد را می‌شود با توجه به مقاطع زمانی دسته‌بندی کرد و اساساً این دسته‌بندی چه فایده دارد؟

دقیقاً چنین کاری می‌شود و این عمل حداقل دو فایده بزرگ دارد؛ اول آن که نشان می‌دهد ماجرای علمای شیعه، ماجرای است که پیوستاری را دنبال می‌کند. دومین فایده آن است که هر مقطع تاریخی صرفاً یک بازه زمانی نیست و علمای هر مقطع زمانی، یک سری ویژگی‌های مشترکی دارند. پس اجازه بدهید وارد اولین مقطع زمانی شویم. با سابقه‌ترین بقعه به جامانده در تخت فولاد، بقعه بابارکن‌الدین عارف قرن هشتم است. دقیقاً بابارکن‌الدین نماینده تمام‌عیار اولین دوره علمای تخت فولاد است. دوره‌ای که ویژگی مشترک آن وجود تصوف به عنوان پیش‌برنده فرهنگ در ایران است؛ به عبارت دیگر تصوف به عنوان دوران گذاری میان اصفهان سنی‌مذهب با اصفهان شیعه عمل می‌کند.

### چگونه تصوف قرن هشتم در اصفهان می‌تواند چنین فضای حدواسطی را بازی کند؟

دقت کنید بابارکن‌الدین شارح «فصوص‌الحکم» ابن عربی است. ابن عربی در آثارش به ولایت اشاره مؤکدی دارد. تصوف عقاید مهمی درباره ولایت دارد و بدین وسیله از تسنن رسمی فاصله می‌گیرد. اما از طرفی ابن عربی نظر صریحی درباره ولایت اهل بیت نمی‌دهد و معتقدند افراد می‌توانند به این مقام برسند. از این جهت هنوز با شیعه فاصله و اختلاف دارند. اما در مجموع آن‌ها با عقایدشان آن حد از سفت بودن عقاید سنی‌ها را می‌شکنند و راه را برای شیعه شدن باز می‌کنند؛ به خصوص با اعتقاد به کلیدواژه ولایت. در واقع فضای عمومی اصفهان هم در دوره ایلخانی و پس از سقوط خلافت بغداد، فضایی است که هم به خلفا اعتقاد دارد و هم به دوازده امام. این رویه را در معماری بقعه باباقاسم هم می‌بینید.

بعد از این به اصطلاح دوران گذاری که شما می فرمایید، صفویه می آید و اصفهان یکدست شیعه می شود. با انتخاب اصفهان به عنوان پایتخت در دوره شاه عباس، دوران باشکوهی آغاز شد. بله این دوران در اصفهان را می توان به دو بازه زمانی تقسیم کرد. دوره اول سه گانه مشهور شیخ بهایی، میرداماد و میرفندرسکی را داریم که از این سه، تنها میرفندرسکی در تخت فولاد دفن است. دوره دوم ما شاهد علمای فراوانی مانند ملاصدرا هستیم؛ اما دو شخصیت مدفون در تخت فولاد آقا حسین خوانساری و میرزارفیعای نایینی هستند.

دوره سوم هم به علامه محمدباقر مجلسی شناخته می شود؛ اما در کنار آن شخصیت هایی مانند فاضل سراب، آقا جمال خوانساری، سید اسماعیل خاتون آبادی و فاضل هندی در تخت فولاد دفن هستند.

### تقسیم بندی خوبی بود. آیا نخ تسبیح و اشتراکی میان علمای این سه دوره وجود دارد؟

بله در یک کلام؛ جامعیت.

علمای دوره صفویه، در یک یا دو علم قله نیستند بلکه در همه علوم استاد هستند. فقه، اصول، فلسفه، اخلاق، تفسیر، حدیث، ریاضیات و نجوم. اکثر این آقایان در بسیاری از این علوم در حد عالی هستند. این خاصیت این دوران است؛ از طرفی در میان آنان معمول آن بوده که شخص عالم، جامع منقول و معقول باشد. یعنی همواره توجهی به حکمت یا همان فلسفه اسلامی در حوزه اصفهان عصر صفوی وجود داشته است.

در بعد سیاسی اجتماعی هم باید عنوان کرد که آقایان علما با سیاست های کلی دوران صفویه مخالفتی اعلام نمی کردند و در مجموع شاهنشاه را قبول داشتند. نه عقیده ضد سلطنت به طور جدی مطرح می شد و نه کسی قصد اصلاح رویه اصلی حاکمیتی را داشت و حضرات با دربار همکاری داشتند که مشهورترین شکل آن همان شیخ بهایی است.

از دوران صفویه بگذریم که با تمام شکوهش، به دوره ای از انحطاط می رسد و با حمله از جانب افغان ها فرو می ریزد و اصفهان فتح می شود. آیا این اتفاق روند جدیدی را در رفتار علما خلق کرد؟

در این دوره باید از ملا اسماعیل خواجویی صحبت کنیم؛ کسی که از اصفهان خارج نشد و تمام قد

از مردمش دفاع کرد و پناه مذهب شیعه شد. ملا اسماعیل خواجویی نفس حضورش در اصفهان به عنوان عالم شماره یک مهم بود. شاگردانی هم درست کرد. قریب به ۳۰۰ جلد کتاب نوشت و میراث صفوی را این گونه حفظ کرد.

در کنار او شاگردش آقا محمد بیدآبادی است که در دوره افشاریه و زندیه فعالیت درخشانی دارد. او شاگردان درجه یکی تربیت کرد و سلسله عرفان اصیل شیعی است؛ عرفانی که با شریعت در هم آمیخته است. از طرفی او ملا صدرا را بعد از صد سال زنده کرد و حکمت صدرایی را رواج داد. هر کسی بعد از این از صدرا گفته است، از خط تربیتی و مدرسی بیدآبادی بوده است.

در واقع در یک کلام این دوره را باید دوره «احیا» نامید. دوره ای که بعد از ممات حمله افغان می آید و دوباره خط معارف را زنده می کند. انگار تاریخی که از اواخر دوره صفوی در حال اضمحلال و سقوط بود، با این دو شخصیت به نقطه عطفی رسید که بعد از آن صعودی حاصل شد.

### مطابق با آنچه بیان کردید، دوره چهارم را باید به نام قاجار بنویسیم. در این دوران فهرست

#### پراکنده‌ای از علما را در تخت فولاد داریم؟

همین طور است. این دورانی است که جامعه ما با دنیای جدید روبه‌رو می‌شود. جدی‌ترین برخورد ابتدا حمله روس به ایران بود که علما فتوای جهاد می‌دهند از علمای تخت فولاد، ملا علی اکبر اژه‌ای، فتوای جهاد با روس دارد.

بعد از آن ما با نهضت تحریم تنباکو طرف هستیم. در آنجا ملا محمد باقر فشارکی (مدفون در تکیه خوانساری) در کنار آقا نجفی، فتوای حرام بودن توتون و تنباکو را صادر می‌کند.

بعد از نهضت تحریم، نوبت به مشروطه می‌رسد. در تخت فولاد علمایی هستند که با رهبر مشروطه خواهان اصفهان یعنی حاج آقا نورالله همراه هستند؛ مانند: سید العراقین، محمد حسین فشارکی، سید ابوالقاسم زنجانی، ابوالحسن بروجردی و جمال نجفی.

از طرفی علمایی داریم که روی خوشی با مشروطه نداریم که معروف‌ترین این چهره‌ها سید محمد باقر درچه‌ای و شیخ مرتضی ریزی است.

در این دوره ما اتفاق نظر میان علما نمی‌بینیم و در زمینه مسائل سیاسی، نظرات متفاوت است؛ اما هر آن چه رخ می‌داد در پی رویارویی ایرانیان با تمدن جدید است.

**درست است که نظرات آقایان درباره مشروطه متفاوت است، در نهایت مشروطه به رضاشاه**

**ختم می‌شود. دوره ای که با هر نگاهی برای روحانیت دشوار و تلخ است؟**

برای همین است که پنجمین دوره را باید در دو دهه قرن چهاردهم شمسی ببینیم. دوره‌ای که رضاشاه سوار بر امور مملکت است و قصدش آن است که مدرنیزاسیون را به صورت زوری پیش ببرد و در این راه سنت شیعی را مقابل خود می‌بیند. در راستای غربی شدن جامعه، پهلوی بیشترین فشار را بر حوزه‌ها و مسائل مذهبی مردم وارد می‌کند. در این دوره تنها زنده ماندن مهم است و علمای اصفهان موظف هستند حوزه باشکوه اصفهان را از خطر نابودی محفوظ نگاه دارند و آن را به هر طریقی حفظ کنند. در این دوره پنج نفر از علمای تخت فولاد نقش محوری دارند. سید العراقین، محمدحسین فشارکی، میرمحمدصادق خاتون‌آبادی، سید علی نجف‌آبادی و علامه محمدرضا نجفی.

مهم‌ترین هنر این بزرگواران زنده نگه‌داشتن و پاسداری از مؤلفه‌های شیعی بودن در آن دوران اختناق و سرکوب بوده است.

**نفس انسان در این دوره حبس می‌شود. واقعا جالب است ما در صفویه رشد کردیم و در**

**دوره دوم پس از مرگ فتنه افغان زنده شدیم و بعد از آن رویکرد مثبتی حوزه اصفهان داشت**

**اما به ناکاه در دوره پهلوی همه چیز متوقف شد؟**

اما ماجرا به این تلخی نماند. با رفتن رضاشاه و در دوره پهلوی دوم، مقداری فضا باز شد و جنبش‌های «مقاومت فرهنگی» کار خود را شروع کردند. دوره ششم را دوره مقاومت فرهنگی نام‌گذاری می‌کنم؛ زیرا مدرنیزاسیون پهلوی از هر سو هجوم می‌آورد و در بسیاری از شئون همچنان سرستیز با تشیع دارد؛ برای همین آقایان علما، دست به مقاومت فرهنگی می‌زنند و هر کدام یک شأن از این مقاومت را برعهده می‌گیرد.

**مشخصا می‌توانید مثال بزنید که هر کدام از آقایان مقاومت فرهنگی در کدام بخش را پیگیری**

**کردند؟**

اول آن که فقط آقایان نبودند و بانو امین در زمینه رشد بانوان فعالیت‌های بی نظیری داشت؛ اما اگر بخواهیم به شاخص‌ترین نفرات اشاره ای داشته باشیم اول باید از آیت‌الله سیدمحمدرضا خراسانی

نام ببریم؛ شخصی که زعیم حوزه علمیه اصفهان در دوره پهلوی دوم بود و نه تنها حوزه را حفظ نکرد، بلکه در جنبه‌های مختلف آن را رشد داد که فعلا محل بحث آن نیست.

نفر دومی که به عنوان شاخص باید از آن نام ببرم آیت‌الله محمدباقر زندکرمانی بوده که هم بر علم‌آموزی و هم تولید تأکید داشت و بیمارستان ساخت و از مدارس قدیم و جدید حمایت کرد. او دقیقا یک مصلح اجتماعی و مصداق علمای بلد بوده است.

در این دوره تاریخی یعنی پهلوی دوم شخصیت‌های دیگری در تخت فولاد داریم که فعلا به همین سه عنوان در این دوره اکتفا می‌کنیم؛ اما اشتراک همه آنان همین مقاومت در برابر سیل بنیان‌افکنی بوده که از غرب می‌آمده و در آن زمان فرهنگ اصیل اصفهان عجیب بی‌پناه بوده است و در واقع این بزرگواران هر کدام با شیوه و ابزار به مقاومت روی می‌آوردند.

### اگر می‌شود یک بار دیگر دوره‌های خود را بیان کنید؟

دوره اول پیش از صفویه (بابارکن) دوره دوم علمای صفویه، دوره سوم احیا به محوریت ملا اسماعیل خواجه‌بوی و آقا محمدبیدآبادی. دوره چهارم قاجاریه. دوره پنجم پهلوی اول که حفظ و تلاش برای بقاست و دوره ششم که همان مقاومت فرهنگی است. دوره هفتم بزرگانی هستند که در دوره انقلاب اسلامی تعریف می‌شوند.

**من الان می‌توانم از شما یک اشکال بگیرم. الان مثلاً کسانی هستند که هم به دوره دوم**

**پهلوی مربوط می‌شوند و هم انقلاب اسلامی. چگونه این دو را از یکدیگر جدا می‌کنید؟**

سوال بسیار خوبی است. تفاوت به افق پیش رو برمی‌گردد. وقتی به آیت‌الله اشرفی اصفهانی نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم که ایشان در افق انقلاب اسلامی و در مرحله محکم شدن نظام جمهوری اسلامی، شهید شده است؛ پس او را متعلق به دوره هفتم می‌دانیم. آیت‌الله طاهری را هم به سبب تلاشش در انقلاب اسلامی، متعلق به همین دوره می‌بینیم و همین‌طور مرحوم استاد پرورش.

اما در کنار ایشان مزار آیت‌الله شمس‌آبادی را هم داریم که ایشان هم شهید هستند؛ اما افق دید و میدان فعالیت ایشان آن وسعت معنایی انقلاب اسلامی را نداشته است. هرچند ایشان را هم از مقدمات و زمینه‌های انقلاب اسلامی می‌دانیم، بهتر است او را در دوران ششم یعنی مقاومت فرهنگی ببینیم؛ زیرا کلاً تلاش‌های امثال آیت‌الله شمس‌آبادی که وجهه اجتماعی بیشتری داشته را

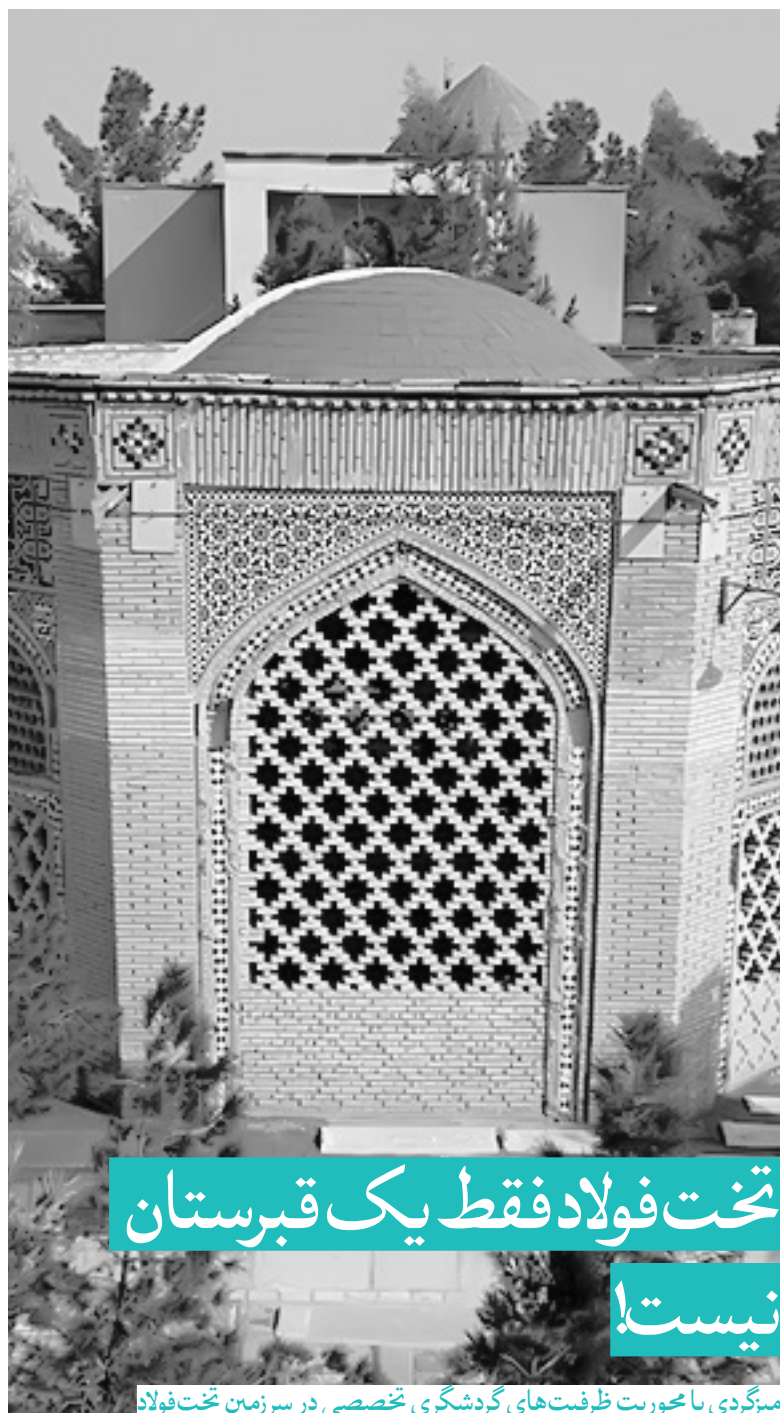
باید مقدمه‌ای بر نظام اسلامی بدانیم و با تشکیل نظام، دایره مباحث ما فرق می‌کند.

**پس آخرین دوره یعنی دوره هفتم، همان مقطع انقلاب اسلامی است که ما الان هم داخل آن**

**هستیم. ویژگی مشخص این دوره چیست؟**

عده‌ای از این بزرگان درخشش خوبی در خود انقلاب اسلامی و براندازی شاه داشته‌اند؛ مانند آقای طاهری. برخی در دوره نظام‌سازی و تشکیل دولت مانند شهید علی اکبر اژه‌ای. برخی در دوران دفاع مقدس مانند شهید عبدالله میثمی. اما به عقیده من آن جریانی که هم اکنون هم جاری است آن وجه تمدن‌سازی انقلاب اسلامی است که در سال‌های اخیر بیشتر وجه فرهنگی داشته است؛ یعنی کسانی که به واسطه شخصیت و افعال خود توانستند فرهنگ‌سازی داشته باشند. این کار بسیار مهمی است که در این حلقه باید شخصیت‌های تازه درگذشته‌ای مانند آیت‌الله ناصری و آیت‌الله شوشتری را ببینیم. در واقع وجه مشترک دوره هفتم، آن است که در افق انقلاب اسلامی، هر شخصی بنا بر توانمندی و موقعیت خود گامی به جلو برداشته است.





# تخت فولاد فقط یک قبرستان نیست!

میزگردی با محوریت ظرفیت‌های گردشگری تخصصی در سرزمین تخت فولاد

۱۰۵

از زمانی که دیگر از تخت فولاد برای تدفین استفاده نمی‌شود، توجه به ظرفیت‌های تاریخی، گردشگری و علمی پژوهشی آن بیشتر از قبل نمایان شده است. تورهای گردشگری‌ای که به صورت هفتگی در این مجموعه برگزار می‌شود، نمونه‌ای از توجه به این ظرفیت است. برای بررسی بهتر زوایای درونی گردشگری تخصصی در تخت فولاد و البته به‌دوراز فضای سیاست‌گذاری در این حوزه، بر آن شدیم که با سه تن از بهترین راهنماها و رهبران این گروه‌های گردشگری گفت‌وگو کنیم.

**گپ‌وگفتی که امروز داریم با محوریت تجربه‌ها و خاطره‌ها و بازخوردهایی است که شما در فضای کاری‌تان با سرزمین تخت فولاد مشاهده یا کسب کرده‌اید. هدف از این کار کمک‌کردن به گرم‌شدن تنور فضای شهر از طریق گردشگری تخصصی و شناسایی ظرفیت این سرزمین برای هویت‌بخشی به شهروندان اصفهانی است.**

**طاهره زارعی:** گردشگری آرامستان یکی از حوزه‌های گردشگری علاقه خاص یا کوچه‌بازارهای گردشگری است که راجع به آن زیاد کار شده است. اولین آرامستان‌هایی که درهای آن‌ها به روی گردشگران باز شده، اول پرلاشز فرانسه بوده و بعد از آن چند آرامستان دیگر در آمریکا و خیلی از شهرهای اروپایی. این‌ها اولین آرامستان‌هایی بودند که به‌عنوان سایت‌های گردشگری به آن‌ها نگاه شده است. عمدتاً این نوع گردشگری را ذیل گردشگری سیاه یا گردشگری تلخ می‌برند؛ به این علت که به جنبه‌های تلخ و تاریک زندگی بشر می‌پردازد و قطعاً یکی از جنبه‌های تلخ زندگی ما انسان‌هاست. کلاً دارک‌توریسم به این جنبه‌ها برمی‌گردد. در ایران زیاد به این موضوع تمایل نشان داده نمی‌شود که گردشگری آرامستان‌ها، مخصوصاً آن‌هایی که جنبه مذهبی دارند مثل تخت فولاد را ذیل این دسته از گردشگری بیاورند و بیشتر آن را به سمت گردشگری معنوی می‌برند تا جنبه روشن‌تری داشته باشد.

پرداختن به گردشگری کوچه‌بازارها مثل گردشگری آرامستان‌ها و گردشگری جنگ (گردشگری جنگ هم می‌تواند بخشی از آن در آرامستان‌ها باشد؛ مانند گلستان شهدا یا راهیان نور) راهی برای بیرون‌رفتن از وضعیت نامناسب گردشگری است؛ به خصوص برای توسعه گردشگری داخلی. پس از این بعد به آن می‌شود نگاه کرده و جنبه‌های مغفول را روشن کرد. در خود آرامستان تخت فولاد، گردشگری جنگ و گردشگری نوستالژی و گردشگری شجره‌نامه و گردشگری معماری را می‌توان داشت.

طبیعتا بخشی از تاریخ معاصر اصفهان در تخت فولاد به واسطه شخصیت های مدفون در آن است. در نمونه های خارجی گردشگری آرامستان مانند پرلاشز پاریس، روی داستان زندگی افراد مدفون در آن مانور داده می شود؛ البته در پرلاشز هنوز تدفین اتفاق می افتد و برعکس اینجا، در آنجا قبرستان در مرز شهر یا بیرون آن قرار ندارد و تا جایی که من می دانم جزئی از بافت شهری بوده و برای همین است که احیای هویت شهری در آنجا راحت تر شکل می گیرد.

عبدالرسول امینی؛ پیرامون شناخت محیط شهری وقتی کار پژوهشی و تحقیقاتی در اصفهان انجام می شود، اولین موضوع مربوط به تاریخچه آن است. اولین تجمعی که در شهر اصفهان (و نه مناطق اقماری آن مانند جی) شکل می گیرد، مربوط به یهودیه یا جوباره است.

زمانی که درباره یهودیه صحبت شود، قاعدتا درباره قبرستان آن و شخصیت شناسی مدفونین در آن هم سخن گفته می شود و اینجاست که دو تن از پیامبران شاخص آن ها شناخته می شود. یکی از آن ها در داخل فضای شهری دوران صفویه و قاجار مدفون است و دیگری، در بیرون از دروازه های شهر اصفهان یا منطقه لسان الارض است. پس آرامستان و شناخت آن یک اصل اساسی در پژوهش تاریخ شهر است.

اولین موضوعی که اتفاق می افتد، شناخت قومیت یهود و پیامبران مدفون در آن است؛ پس به بیان دیگر، وقتی درباره یوشع نبی که در منطقه لسان الارض مدفون است، تحقیق انجام می شود، خواه ناخواه مربوط به شهر اصفهان خواهد بود.

نکته دوم این است که اوج رونق اصلی این قبرستان به دوران صفویه برمی گردد. گرچه از دوران آل بویه یا حتی قبل از اسلام به نقل از منابعی که یوشع نبی را پیامبر یهودیان می دانند، در این قبرستان قبور یا آثاری یافت شود؛ پس هر وقت بخواهیم درباره علما و معماران و خوش نویسان و سبک و آرای آنان صحبت کنیم، تخت فولاد باید مدنظر باشد.

در دوره قاجار به رشد و رونق این سرزمین افزوده می شود؛ زیرا افرادی که در شهر از شهرت و اهمیت برخوردارند و کارهایشان شناخته شده است، کارهای عام المنفعه انجام دادند و کارخانه هایی احداث کردند، در اینجا دفن می شدند. در دوره پهلوی محوریت تخت فولاد وضوح بیشتری پیدا می کند. عملا خیلی از مباحثی که در شهر اتفاق افتاده، به گونه ای در تخت فولاد تاریخ آن موجود است؛ به عنوان مثال، معماری که مرمت بنا انجام داده یا کتیبه های مساجد مهم شهر را کار کرده، آرامگاهش در این قبرستان است؛ پس برای شناخت و معرفی شهر، تخت فولاد باید از محورهای کار ما

باشد. گروه و تورهای گردشگری که با همکاری سازمان اوقاف مسئولان شهری به خصوص کارمندان شهرداری را به مشاهده ابنیه و بقعه‌های تاریخی شهر آورده‌اند، بلااستثنا مسیرشان از تخت فولاد گذشته است.

رجال و شخصیت‌هایی که در اصفهان فعالیت کرده‌اند و در امامزاده‌های شهر یا مکان‌هایی مانند مقبره علامه مجلسی مدفون‌اند، حتماً برای شناسایی خاندان و خانواده و اجداد آن‌ها باید سری به تخت فولاد زد. از همین جاست که معتقدم تخت فولاد گل سرسبد بقعه‌ها و مکان‌های تاریخی شهر است و جا دارد که بیشتر موردبررسی قرار بگیرد.

**درباره ظرفیت‌های تخت فولاد به‌طورکلی بحث شد؛ حال کمی بیشتر به محورهای اصلی این ظرفیت‌ها بپردازیم... از طرف دیگر، خیلی از مردم تا گردشگری آرامستان به گوششان می‌خورد، گمان می‌کنند فقط یک سری معلومات از زندگی اشخاص زمان‌های قبل است که موضوع اصلی این گردشگری است و آن چنان قابلیت انضمامی برای زندگی افراد ندارد. برای ردکردن این گمان و پندار چه باید کرد؟**

**طاهره زارعی:** در خیلی جاها چنین زاویه‌دیدي به آرامستان وجود دارد. نمونه‌ای از یک کتابچه در کشورهای خارجی دیدم که آرامستان را به‌مثابه یک مدرسه روباز تعریف کرده بود. محورهایی که به نظر بنده می‌رسد، نامحدود است؛ چون فکر می‌کنم در تخت فولاد هر چیزی امکان این را دارد که موضوع گردشگری باشد؛ حتی اگر تاکنون به آن نپرداخته باشیم. اصلاً گردشگری علائق خاص همین است که هر چیزی را می‌توانیم موضوع گردشگری کنیم؛ حتی راه‌رفتن روی ریل راه‌آهن را می‌توان موضوع گردشگری قرار داد؛ برای همین، وقتی شما در تخت فولاد قدم می‌زنید، هر امری می‌تواند جذابیت پیدا کند؛ برای مثال، گردشگری شجره‌نامه. خیلی از خاندان‌هایی که در اصفهان هستند، اعم از علمی و سیاسی و مذهبی و هنری و... شجره‌نامه آن‌ها می‌تواند موضوع گردشگری قرار گیرد.

مخاطبان این گردشگری می‌توانند کلیه علاقه‌مندان و پژوهشگران تاریخ و حتی نوادگان آن افراد و ادامه‌دهندگان این سلسله‌های خانوادگی باشند؛ با این هدف که با پیشینیان و ریشه خود بیشتر آشنا شوند. در پرانتز عرض کنم که اصل و اساس گردشگری شجره‌نامه را در یهودیان ذکر کرده‌اند. در سرزمین‌های یهودی و یهودیان این گردشگری جذابیت بیشتری دارد؛ زیرا آن‌ها عموماً در تاریخ

سرگردان بوده‌اند.

گردشگری نوستالژی؛ پدربزرگ و مادربزرگ و افراد نسل‌های قبلی که خاطره‌هایی از این سرزمین دارند و کارهایی که در اینجا انجام می‌دادند، مانند خیرات، می‌توانند برای فرزندان و نوادگان خود، اتفاق‌های جالبی را که از تخت فولاد در ذهن آن‌ها نقش بسته است، تعریف کنند؛ به‌نوعی مرور خاطره‌هاست؛ مثلاً اینکه آخر هفته‌ها سیل مردم به سمت تخت فولاد می‌آمده یا نماز باران‌هایی که اینجا خوانده می‌شده است.

گردشگری معنوی؛ این گردشگری مختص آرامستان‌ها نیست؛ اما تخت فولاد یکی از بهترین جاها برای این نوع گردشگری است؛ همین که فردی در این سرزمین قدم بزند و استفاده بکند. روایت‌هایی هم داریم که آرامستان را مکانی برای پیداکردن حال معنوی یا تذکری برای صحیح‌نگاه‌کردن به زندگی دانسته‌اند؛ مثلاً همان روایتی که توصیه به رفتن به آرامستان در خوشی و ناراحتی کرده است؛ چون در هر حالتی رفتن به آرامستان ما را به یک تعادل روانی می‌رساند؛ علاوه بر قدم‌زدن و رفتن صرف، مکان‌هایی هم در آرامستان‌هایی مثل تخت فولاد برای این نوع گردشگری موجود است؛ مانند همان چله‌خانه‌هایی که برای عبادت اختصاص داشته. حتی بحث معماری هم در تخت فولاد و استفاده از رنگ‌ها و اعداد (مثل ۵، ۸ و ۱۲) در بناها و مبانی‌ای که پشت این نوع طراحی‌ها بوده، موضوع دیگری برای گردشگری معنوی است؛ زیرا حال خاصی می‌تواند به افراد بدهد. به‌صورت پراکنده هم می‌توان موضوع‌های دیگری را برای گردشگری در تخت فولاد پیدا کرد؛ مانند داستان‌هایی که سینه‌به‌سینه از مدفونین در تخت فولاد نقل شده و در هیچ جایی مکتوب نشده است یا اینکه بررسی ریشه خیلی از مشاغل یا کارخانه‌ها در تخت فولاد می‌تواند انجام بشود....

پیرو اشاره‌ای که داشتید مبنی بر اینکه می‌توان تخت فولاد را یک دانشگاه بدون ساختمان دانست و حتی کلاس درس عملی برخی رشته‌ها را می‌توان در اینجا برگزار کرد؛ مانند معماری، حجاری، خوش‌نویسی و... مایلم کمی بیشتر در این باره گفت‌وگو کنیم. موضوع دیگری که دغدغه خودم هست، این است که چرا به‌رغم فضاهای بسیاری که تخت فولاد دارد، ما از مکان‌های معدودی از آن در فضای عمومی شهر استفاده می‌کنیم و برنامه جمعی در خیلی از جاهای آن دیده نمی‌شود و می‌توان گفت که گلستان شهدا و مسجد رکن‌الملک

## عمده‌برنامه‌های سرزمین تخت فولاد را به خود اختصاص داده‌اند.

**مصطفی نوذریان:** بله، این درست است که مردم اکثراً به تخت فولاد به چشم فقط یک قبرستان نگاه می‌کنند و این هم به این دلیل است که عمدتاً از آن فراری هستند.

من در خیلی از جمع‌ها از این تکه‌کلام خودم استفاده می‌کنم که «تخت فولاد فقط یک قبرستان نیست»؛ موزه هنری بسیار زیبا از هنر هنرمندان هم است.

سنگ قبرهای بزرگان تخت فولاد، حجاری و خطاطی‌های فوق‌العاده‌ای دارد؛ هنر شعر و ماده تاریخ‌سرایی هم که مشهود است. برای استفاده معنوی از تخت فولاد توسط مردم، بهتر است اول جاذبه‌های هنری اینجا را نشان داد.

درباره حجاری برای اولین بار است که قرار شده همایشی در تخت فولاد برگزار شود یا مثلاً چندین سال پیش برای اولین و آخرین بار (!) همایشی با موضوع خوش‌نویسی در تخت فولاد برگزار شد که بزرگان کشور را دعوت کردند.

استاد فرامفر که برای همایش آمده بودند، گفتند: من فقط آمدم که دستخط جناب میرفندرسکی را در تکیه میر مشاهده کنم. نمی‌دانستند که در تخت فولاد خط‌های مهم دیگری هم موجود است. بعد از آن بود که من را دعوت کردند تا در انجمن خوش‌نویسان درباره خطاطی روی سنگ قبرها صحبت کنم. متأسفانه در رشته‌های هنری دیگر هم، چون تصور بدی از تلخی و تاریکی قبرستان در ذهن‌ها شکل گرفته است، علاقه‌مندان به این رشته‌ها از ظرفیت تخت فولاد تا به حال به‌طور شایسته استفاده نکرده‌اند.

**طاهره زارعی:** من نکته‌ای را در پراکنش اضافه کنم. در همان بحث گردشگری معنوی که اشاره کردیم، طیف‌بندی گردشگران را داریم؛ از افرادی که به‌صورت اتفاقی وارد آرامستان می‌شوند تا افرادی که برنامه منظم و مستمر در استفاده از این فضا دارند. اینکه گفتند جذب‌کردن گردشگران با تورهای هنری و غیره باشد، نکته مهمی است؛ چون به‌رحال در فضا قرار می‌گیرند، با اینجا ارتباط برقرار می‌کنند و معنویتی را که در خود حس می‌کنند باعث می‌شود دوباره با علاقه به تخت فولاد بیایند.

**عبدالرسول امینی:** وقتی درباره تور تخصصی صحبت می‌کنیم، باید چند مؤلفه را با هم داشته باشد؛ جاذبه (مثلاً تکیه خاتون‌آبادی برای موزه سنگ و معماری خاص)، دیدنی (تکیه کارزونی برای طراحی مناسب عبورومرور)، شهرت (مثلاً عکس تکیه میرزا رفیعا نائینی را من در مجله‌های خارجی هم دیدم؛ اما به علت واقع‌شدن در محوطه نظامی، دسترسی تخصصی دیگر به آن وجود ندارد).

داستان یا حکایت‌های جذاب، زیرساخت‌های موجود در مکان، وجود تکایا و بقعه‌های قابل بازدید (منظور این است که قابلیت بازدید گروهی برای اهداف گردشگری داشته باشد؛ مثلاً تکیه شیخ مرتضی ریزی به‌رغم وجود اهمیت مذهبی و داستان‌های خاص، برای من راهنمای تور گزینه خوبی نیست؛ زیرا جای پارک مناسب و قابلیت عبور افراد سالمند از خیابان وجود ندارد یا تکیه بیدآبادی به‌خاطر واقع شدن در پشت مقبره بانو امین، ناشناخته می‌ماند).

همان‌طور که در مثال‌ها اشاره کردم، ما در کنار گذاشتن بخش‌های مختلف تخت فولاد، نابغه‌ایم. مثال دیگر، نابغه هنری اصفهان، عبدالحسین سپینتاست. هرچه تلاش برای فضاسازی شود، باز هم آن نقطه به علت مخروبه بودن اطرافش و عدم تمایل همسایگان به همسایگی با قبور، حتی اگر نابغه هنر کشور باشد، به نتیجه مطلوب نمی‌رسد.

**مرتضی نوذریان:** در خصوص داستان‌های شفاهی که سینه‌به‌سینه انتقال پیدا کرده است، متأسفانه ارشاد اجازه مکتوب شدن نمی‌دهد. چند سال پیش بود که بنده برای ملامحمدحسن آرنودی نائینی، از مردم روستای آرنود نائین، تحقیق میدانی انجام دادم و هنگامی که خواستم آن خاطره‌ها را مکتوب کنم، موفق به اخذ مجوز برای کل کتاب نشدم. علت آن بود که می‌گفتند منابع شما مکتوب و مستند نیست؛ البته این مطلب برای هفت سال پیش است و شنیدم قرار است تغییر رویه‌ای رخ بدهد.

**به سراغ خاطره‌های شما برویم... خاطره‌های شخصی و تجربه‌ها و بازخوردهایی را که به**

**نظرتان حاوی نکته‌های جذاب یا مهم است، بفرمایید.**

**عبدالرسول امینی:** کمتر از دو ماه پیش، گروهی از دانشجویان دانشگاه آزاد خوراسگان را به تخت فولاد آوردم. بعد از بازدید از تکیه میر، خانمی از آن جمع به من گفت که ما نمی‌دانستیم قرار است برنامه گردشگری باشد؛ فکر می‌کردیم قرار است یک روحانی برای ما از مرگ و اموات و دنیای پس از مرگ صحبت کند. ای‌کاش قبل از برگزاری این تور، چکیده‌ای از مطالب را برای ما در دانشگاه می‌گفتند تا بهتر بهره می‌بردیم.

هفته بعد این اتفاق، همین خانم به‌همراه شوهر و بچه‌اش در تور ثبت‌نام کردند. اصلاً نوع پوشش و هویت او به قبرستان نمی‌خورد؛ ولی آن قدر برایش جذاب بود که به‌همراه خانواده برای بار دوم آمد.

مورد دیگری که برای ماه پیش بود، مردی بود که پنجشنبه هر هفته همراه با گروه من به تخت فولادگردی می‌آمد. برای من خیلی سخت بود که مسیری را برای یک نفر، ده بار تعریف کنم. راحت‌تر بودم که بگویم با گروه دیگری برود! یک بار که با هم صحبت می‌کردیم، متوجه شدم او هر هفته از لنجان به تخت فولاد می‌آید؛ بستنی‌فروشی هم داشت و خوب خیلی برایم عجیب بود بستنی‌فروشی که اوج کارش از بعدازظهر پنجشنبه به بعد است، چرا باید در یک گروه، مکرراً شرکت کند. سه هفته قبل به‌همراه مرد دیگری در تور شرکت کرد که مدیر سه مدرسه غیرانتفاعی بود. پس از برگشت از بازدید که به باغ طوبی رفتیم برای پذیرایی، همکاران تدارکات کوتاهی کردند. همین دو مرد داوطلبانه به پذیرایی از دیگران پرداختند.

**مرتضی نودریان:** یکی از مهم‌ترین تجربه‌های من به پنج‌شش سال پیش برمی‌گردد: جوانی با ظاهر و تیپ امروزی! به تکیه بابارکن‌الدین آمد. اول که آمد، با من کمی در فروشگاه کنار مقبره صحبت کرد. بعد از آنکه رفت، با چشمان خودم می‌دیدم که در همان محوطه تکیه، کیوتر سفیدی بالای سر او حرکت می‌کرد و چرخ می‌زد. بعد وارد مقبره شد. وقتی خواست خارج شود، دیدم با حالت منقلبی به سمت من می‌آید. از من پرسید: شما آن کیوتر سفید را دیدید؟ جواب دادم: بله. سپس گفت: من هیچ اعتقادی به خدا و دین نداشتم و اینجا هم که آمدم، بابت قراری بود که با دوستم داشتم. وقتی وارد مقبره شدم، ناگهان دیدم کتابی از قفسه کتاب‌ها افتاد. آن را برداشتم و دیدم که قرآن است. همین که خواستم آن را سر جای قبل بگذارم، یک صفحه از آن باز شد که لای آن یک پر سفید کیوتر بود! به من هم نشان داد همان پر را. آیاتی که آن جوان در آن صفحه خوانده بود، باعث انقلاب اساسی در او شده بود. او هر هفته به بابارکن‌الدین می‌آید و اهل نماز و قرآن شده است. این ماجرا برایم بسیار شگفت‌آور بود.

**طاهره زارعی:** یک بار با گروهی از دانش‌آموزان دختر به تکیه بابارکن رفته بودیم. در آنجا پیرمردی را دیدیم که ریش‌های بلند و بوری داشت و ظاهرش مانند درویش بود. روی صندلی‌ای نشسته بود و در حال تمرکز بود. آن قدر در حال خودش غرق بود که بچه‌ها فکر کردند شاید مجسمه باشد. خواستند با او عکس بگیرند؛ اما بعد از اینکه تکان خورد، کمی ترسیدند! پس از اینکه از تکیه بیرون آمد، بچه‌ها برای عذرخواهی و صحبت با او جلو رفتند و فهمیدند که او هلندی است. گفته بود: من تا به حال سه بار به ایران آمده‌ام و هر سه بار هم به تکیه بابارکن آمده‌ام؛ چون که حس خیلی

خوبی به من می‌دهد.

**عبدالرسول امینی:** دوست بنده، آقای شاهرخ کلانتری که در حوزه مرمت بافت‌های تاریخی تخصص شناخته شده‌ای دارند، چندی پیش متنی از من را مشاهده کرده بودند که درباره ابراهیم راه‌نجات بود. آقای کلانتری به بنده پیام دادند: متشکرم که درباره برادر پدربزرگ من متنی را منتشر کردید. بعد در ادامه صحبت متوجه شدم که پدربزرگ ایشان میرزا سلیمان خان راه‌نجات است که عمارت «نمکدان» در گذر پشت مطبخ مال ایشان بوده. سپس ایشان عنوان کردند که سنگ قبر پدربزرگشان خراب شده است و در تکیه خانوادگی‌شان، اثری از قبر ایشان نیست و پرسیدند که اگر بشود سنگ قبر یادبودی برای پدربزرگشان بگذارند. من هم گفتم که با مدیریت مجموعه (آقای خلیلیان) مطرح می‌کنم.

چند روز بعد که با آقای خلیلیان در گلستان شهدا بودیم، ایشان به طور اتفاقی سنگ قبر میرزا سلیمان را پیدا کردند! این اتفاق جالبی بود که مانمی دانستیم روزنامه‌نگار به این معرفی در تخت فولاد مدفون است.

به عنوان نکته پایانی عرض کنم: قبل از اینکه گروه‌های گردشگری از هر صنف و دسته‌ای به تخت فولاد آورده شوند، باید شمه و چکیده‌ای از عظمت سرزمین تخت فولاد برای آن‌ها گفته شود تا رهبر گروه، زمان زیادی را برای اقناع افکار به منظور قابل استفاده بودن این سرزمین، صرف نکند.





## وقتی همه بیدار بودند

به مناسبت بیست سالگی دانشنامه تخت فولاد، دکتر اصغر منتظرالقائم از شکل‌گیری

دانشنامه و ضرورت ویرایش آن می‌گوید.

بی شک، یکی از محصولات مهم علمی فرهنگی شهرداری اصفهان در دو دهه اخیر، دانشنامه تخت فولاد بوده است. دانشنامه‌ای که در چهار جلد مفصل، مشاهیر و ابعاد گوناگون سرزمین تخت فولاد را معرفی کرده است. اگرچه در این سال‌ها دستاوردهای مختلفی در حوزه نشر به همت مدیریت شهری روانه بازار شده است، عظمت کار این دانشنامه از جهات گوناگون قابل قیاس با زحمات ارزشمند دیگر نیست. دکتر اصغر منتظرالقائم نامی است که به استادی تاریخ گره خورده است. او مسئولیت گروه تدوین و تألیف این دانشنامه را بر عهده داشته است. درست ۲۰ سال از طرح ایده دانشنامه تخت فولاد توسط او می‌گذرد و از پس این سال‌ها، گفت‌وگو با او در این باره حاوی تجربه‌های گران‌بهایی است که می‌تواند چراغ راه پژوهشگران آینده باشد.

### داستان دانشنامه تخت فولاد دقیقاً از کجا شروع شد؟

زمانی که آیت‌الله خامنه‌ای رئیس‌جمهور بودند، وقتی به دانشگاه تهران می‌روند، یکی از دانشجویان اصفهانی این دانشگاه به نام علی کدخدایی بلند می‌شود و می‌گوید: امروز دارند تخت فولاد را خراب می‌کنند و قبور بزرگان در حال ویران شدن است. ایشان وقتی به اصفهان می‌آیند، به شهرداری تذکر می‌دهند و از آنجا به بعد شهرداری هم مرکزی را به نام مجموعه فرهنگی تخت فولاد درست می‌کند. اولین مسئول آن، آقای کیمیایی بود که تکیه خوانساری را درست کرد. در این بین، بسیاری از سنگ‌های کوچک تکیه خوانساری به‌عنوان زباله بار زده و از این محل خارج شد. بعد از آقای کیمیایی، نوبت به رحیم مظاهری رسید که اقداماتی اساسی انجام داد. او همچنین با مشورت برخی چهره‌ها مانند رسول جعفریان کارهای رو به جلویی انجام داد و کتاب‌هایی هم منتشر کرد. در همین دوره، مجموعه «کشف اللثام» از فاضل هندی چاپ شد.

وقتی سید مرتضی سقائیان نژاد شهردار اصفهان شد، ایشان محمدرضا نیلفروشان را مسئول تخت فولاد کرد. دو ماهی بود که آقای نیلفروشان عهده‌دار مسئولیت شده بود که به ما در دانشگاه اصفهان تماس گرفتند و مشورت خواستند. در ۱۳۸۱ همایش اصفهان و صفویه در دانشگاه اصفهان برگزار شده بود و پیشنهاد من برای سال بعد، برگزاری همایش فاضل سراب بود؛ طرح دانشنامه نیز در همان ایام به ایشان داده شد.

### یعنی سال ۱۳۸۲، دقیقاً ۲۰ سال قبل.

بله؛ بلافاصله بعد از انتخاب شهردار. ایشان استقبال کردند و حکمی از طرف شهردار برای من گرفتند که به‌وسیله آن، مسئول دانشنامه تخت فولاد شدم. بعد از آن ما کارشناسان متنوعی را فراخوان می‌کردیم. پنجشنبه‌ها و اوقات دیگر به تخت فولاد می‌آمدیم و دوستان را سامان دهی می‌کردیم. در این مرحله، آقایان سید احمد عقیلی، حمید خلیلیان و خانم‌ها لیلیا خامسی‌پور، زهرا ترکی، مریم

جان نثاری و مریم سعیدیان با من همکاری می‌کردند که عمدتاً در دانشگاه دانشجوی من بودند. فعالیت ما در زیرزمین مجموعه بود که در چهارراه دهش قرار داشت. آقای خلیلیان از ابتدا مسئول کتابخانه شد. مریم زینلی مسئول تدوین مدخل دانشنامه شد. آقای عقیلی و خانم‌ها سعیدیان و خامسی پور و دیگران هم مشغول نوشتن شدند. شیوه کار به صورت مقاله نویسی بود. بعد از مدتی کار گسترش پیدا کرد؛ اما محیط کوچک بود. وقتی همایش فاضل سراب انجام شد، روحیه خوبی در آقای نیلفروشان ایجاد شد و کتابخانه تخت فولاد را در باغ طوبی سامان دهی کرد. باغ طوبی طراحی خود ایشان بود. رشته ایشان معماری بود و می‌توانستند طرح‌های قدیم و جدید را باهم تلفیق کنند که نمونه آن تکیه بیدآبادی است.

### یعنی باغ طوبی تا پیش از این دوران اصلاً وجود نداشت و ابتکاری بود که در آن دو سال مدیریت آقای نیلفروشان شکل گرفت؟

بله؛ وجود نداشت و در ابتدا این کاربری را برای کار پژوهشی و تدوین دانشنامه پیدا کرد. مقداری که گذشت، خانم زینلی از بخش ما به بخش راهنما و گردشگری رفت. در این زمان بود که ما دوره‌های تخت فولادشناسی را هم راه‌اندازی کردیم. هنگامی که آقای نیلفروشان به زیباسازی شهرداری رفت، مرحوم حسین حمیدی آمد. در دوران دوساله آقای نیلفروشان حجم فعالیت‌ها بالا بود. آقای حمیدی ابتدا با نگاه‌های فرهنگی ما هماهنگ نبود و بعد از یک سری چالش به هماهنگی رسیدیم. چند سالی که از آغاز حرکت دانشنامه گذشت، فشار روی ما زیاد شد که چرا این اثر را چاپ نمی‌کنید. می‌گفتیم هنوز آماده نیست. سرانجام در ۱۳۸۸ اولین جلد آماده شد. دانشنامه بر اساس حروف الفبا جلو می‌رفت؛ یعنی در همان زمان مدخل‌های دیگری از مجلدات دیگر آماده بود. کار مقدمه‌ای نیاز داشت که من با مرارت زیادی آن را نوشتم و بسیار هم وقت برد. ویراستاری و صفحه‌آرایی و انتشار، رونمایی را به مهر ۱۳۸۹ کشاند.

### در این رونمایی، آقای حداد عادل که آن زمان رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس بود، حضور داشت.

بله. مشکلی در انتشار اولین جلد پیش آمد. در آن زمان بحث داشتند که آیا نام مسئول دانشنامه روی جلد آن بیاید یا نه که صحیحش آن بود که نام روی جلد هم بیاید. نام بنده در صفحه اول آمد؛

ولی روی جلد نیست که این دیدگاه خاصی از آقایان مسئول آن زمان بود.

**از همین جا پلی بزنیم به نواقص دانشنامه. به هر حال هیچ کاری بی نقص نیست. آیا**

**نکته‌ای بود که طبق نظر شما پیش نرفت؟**

بله. ما برای جلد اول دانشنامه ویراستار تعیین کردیم؛ ولی در نهایت آن طور که مدنظر ما بود، کار پیش نرفت. می‌خواستیم دانشنامه تخت فولاد هم مانند دایره‌المعارف جهان اسلام ویراستاری شود؛ اما در جلد اول این‌طور نشد. ویراستاری جلد دوم را به سعید شفیعیون دادیم که کارش مناسب بود و تا آخر جلد چهارم هم ادامه داد.

**اینجا ویراستاری دقیقاً به چه معناست؟ به معنای پوشش علمی یا اصلاحات در نوشتار؟**

ویراستاری علمی را عمدتاً خودمان انجام می‌دادیم؛ جاهایی هم آقای خلیلیان پیشنهاد می‌داد به نویسنده که چه کند. نکته دیگر آن بود که مدخل‌های بلند را به داوری می‌دادیم و مدخل‌های با حجم کم، یعنی کمتر از یک صفحه، به داوری نیاز نداشت؛ مثلاً میرزا آقا امامی یا اشرف‌الکتاب را به داوران تخصصی هنری می‌دادیم.

**در این فرایند چند نفر با شما همراهی کردند؟**

در مجموع ۱۳ نفر با ما همراهی کردند. البته هرچه جلوتر رفتیم، دانش خودمان هم از تخت فولاد بیشتر شد. مدفونانی بودند که ما از آن‌ها اثری نداشتیم؛ اما به تدریج از آن‌ها ردی پیدا می‌شد. همین موضوع‌ها بود که به ما گوشزد می‌کرد در کارمان عجله نداشته باشیم.

**همراه‌کردن این تعداد نیرو، کار دشواری است و جای تقدیر دارد.**

این دانشنامه حاوی مطالبی بود از قبیل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تاریخی، هنری، ادبی و شاخه‌های دیگر علم. دانشنامه تخت فولاد تنها منحصر به اعلام و مشاهیر آن نیست؛ بلکه شامل اطلاعات آثار تاریخی و میراث هم بود. متخصصان مختلف از جمله هنر هم باید می‌آمدند. باید بگویم که جلد اول به دلیل فشار زیاد چاپ شد؛ ولی برای جلد‌های بعدی، وسعت زمانی بیشتری داشتیم. اگر چهار جلد را هم ببینید، متوجه می‌شوید که جلد اول حجم کمتری دارد. با مراجعه به

جلدهای دوم و سوم و چهارم متوجه می‌شوید که مدخل‌ها غنای بیشتری دارند. جلد اول ۳۳۱ مدخل است که شامل ۳۹ نویسنده می‌شود. جلد دوم ۴۳۵ مدخل که ۴۴ نویسنده دارد و در ۱۳۹۱ منتشر شد. عمده کار دانشنامه در این مقطع با حمید خلیلیان بود. جلد سوم ۳۴۵ مدخل با ۵۱ نویسنده و جلد چهارم ۴۲۰ مدخل با ۵۴ نویسنده دارد.

### بازخوردی هم گرفته‌اید؟

یکی از بازخوردهای خیلی خوب از طرف آقای حداد عادل بود که برای رونمایی آمده بود. داستان‌های زیادی از مهربانی‌ها و نامهربانی‌ها به ذهن دارم؛ ولی چون اعتقاد داشتم که این کار را باید به سرانجام برسانم، با هر ناملاماتی ساختم و در هر صورت جلد سوم در سال ۹۲ و جلد چهارم در سال ۹۴ به پایان رسید؛ برخی هم به من ایراد می‌گرفتند که چرا شهدا را وارد این دانشنامه کرده‌ای. می‌گفتم گلستان شهدا هم جزئی از تخت فولاد است و این‌ها یک مجموعه هستند. شهدا هم قهرمانان این کشور هستند.

**طبیعی است که همه شهدا ذکر نشده‌اند. چند نفر از شهدا در این مجموعه مدخل نویسی**

**شدند؟**

فکر می‌کنم ۲۲۰ نفر. این‌ها کسانی بودند که به عنوان سردار شناخته می‌شدند. این فهرست را بنیاد شهید به ما داد. سردار سید علی بنی‌لوحی در این کار خیلی مؤثر بود. مریم جان‌نثاری مسئولیت قسمت شهدا را برعهده گرفت. او زیرنظر بنده مدخل شهدا را آماده می‌کرد.

**برخی به وارد شدن شهدا در دانشنامه ایراد می‌گیرند؛ برخی هم می‌گویند نفراتی در اینجا ذکر شده‌اند**

**که چندان اهمیتی ندارند.**

از ابتدا مدخل‌ها برحسب تخصص افراد تقسیم‌کار شد. بله، مدخل‌هایی هستند دوپاراگرافی که اطلاعاتی درباره آن‌ها نداشتیم؛ اما در هر صورت سعی داشتیم هم تاریخ معنوی و هم تاریخ مادی تخت فولاد را منتقل کنیم.

**منظورتان از تاریخ معنوی چیست؟**

آن معنا و مفهومی که در باطن زیارت است؛ تذکر و حضور قلب؛ چیزی که در خلوت‌ها و چله‌نشینی‌ها بوده؛ همان مطلبی که دین ما می‌گوید قبور ما را به یاد آخرت می‌اندازد. با این اعتقاد حضور قلب، منتهی به شهود می‌شود. این معنا و مفهوم را باید منتقل می‌کردیم. در کنار آن، میراث‌های مادی مانند حجاری‌ها و کاشی‌کاری‌ها و نقاشی‌ها و نقوش قبر؛ از ماده تاریخ گرفته تا خوش‌نویسی، تا شعر و ادبیات؛ یعنی هویت تاریخی اصفهان مروری بشود؛ مکاتب فقهی، فلسفی، هنری و ادبی که مربوط به تخت فولاد و مشاهیرش می‌شود، گفته شود.

### استقبال از این کار چگونه بوده است؟

این اثر تا به حال سه بار چاپ شده و اکنون هم نسخه‌های کمی از آن موجود است. مردم اصفهان ارتباط خوبی با کار برقرار کردند. خیلی از خاندان‌های اصفهانی در فرایند کار دخیل شدند؛ حتی رهبر معظم انقلاب به آقای دکتر حسین کلباسی گفته بودند من منتظر این کتاب بودم. خود من هم که به همراه جمعی از دانشگاه قرآن و عترت رفته بودیم محضر آقا، دانشنامه را تقدیم کردم. از دیگر بزرگانی که باید یاد کنم، مرحوم آیت‌الله سید محمدعلی روضاتی بودند که عشق می‌کردند با این کار و اطلاعات در اختیار ما قرار می‌دادند. عزیزانی بودند علاقه‌مند به اصفهان که اصلاً برای پول، این کارها را نمی‌کردند؛ مانند حسین مسجدی و محمدحسین ریاحی و نفرات دیگری که الان در خاطر ندارم. اگر بخواهم اسامی همه همکاران را بگویم خیلی می‌شود؛ حتی کارمندهایی که برای دانشنامه کار می‌کردند، از جان و دل مایه می‌گذاشتند؛ من هم حق مشاوره دریافت می‌کردم؛ اما جاهایی شبانه‌روزی پای کار بودم. اگر آقای خلیلیان هم که مستقر در خود مجموعه تخت فولاد است نبود، از من به‌تنهایی این کار بر نمی‌آمد.

نمایشگاه‌ها و همایش‌هایی هم برگزار می‌شد که در آنجا دانشنامه بیشتر معرفی می‌شد. در اینجا باید از حسین شمس‌الهی هم تشکر کنم. برای کتابخانه‌ها و مراکز مهمی نیز اثر ارسال شد.

### در این دانشنامه اولین تاریخی که برای سرزمین تخت فولاد ذکر شده، متعلق به چه سال یا چه شخصی بوده است؟

باید به بابا رکن‌الدین اشاره کنم که برایش مدخل مفصلی نوشته شده است و اکنون قدیمی‌ترین بنا را در این سرزمین دارد؛ اما تخت فولاد جلوتر هم بوده است. می‌توانم به آرامگاه یوشع در

گلستان شهدا اشاره کنم. قدیمی ترین بحثی که در دانشنامه مطرح می شود، قبری است که منسوب به یوشع نبی است.

### مفصل ترین مدخل مربوط به کیست؟

مفصل ترین مدخل خود مدخل تخت فولاد است؛ از مشاهیر هم استاد جلال همایی مفصل ترین است. به عقیده من بسیاری از مدخل های دانشنامه تخت فولاد از مدخل نویسی دایره المعارف جهان اسلام هم بهتر است؛ مثلاً من دقت کردم در مدخل شهید حسین خرازی و جهان اسلام غلط هایی وجود دارد یا در مدخل های مشترک، حق مطلب را ادا نکرده اند.

### یکی از مشکلات فرایند کار را توضیح دهید تا بنا به تجربه، دیگر خطاها تکرار نشود.

یکی از مشکلات این بود که برای اولین چاپ می گفتند بروید برای چاپ مزایده بیاورید؛ یعنی پایین ترین قیمت! درحالی که با چنین کاری اصلاً نمی شد این طور برخورد کرد و در ابتدا کار خراب شد. بعداً چهار جلد را انتشارات سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان منتشر کرد. این کار باید با کیفیت و رنگی چاپ می شد؛ چون سرشار از اسناد و مدارک بود.

از طرف دیگر، خطا داشتن و کمبودها در ویرایش اول یک دانشنامه کاملاً عادی است. هرچه جلو رفتیم، عده ای مراجعه کردند و گفتند این مطلب را درون مدخل نیاورده اید. در روند کار اسناد بیشتری پیدا شد. خاصیت دانشنامه ها این است که در هر بار کامل تر می شوند. البته گاهی اوقات هم خلاصه تر می شوند؛ ولی معمولاً کامل تر و مفصل تر می شوند.

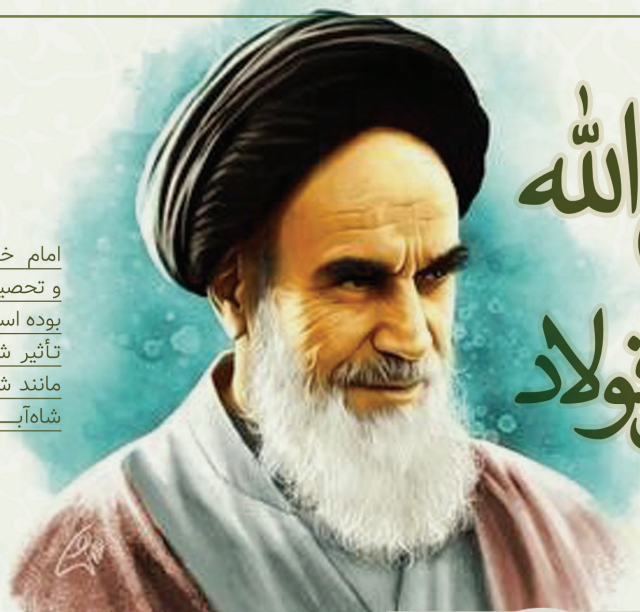
پس نیاز است اگر بخواهیم جلد اول را دوباره منتشر کنیم، ویرایشی جدی انجام دهیم و به طور قطع حجم آن به مراتب بیشتر می شود؛ در ثانی افرادی هم هستند که در این سال ها مرحوم شده اند و باید برای آنان مدخل جداگانه ای نوشته شود.

### اگر حافظه تان یاری می کند، با خاطره ای شیرین گفت و گو را به پایان ببریم.

به هر حال دانشنامه از جمله محصولاتی بوده که شهرداری اصفهان همیشه به همتایان خودش در شهرهای دیگر نشان می داده و به آن افتخار می کرده است. گاهی هم دیدن آن منشأ اثری می شده که دیگران اقداماتی بکنند. در این زمینه ما پیشتاز بوده ایم و الهام بخش.

یک بار استاد دانشگاهی از اتریش آمده بود. او ریاست یک آکادمی علوم را برعهده داشت. پس از آنکه چند بار از تکیه تخت فولاد بازدید کرد، دانشنامه را نشانش دادم. بسیار به ذوق آمد و همان جا خرید. نکته جالب آن بود که با تعجب گفت: مگر شما از این کارها می‌کنید؟ باورش نمی‌شد که در ایران کسی برای قبرستان چنین کاری انجام دهد.

# ریشه‌های روح الله درس‌رزمین تحت فولاد



امام خمینی (ره) زاده خمین و تحصیلات او در شهر قم بوده است؛ اما ایشان تحت تأثیر شخصیت های اصفهانی مانند شهید مدرس و آیت الله شاه‌آبادی بوده‌اند.



آیت الله سید میر محمد صادق خاتون آبادی  
(مدفون در تکیه سیدالعرافین)



آیت الله محمد جواد بیدآبادی  
(مدفون در چله خانه تکیه مادر شاهزاده)



علامه محمد رضا نجفی  
(مدفون در تکیه مادر شاهزاده)



شیخ حسن علی نخودکی  
(در تکیه مادر شاهزاده عبادت می‌کرده است.)

پدر بزرگ مادری شهید بهشتی  
امام خمینی (ره) - مردم  
اصفهان مرحوم میر محمد صادق  
را نشناختند. و ما ادریک ما  
میر محمد صادق!

پدر آیت الله محمد علی شاه‌آبادی  
استاد عرفان امام خمینی (ره)  
امام خمینی (ره) استادشان را با  
عنوان «روحی فداه» یاد می‌کردند.

این ذکر را به خمینی جوان یاد داد:  
بعد از هر نماز بخوان: آیه اول  
آیت الکرسی، تسبیحات حضرت  
زهر (س)، سه مرتبه سوره توحید،  
سه صلوات، گفتن سه بار وَمَنْ يَتَّقِ  
اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ  
لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ  
حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ  
لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.

نویسنده کتاب «نقد فلسفه داروین»  
امام خمینی (ره) در ابتدای کتاب  
«چهل حدیث» از او این چنین یاد  
می‌کند: الشَّيْخُ الْعَلَمَاءُ الْمَتَكَلِّمُ  
الْفَقِيهَ الْأَصُولِي الْأَدِيبَ الْمَتَبَخَّرَ  
الشَّيْخَ مُحَمَّدَ رِضَا

